

فهرست



پایه دوازدهم

درس اول ۶

درس دوم ۴۲

درس سوم ۸۳

پایه یازدهم

درس اول ۱۲۳

درس دوم ۱۲۸

درس سوم ۱۳۶

پایه دهم

درس اول ۱۴۴

درس دوم ۱۴۶

درس سوم ۱۵۰

درس چهارم ۱۵۴

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

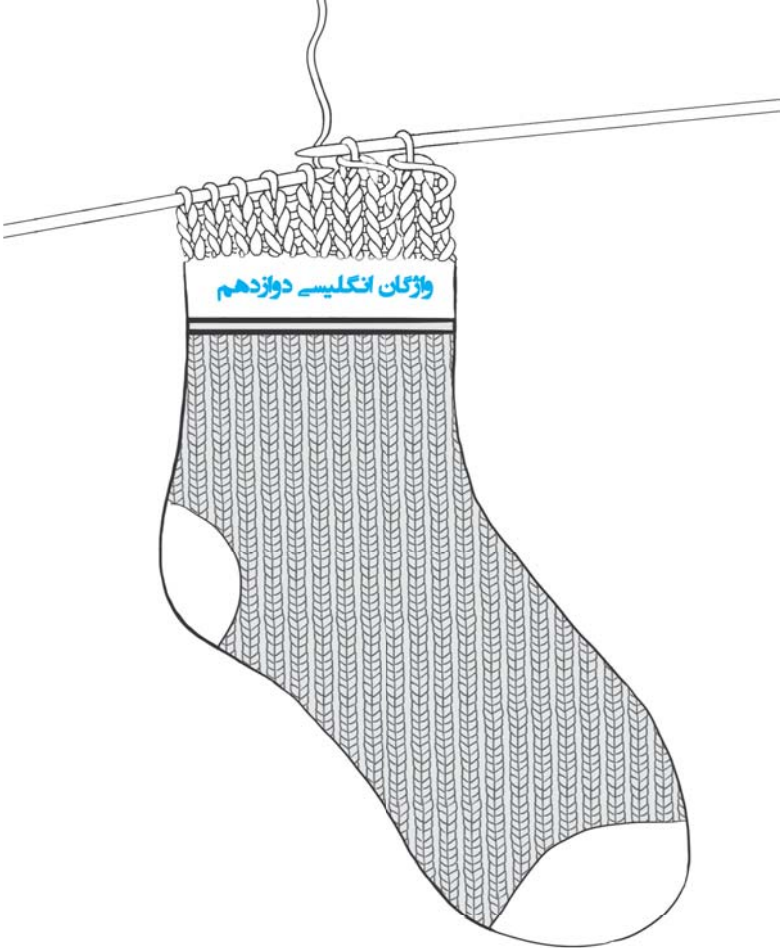
علائم اختصاری

n	noun	اسم
v	verb	فعل
adj	adjective	صفت
adv	adverb	قید
conj	conjunction	حرفِ ربط
prep	preposition	حرفِ اضافه
pron	pronoun	ضمیر
deter	determiner	وابسته پیشرو
intj	interjection	صوت یا عبارت تعجبی
sb	somebody	کسی
sth	something	چیزی

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

Madre **www.3gaam.com**

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



واژگان درس اول دوازدهم

accidentally /,æksɪ'dentəli/ *adv*..... تصادفاً، اتفاقی

Did he drop the vase **accidentally** [= **by accident**] or intentionally?

آیا او گلدان را تصادفاً (= برحسب تصادف) انداخت، یا عمداً؟

A.D. /,eɪ 'di:/ *abbreviation* (from Latin 'Anno Domini')..... بعد از میلاد، میلادی

Khayyam was born in 1048 **A.D.** خیام در سال ۱۰۴۸ میلادی متولد شد.

active /'æktɪv/ *adj*..... فعال = فعالانه = [دستور زبان] معلوم

Although he's nearly 80, he is still very **active**.

گرچه او تقریباً ۸۰ سال دارد، هنوز خیلی فعال است.

In 'He was driving the car', the verb is **active**.

در [جمله] «او داشت ماشین را می‌راند»، فعل جمله، معلوم است.

addition /ə'dɪfɪn/ *n*..... جمع = اضافه، افزوده، چیز افزوده = ضمیمه

We learned **addition** and subtraction at primary school.

ما جمع و تفریق را در مدرسه ابتدایی یاد گرفتیم.

They have a new **addition** to their family.

یک عضو جدید به خانواده آن‌ها اضافه شده است.

She plays the guitar and **in addition** she writes her own songs.

او گیتار می‌زند و به علاوه، ترانه‌هایش را خودش می‌نویسد.

advice /əd'vaɪs/ *n*..... نصیحت = توصیه

Follow your doctor's **advice**.

از توصیه‌های پزشکت پیروی کن.

Let me give you a **piece of advice**.

بگذار یک نصیحتی به تو بکنم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

again and again بارها، صد دفعه

I've told you **again and again** not to do that.

من بارها به تو گفته‌ام که آن کار را نکن.

agreement /ə'gri:mənt/ *n* توافق، موافقت = پذیرش = قول و قرار، قرارداد

Finally the two sides have reached an **agreement**.

بالآخره دو طرف به یک توافق رسیده‌اند.

Their **agreement** expires next year. قرارداد آن‌ها سال آینده به پایان می‌رسد.

along with sb/sth به علاوه، افزون بر، و

Shiraz, **along with** Isfahan and Mashhad, is among the most popular Iran tourist destinations.

شیراز، به علاوه اصفهان و مشهد، از جمله محبوب‌ترین مقصدهای گردشگری ایران است.

aloud /ə'laʊd/ *adv* بلند، با صدای بلند

He read the letter **aloud** to us. او نامه را با صدای بلند برایمان خواند.

appreciation /ə'pri:ʃi'eɪʃn/ *n* قدردانی = درک، فهم = برآورد، ارزیابی

Please accept this gift **in appreciation of** all you've done for us.

لطفاً این هدیه را به عنوان قدردانی از تمام کارهایی که برای ما کرده‌ای، قبول کن.

He doesn't have an **appreciation** of the complexity of the situation.

او درک [درستی] از پیچیدگی این وضعیت ندارد.

as follows به شرح زیر

The winners are **as follows** - Maryam, Fatemeh and Narges.

برنده‌ها به شرح زیر است: مریم، فاطمه و نرگس.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



author /'ɔ:θər/ *n* نویسنده، مؤلف

I enjoyed the book, but I can't remember the name of its **author**.

از کتاب خوشم آمد، ولی نام نویسنده‌اش را یادم نیست.

be born متولدشدن، به دنیا آمدن

Her brother **was born** blind.

برادر او نابینا متولد شد.

Nearly 60,000 babies **are born** each day around the world.

هر روز در سرتاسر جهان، تقریباً ۶۰ هزار نوزاد به دنیا می‌آید.

belonging /brɪ'ɔ:lɪŋ/ *n* [در شکل جمع] چیزهای (متعلق به) = تعلق، وابستگی

They lost all their **belongings** in the fire.

آن‌ها تمام چیزهای [متعلق به] خود را در آتش‌سوزی از دست دادند.

Distance didn't affect his **sense of belonging** to his country.

دوری [از وطن] روی احساس تعلق او به کشورش تأثیر نگذاشت.

blessing /'blesɪŋ/ *n* [خداوند] رحمت، عنایت، توفیق، برکت = دعای خیر = نعمت = حمایت، اجازه

My daughter is a **blessing** to me in my old age.

دخترم برای من در هنگام پیری‌ام، یک نعمت است.

He gave his **blessing** to our plan.

او از طرح ما حمایت کرد.

He said a **blessing** before the meal.

او قبل از غذا، دعا خواند.

boost /bu:st/ *v* بالا بردن، افزایش دادن = تقویت کردن = حمایت کردن از

The company needs to find ways to **boost** production.

شرکت نیاز دارد که راه‌هایی را برای بالا بردن تولید پیدا کند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

bring up * بزرگ کردن، بار آوردن * [موضوع، مطلب] مطرح کردن، عنوان کردن

I was born and **brought up** in Zahedan. من در زاهدان متولد و بزرگ شدم.
We were waiting for a suitable moment to **bring up** the subject of money.
ما منتظر یک فرصت مناسب بودیم تا مسئله پول را مطرح کنیم.

burst /bɜ:rst/ v (burst, burst) * منفجر شدن، منفجر کردن *
ترکیدن، ترکاندن * ناگهان (طوری) شدن، ناگهان (کاری را) کردن

That balloon will **burst** if you blow it up any more.
اگر بادکنک را بیشتر از این باد کنی، می‌ترکد.
The aircraft crashed and **burst into flames**.
هواپیما سقوط کرد و منفجر شد.
She **burst into tears** when she heard the news.
وقتی خبر را شنید، زد زیر گریه.

by heart از حفظ

She knows the entire poem **by heart**. او تمام شعر را از حفظ بلد است.

by the way راستی

By the way, I found that book you were looking for.
راستی، کتابی را که دنبالش می‌گشتی پیدا کردم.
By the way, how is your brother? راستی، حال برادرت چه‌طور است؟

calmly /'ka:mli/ adv آرام، راحت * به آرامی، آهسته

The coach **calmly** told her players what to do.
مربی به آرامی به بازیکنانش گفت که باید چه کار کنند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



cancer /'kænsər/ n [بیماری] سرطان « مصیبت، بلای عمومی، غده سرطانی

Eating certain foods may help reduce the risk of **cancer**.

خوردن بعضی از غذاها ممکن است در کاهش خطر سرطان کمک کند.

Her jealousy was a **cancer** that slowly destroyed her marriage.

حسادتش بلایی بود که کم‌کم ازدواجش را ویران کرد.

care for مراقبت کردن از، پرستاری کردن از « علاقه داشتن به « (چیزی) خواستن

Who is **caring for** your son while you are at work?

وقتی سر کار هستی، چه کسی از پسرت مراقبت می‌کند؟

He sent flowers to show that he **cares for** you.

او گل فرستاد تا نشان بدهد که به تو علاقه دارد.

Would you **care for** some coffee?

کمی قهوه می‌خواهی؟

catch /kætʃ/ v (caught, caught) گرفتن « [بیماری] دچار شدن، مبتلا شدن به

Can you **catch** the ball with one hand? آیا می‌توانی توپ را با یک دست بگیری؟

I **caught** a cold from my brother. من از برادرم سرماخوردگی گرفتم.

center /'sentər/ n مرکز « وسط « کانون، هسته اصلی

The staircase is in the **center** of the building.

راه‌پله در وسط ساختمان قرار دارد.

The vaccine was tested at several **medical centers** around the country.

این واکسن در چندین مرکز پزشکی در سرتاسر کشور امتحان شد.

He likes to be the **center** of attention.

او دوست دارد که در کانون توجه باشد.

chess /tʃes/ n شطرنج

Chess was originated in India around the 7th century A.D.

شطرنج حدود قرن هفتم میلادی در هند ابداع شد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



childhood /'tʃaɪldhʊd/ *n* کودکی = دوران بچگی، دوران کودکی

او کودکی شادی نداشت. She didn't have a happy **childhood**.

بتمن قهرمان دوران کودکی او بود. Batman was his **childhood** hero.

choose /tʃuːz/ *v* (*chose, chosen*) انتخاب کردن = تصمیم گرفتن

او به عنوان کاپیتان تیم انتخاب شد. He **was chosen** as the team captain.

او تصمیم دارد که در شهر کار کند. She **chooses** to work in the city.

collocation /,kəːlə'keɪʃn/ *n* [کلمات] ترکیب، همایند

[زبان‌شناسی] هم‌نشینی، باهم آیی

'Warm chocolate' does not sound natural in English, because 'hot chocolate' is the common **collocation**.

«شکلات گرم» در زبان انگلیسی [به گوش شنونده] طبیعی به نظر نمی‌رسد، چون ترکیب رایج آن «شکلات داغ» است.

combine /kəm'baɪn/ *v* ترکیب کردن = ترکیب شدن

دکتر آن دو دارو را [با هم] ترکیب کرد. The doctor **combined** the two drugs.

اتم‌ها [با هم] ترکیب می‌شوند تا مولکول‌ها را بسازند. Atoms **combine** to form molecules.

compound /'kɑːmpaʊnd/ *adj, n* مرکب، ترکیبی = [جمله] همپایه، مرکب

ترکیب، مخلوط

خیلی از حشرات چشم‌های مرکب دارند. Many insects have **compound** eyes.

نمک، ترکیبی از سدیم و کلر است. Salt is a **compound** of sodium and chlorine.

confirm /kən'fɜːrm/ *v* تأیید کردن = مطمئن شدن از = قطعی کردن

Medical tests **confirmed** he did not have a heart attack.

آزمایشات پزشکی تأیید کرد که او دچار حمله قلبی نشده است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



I've accepted the job over the phone, but I haven't **confirmed** in writing yet.
من آن شغل را پای تلفن قبول کرده‌ام، ولی هنوز آن را به شکل مکتوب قطعی نکرده‌ام.

connecting /kə'nektɪŋ/ *adj*..... **رابط، ربط‌دهنده**

There's a **connecting** corridor between the buildings.

یک راهرویی رابط بین این دو ساختمان وجود دارد.

We use **connecting words** between sentences to show the relationship between the two.

ما بین جملات از کلمات ربط‌دهنده استفاده می‌کنیم تا ارتباط بین آن دو را نشان بدهیم.

countless /'kauntləs/ *adj*..... **بی‌شمار، بی‌اندازه، بسیار زیاد**

There are **countless** reasons why that would not be a good idea.

دلایل بی‌شماری وجود دارد که چرا این فکر، فکر خوبی نیست.

cry /kraɪ/ *v*..... **گریه کردن «فریاد کشیدن»**

She **cried** silently while the song played.

وقتی آهنگ داشت پخش می‌شد، او بی‌صدا گریه می‌کرد.

"We've won!" they **cried**.

آن‌ها فریاد کشیدند: «ما بردیم!»

cure /kjʊr/ *n, v*..... **درمان، چاره «درمان کردن، برطرف کردن»**

There is no **cure** for the common cold. **درمانی** وجود ندارد.

The infection can **be cured** with antibiotics.

این عفونت می‌تواند با آنتی‌بیوتیک درمان بشود.

dedicate /'dedɪkeɪt/ *v*..... **وقف کردن، اختصاص دادن به «وقف کردن، اهدا کردن»**

She **dedicates** 10 percent of her income to her savings.

او ۱۰ درصد از درآمدش را به پس‌اندازش اختصاص می‌دهد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

He has **dedicated** his life to scientific research.

او زندگی‌اش را وقف تحقیقات علمی کرده است.

She **dedicated** her first novel to her father.

او اولین رمانش را به پدرش تقدیم کرد.

dedicated /'dedɪkətɪd/ *adj.*..... متعهد = [رایانه] اختصاصی

She is a **dedicated** teacher. = She is **dedicated to** teaching profession.

او معلم متعهدی است. = او به حرفه معلمی متعهد است.

We have a **dedicated** phone line for our computer.

ما برای رایانه‌مان یک خط تلفن اختصاصی داریم.

diary /'daɪəri/ *n.*..... دفتر خاطرات = دفتر یادداشت، سررسیدنامه

His **diaries** were published after his death.

دفتر خاطرات او بعد از مرگش منتشر شد.

Do you keep a **diary**?

آیا [به طور مرتب] خاطرات را می‌نویسی؟

Don't forget to write the date of the meeting in your **diary**.

فراموش نکنی که تاریخ جلسه را در دفتر یادداشت بنویسی.

diploma /dɪ'pləʊmə/ *n.*..... مدرک تحصیلی، دانشنامه = دیپلم، فوق‌دیپلم

He earned his high school **diploma** by attending classes at night.

او با شرکت در کلاس‌های شبانه دیپلم دبیرستان خود را گرفت.

discover /dɪ'skʌvər/ *v.*..... کشف کردن، پی‌بردن به = پیدا کردن

Scientists **discovered** a new way of controlling high blood pressure.

دانشمندان راه جدیدی برای کنترل فشار خون کشف کردند.

We **discovered** the missing documents in a drawer.

ما مدارک گم‌شده را در یک کشو پیدا کردیم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



distinguish /dɪ'stɪŋɡwɪʃ/ v = (بین) فرق گذاشتن (بین)
 متمایز کردن، ممتاز جلوه دادن

Their voices are hard to **distinguish**.

تشخیص دادن صدای آن‌ها [از هم] سخت است.

The singer's voice is what **distinguishes** the band.

صدای این خواننده چیزی است که گروه را [از دیگران] متمایز می‌کند.

distinguished /dɪ'stɪŋɡwɪʃt/ adj متین = سرشناس = موقر، متین برجسته، ممتاز

Maryam Mirzakhani was a **distinguished** mathematician.

مریم میرزاخانی یک ریاضی‌دان برجسته بود.

Maryam Mirzakhani is **distinguished** for her achievements in mathematics.

مریم میرزاخانی به خاطر دستاوردهایش در ریاضی، سرشناس است.

doer /'du:ər/ n انجام‌دهنده، اهل عمل

I'm more of a thinker than a **doer**. من بیشتر اهل فکرم تا اهل عمل.

In active, the subject is the **doer**. In passive, the action is done upon the subject.

در [حالت] معلوم، نهاد انجام‌دهنده [فعل] است. در [حالت] مجهول، عمل روی نهاد انجام می‌شود.

either /'i:ðər/ /'aɪðər/ det, pron یا هر یک (از دو)

Either you or I am wrong. یا تو داری اشتباه می‌کنی، یا من.

I can't remember her name. It's **either** Mina or Mona.

نمی‌توانم اسمش را به یاد بیاورم. یا میناست یا مونا.

Either answer is correct. = **Either** of the two answers is correct.

هر یک از این دو جواب صحیح است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

elder /'eldər/ *n, adj* بزرگ‌تر، بزرگ

You should listen to the advice of your **elders**.

باید به نصیحت بزرگ‌تره‌ایت گوش بدهی.

My **elder** brother is a physician. برادر بزرگم پزشک است.

elderly /'eldərli/ *adj* سالخورده، پیر = قدیمی، کهنه

She is looking after her **elderly** mother. او از مادر پیرش مراقبت می‌کند.

These seats are reserved for the **elderly**.

این صندلی‌ها برای افراد سالخورده نگه داشته شده است.

elicit /i'li:ɪt/ *v* [پاسخ، اطلاعات و مانند آن] بیرون کشیدن،

درآوردن، به دست آوردن = باعث (چیزی) شدن

Have you managed to **elicit** a response from them yet?

آیا هنوز موفق نشدی جوابی از آن‌ها بیرون بکشی؟

They were able to **elicit** the support of the public.

آن‌ها توانستند حمایت مردم را به دست بیاورند.

enjoyable /ɪn'dʒɔɪəbl/ *adj* لذت‌بخش، مطبوع، خوشایند

It was one of the most **enjoyable** concerts of the year.

این [کنسرت] یکی از لذت‌بخش‌ترین کنسرت‌های سال بود.

ethic /'eθɪk/ *n* اخلاق، اخلاقیات = اصول اخلاقی

He is a highly skilled physician with strong medical **ethics**.

او پزشکی بسیار ماهر و دارای اصول اخلاق پزشکی بالایی است.

Ethics is his chosen field of study. رشته تحصیلی انتخابی او اخلاق است.

feed /fi:d/ *v (fed, fed)* غذا دادن به = تغذیه کردن = خوراندن، دادن

We **fed** apples to the horses. = We **fed** the horses **with/on** apples.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



He was **feeding** information to the enemy.

او داشت اطلاعات را به دشمن می داد.

fix /fiks/ v تعمیر کردن = قطعی کردن، محکم کردن = [غذا] درست کردن

They couldn't **fix** my old computer, so I bought a new one.

آن‌ها نتوانستند رایانه قدیمی‌ام را تعمیر کنند، به همین خاطر یک جدیدش را خریدم.

They haven't yet **fixed** the date of their wedding.

آن‌ها هنوز تاریخ عروسی‌شان را قطعی نکرده‌اند.

Whose turn is it to **fix** dinner tonight?

امشب نوبت چه کسی است که شام درست کند؟

forgive /fər'gɪv/ v (forgave, forgiven) بخشیدن، عفو کردن

I'll never **forgive** her for what she said.

من هرگز او را به خاطر چیزی که گفت نخواهم بخشید.

I can't **forgive** that type of behavior.

من نمی‌توانم چنین رفتاری را ببخشم.

found /faʊnd/ v تأسیس کردن، ایجاد کردن = ساختن، بنا کردن

My grandfather **founded** this company 40 years ago.

پدربزرگم ۴۰ سال پیش این شرکت را تأسیس کرد.

The story **was founded** on some historical event.

داستان براساس یک رویداد تاریخی بنا شده بود.

generate /'dʒenəreɪt/ v تولید کردن = به وجود آوردن

The new power plant will **generate** enough electricity for 2000 homes.

نیروگاه جدید برق کافی برای ۲۰۰۰ خانه تولید خواهد کرد.

His theories have **generated** a great deal of interest among other scientists.

فرضیه‌های او علاقه زیادی در بین دیگر دانشمندان به وجود آورده است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

generation /,dʒenə'reɪʃn/ *n*..... تولید = نسل

That song was popular with people from my father's **generation**.

آن آهنگ در میان افراد نسل پدرم محبوب بود.

What role does water play in the **generation** of electricity?

آب چه نقشی در تولید برق ایفا می‌کند؟

Question Generation is a strategy that helps students to better understand a text.

طرح سؤال [از متن] راهبردی است که به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا متن را بهتر بفهمند.

go together همراه هم بودن، با هم همراه بودن = با هم جور بودن

Collocations are words that **go together** such as 'make a mistake' (NOT ... 'do a mistake').

هماینها کلمه‌هایی هستند که همراه هم هستند، مثلاً 'make a mistake' (نه ... do a mistake).

Do you think the cream manteau and the blue scarf **go together**?

آیا فکر می‌کنی مانتوی کرم‌رنگ و روسری آبی با هم جورند؟

grandchild /'græntʃaɪld/ *n* نوه

The birth of her first **grandchild** gave new meaning to her life.

تولد اولین نوه‌اش، معنی تازه‌ای به زندگی‌اش داد.

guideline /'gaɪdlaɪn/ *n* رهنمود، توصیه، دستورعمل

The article suggests some **guidelines** for healthy eating.

این مقاله توصیه‌هایی برای تغذیه سالم ارائه می‌دهد.

(be) hard of hearing /,hɑ:rd əv 'hɪrɪŋ/ *adj*..... گوش (کسی) سنگین (بودن)

He has become a little **hard of hearing** in his old age.

گوش او در سنین پیری کمی سنگین شده است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



hate /heɪt/ *v, n* نفرت داشتن از « نفرت

She **hates** cold weather. او از هوای سرد نفرت دارد.

You could see the **hate** in his eyes. می توانستی نفرت را در چشم هایش ببینی.

hear of (*heard of, heard of*) اسم (کسی یا چیزی را) شنیدن،

از (کسی یا چیزی) خبری داشتن، شناختن، دانستن

He's supposed to be a famous actor, but this is the first time I've ever **heard of** him.

گویا هنرپیشه مشهوری است، ولی این اولین بار است که من اسمش را می شنوم.

If I **hear of** a job opening, I'll let you know.

اگر از یک فرصت شغلی خبری شد، به تو خبر خواهم داد.

heritage /'herɪtɪdʒ/ *n* میراث

The building is part of our national **heritage**.

این ساختمان بخشی از میراث ملی ماست.

homeland /'həʊmlænd/ *n* وطن، میهن، سرزمین آبا و اجدادی

How can we defend our **homeland** if we don't have an army?

اگر ارتش نداشته باشیم، چه طور می توانیم از وطن خود دفاع کنیم؟

hug /hʌg/ *n, v* (عمل) بغل کردن = بغل کردن، در آغوش گرفتن

He gave me a big **hug**. او من را حسابی بغل کرد.

She **hugged** her daughter. او دخترش را بغل کرد.

identity /aɪ'dentəti/ *n* هویت

The **identity** of the victim is not yet known.

هویت قربانی هنوز مشخص نیست.

I think my job gives me a **sense of identity**.

فکر می کنم شغلم به من حس هویت می دهد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

inspiration /ˌɪnspə'reɪʃn/ *n* الهام = منبع الهام

His paintings **take their inspiration** from nature.

نقاشی‌های او از طبیعت الهام می‌گیرد.

His children are his greatest **inspiration**.

فرزندانش بزرگ‌ترین منبع الهام او هستند.

install /ɪn'stɔ:l/ *v* نصب کردن، کار گذاشتن = منصوب کردن

New locks **were installed** on all the doors.

قفل‌های جدید روی تمام درها نصب شد.

She has **installed** a couple of academics as her advisers.

او چند استاد دانشگاه را به عنوان مشاور خود منصوب کرده است.

interestingly /ˈɪntrəstɪŋli/ *adv* جالب است که ... ، شگفت این‌که ... =

به طور جالبی، به طرز جالبی

Interestingly (enough), these animals rarely fight.

جالب است که این حیوانات به ندرت با هم مبارزه می‌کنند.

He was **interestingly** dressed.

او به طرز جالبی لباس پوشیده بود.

kindly /ˈkaɪndli/ *adv* با مهربانی، با ملایمت = لطفاً، بی‌زحمت

They **kindly** offered to help us.

آن‌ها با مهربانی پیشنهاد کردند که به ما کمک کنند.

Would you **kindly** turn down the music?

می‌شود لطفاً صدای موسیقی را کم کنی؟

kindness /ˈkaɪndnəs/ *n* مهربانی، لطف، محبت

You should treat your elders with **kindness** and respect.

باید با بزرگترها با مهربانی و احترام رفتار کنی.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



kiss /kɪs/ *n, v* بوسه = بوسیدن

Come and give your granny a **kiss**. بیا یک بوس به مامان بزرگت بده.
The twins **kissed** their mother goodnight and went to their room.
دوقلوها مادرشان را بوسیدند و شب‌به‌خیر گفتند و به اتاقشان رفتند.

lap /læp/ *n* قسمت قدامی ران‌ها در حالت نشسته] پا

A child was sitting on her **lap**. یک کودک روی پای او نشسته بود.
The students rested the books in/on their **laps**.
دانش‌آموزان کتاب‌ها را روی پای خود گذاشته بودند.

location /lou'keɪʃn/ *n* محل، جا = موقعیت = محل (فیلم‌برداری)

The company is moving its factory to a different **location**.
شرکت قصد دارد کارخانه‌اش را به محل دیگری منتقل کند.

loving /'lʌvɪŋ/ *adj* مهربان، بامحبت، محبت‌آمیز = عاشقانه

He has a very **loving** daughter. او دختر خیلی مهربانی دارد.
The mother looked at her son **lovingly**. مادر با مهربانی به پسرش نگاه کرد.

lower /'lauə/ *v* پایین‌آوردن، کم‌کردن = پایین‌آمدن، کم‌شدن

Please **lower** your voice. لطفاً صدایتان را پایین بیاورید.
The prices have **lowered** recently. قیمت‌ها اخیراً پایین آمده است.

meaningful /'mi:nɪŋfl/ *adj* بامعنی، معنی‌دار

The player looked at the referee in a **meaningful** way.
بازیکن به شکل معنی‌داری به داور نگاه کرد.

moral /'mɔ:rəl/ *n* درس اخلاقی، نتیجه اخلاقی = [در شکل جمع] اصول اخلاقی، اخلاقیات

The **moral** of the story is to be satisfied with what you have.

نتیجه اخلاقی داستان اینست که باید به آنچه پای‌تان را به گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

No one questions her **morals**.

هیچ کس به اصول اخلاقی او شک ندارد (هیچ کس شک ندارد که او آدم بااخلاقی است).

more/most importantly مهم‌تر این‌که، از همه مهم‌تر این‌که

I was hungry, and, **more importantly**, my children were hungry.

من گرسنه بودم، و مهم‌تر این‌که، بچه‌هایم گرسنه بودند.

Most importantly, you must keep a record of every food you eat.

از همه مهم‌تر این‌که باید هر غذایی را که می‌خوری یادداشت کنی.

not surprisingly تعجبی ندارد که، معلوم است که

Not surprisingly on such a hot day, the beach is crowded.

تعجبی ندارد که در چنین روز گرمی ساحل شلوغ است.

object /'a:bdzekt/ *n* شیء * هدف * [دستور زبان] **مفعول**

There were three **objects** in the box: a comb, a pen, and a button.

سه شیء در داخل جعبه بود: یک شانه، یک خودکار، و یک دکمه.

She's studying hard. Her **object** is to pass the test with the highest score.

او دارد سخت درس می‌خواند. **هدف** او این است که با بالاترین نمره در امتحان قبول شود.

In the sentence 'I like ice cream', 'ice cream' is the **object**.

در جمله «من بستنی دوست دارم»، «بستنی» **مفعول** است.

once /wʌns/ *adv* روزی، روزگاری، یک زمانی * یک بار

Their music was **once** very popular. موسیقی آن‌ها یک زمانی خیلی محبوب بود.

The play was performed only **once**. آن نمایشنامه فقط یک بار اجرا شد.

on the other hand از طرف دیگر

He's a good guy. His brother, **on the other hand**, is a very selfish man.

او آدم خوبی است. برادرش، از طرف دیگر، خیلی آدم خودخواهی است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



ordinary /'ɔ:rdneri/ *adj* معمولی « عادی

The quality of her work has always been very **ordinary**.

کیفیت کار او همیشه خیلی معمولی بوده است.

My wife thought he was strange, but he seemed perfectly **ordinary** to me.

زنم فکر می کرد او عجیب و غریب است، ولی برای من کاملاً عادی به نظر می رسید.

passive /'pæsiʋ/ *adj, n* [دستور زبان] مجهول [صیغه مجهول]

In "The house was destroyed," "was destroyed" is a **passive** verb.

در «خانه خراب شد»، «خراب شد» یک فعل مجهول است.

pause /pɔ:z/ *v, n* مکث کردن « مکث

She **paused** for a few seconds before answering my question.

او قبل از این که به سؤال من جواب بدهد، چند ثانیه مکث کرد.

After a **pause** the teacher continued the lesson.

معلم، بعد از یک مکث، درس را ادامه داد.

peaceful /'pi:sfl/ *adj* آرام، صلح طلب « صلح آمیز، بدون درگیری

Iceland is said to be the most **peaceful** nation in the world.

گفته می شود که ایسلند صلح طلب ترین ملت جهان است.

The relationship between the two countries has not always been **peaceful**.

ارتباط بین این دو کشور همیشه صلح آمیز نبوده است.

physician /fɪ'ziʃn/ *n* پزشک، طبیب

He is the President's personal **physician**.

او پزشک شخصی رئیس جمهور است.

pigeon /'pidʒɪn/ *n* کبوتر

Pigeons were once used to carry messages.

یک پانه از کبوترها برای حمل پیام استفاده می شد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

pity /'pɪti/ *n* رحم، ترحم، دلسوزی = تأسف، مایه تأسف، جای تأسف

I feel deep **pity** for the lost dog.

برای سگ گم‌شده احساس دلسوزی عمیقی دارم (دلم خیلی می‌سوزد).

He didn't live to see his daughter grow up, and that's a **pity**.

او زنده نماند تا بزرگ‌شدن دخترش را ببیند، و این مایه تأسف است.

poetry /'pəʊətri/ *n* شعر، شاعری = اشعار

He has expressed himself in the language of **poetry**.

او [منظور] خودش را با زبان شعر ابراز کرده است.

I read the poem in a collection of modern **poetry**.

من این شعر را در یک مجموعه اشعار امروزی خواندم.

principle /'prɪnsəpl/ *n* اصل = قاعده = اصل اخلاقی

It's against my **principles** to cheat. تقلب‌کردن خلاف اصول اخلاقی من است.

The school is based on the **principle** that each child should develop its full potential.

اساس این مدرسه بر این اصل استوار است که هر کودکی باید تمام توانایی‌های خود را پرورش بدهد.

process /'pra:səs/ *n* فرایند، جریان، روند = روش

Learning a foreign language can be a long **process**.

یادگرفتن یک زبان خارجی ممکن است یک فرایند طولانی باشد.

provide /prə'vaɪd/ *v* تأمین کردن، تهیه کردن، در اختیار قراردادن

The store **provides** excellent service to its customers.

این مغازه خدمات فوق‌العاده‌ای در اختیار مشتریان خود قرار می‌دهد.

The police will go through the information **provided** by the locals.

پلیس اطلاعات تهیه‌شده توسط افراد محلی را بررسی خواهد کرد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



quantity /'kwa:ntəti/ n کمیت = مقدار، تعداد

The boss is worried about **quantity** as well as quality.

رئیس به اندازه کیفیت، نگران کمیت [کار] هم هست.

I ate a large **quantity** of food.

من مقدار زیادی غذا خوردم.

rather than به جای، به جای این که

He writes at a table **rather than** a desk.

او به جای میز تحریر، پشت میز ناهارخوری می نویسد.

receive /rɪ'si:v/ v دریافت کردن = به دست آوردن

You will **receive** a discount if you spend over \$100.

اگر بیشتر از ۱۰۰ دلار خرج کنید، تخفیف دریافت خواهید کرد.

She **received** her primary **education** at a Chinese school.

او در یک دبستان چینی تحصیل کرد.

record /rɪ'kɔ:rd/ v ثبت کردن = یادداشت کردن = ضبط کردن

The thermometer **recorded** 40 degrees below zero.

دماسنج دمای ۴۰ درجه زیر صفر را ثبت کرد.

She **records** everything that happens to her in her diary.

او هر اتفاقی را که برایش می افتد در دفترچه خاطراتش یادداشت می کند.

regard /rɪ'ga:rd/ v, n تلقی کردن = نگرستن به = توجه، ملاحظه، احترام

He **regards** himself as an expert. او خودش را یک کارشناس تلقی می کند.

She **was regarded** as the most hardworking student in the class.

به او به عنوان سخت کوش ترین دانش آموز کلاس نگرسته می شد.

He has no **regard** for my feelings.

او هیچ توجهی به احساسات من ندارد (هیچ احترامی برای احساسات من قائل نیست).

I have a question **with regard** to your last statement.

با توجه به جمله آخرتان، من یک سؤال دارم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

regarding /rɪ'ga:rdɪŋ/ *prep* درباره = در پاسخ به، با توجه به، در ارتباط با، با ارتباط با، در پاسخ به

She has said nothing **regarding** my request.

او در پاسخ در خواست من هیچ چیزی نگفته است.

Call me if you have any problems **regarding** your work.

اگر در ارتباط با کارت هر مشکلی داشتی به من زنگ بزن.

religious /rɪ'lɪdʒəs/ *adj* مذهبی = مؤمن

My **religious** beliefs forbid the drinking of alcohol.

اعتقادات مذهبی من اجازه مصرف الکل را نمی دهد.

repeatedly /rɪ'pi:tɪdli/ *adv* بارها، بارها و بارها، به کرات

He telephoned **repeatedly**, asking her to return.

او بارها و بارها زنگ زد و از او خواست که برگردد.

replace /rɪ'pleɪs/ *v* جایگزین کردن = جای (چیزی) را گرفتن = سر جای خود گذاشتن

I **replaced** the old rug **with** a new one.

من یک قالیچه نو را جایگزین قالیچه قدیمی کردم.

Will computers ever completely **replace** books?

آیا هرگز رایانه جای کتاب را کاملاً خواهد گرفت؟

He carefully **replaced** the vase on the shelf.

او با احتیاط گلدان را سر جایش روی طاقچه گذاشت.

reply /rɪ'plaɪ/ *v, n* جواب دادن = جواب

He didn't **reply** to my greeting.

او جواب سلام من را نداد.

His **reply** was rude.

جواب او بی ادبانه بود.

responsibility /rɪˌspɑ:nə'bɪləti/ *n* مسئولیت = وظیفه

He accepted full **responsibility** for the accident.

او مسئولیت کامل را به طور کامل به عهده گرفت.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



A teacher's most important **responsibility** is to help her students.

مهم‌ترین وظیفه معلم کمک به دانش‌آموزانش است.

score /skɔ:r/ n, v [امتحان] نمره = [بازی و مسابقه] امتیاز، نتیجه

Only one person got a perfect **score** on the test.

فقط یک نفر از امتحان نمره کامل گرفت.

The **score** at halftime was 2-1.

نتیجه مسابقه در نیمه اول دو بر یک شد.

sense /sens/ n, v حس، احساس = عقل، فهم، شعور، منطق

The dog lost his **sense** of smell.

سگ حس بویایی خود را از دست داد.

There's **no sense** in waiting.

منتظر ماندن عاقلانه نیست.

They hoped recent events would **bring** him to his **senses**.

امیدوار بودند که اتفاقات اخیر او را سر عقل بیاورد.

sense of appreciation قدرشناسی

I wish to express my **sense of appreciation** to my wife for her support and encouragement.

دوست دارم قدرشناسی خود را نسبت به همسرم بابت حمایت و تشویقش ابراز کنم.

series /'sɪri:z/ n رشته، سلسله، سری = مجموعه، دسته

مجموعه رادیویی یا تلویزیونی، سریال

We've had a **series** of problems with our computer network.

ما یک سری مشکل در شبکه رایانه‌ای خود داشته‌ایم.

What's your favorite TV **series**?

مجموعه تلویزیونی مورد علاقه‌ات چیست؟

shout /ʃaʊt/ v, n فریاد کشیدن = فریاد

There's no need to **shout** at me.

لازم نیست سر من فریاد بکشی.

The air was filled with angry **shouts**.

فضا پر بود از فریادهای خشمگینانه.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

signal /'sɪgnəl/ *v, n*..... پیام = نشان دادن، خبر دادن از، نشان دادن = علامت، پیام

Runny nose usually **signals** a cold.

آبریزش بینی معمولاً نشانه سرماخوردگی است.

Don't fire until I **signal**. = Don't fire until I give you a **signal**.

شلیک نکنید تا من علامت بدهم.

so /sə/ *conj*..... بنابراین، در نتیجه

We were bored with the movie, **so** we left.

حوصله‌مان از فیلم سر رفت، در نتیجه [از سینما] آمدیم بیرون.

There are no more chairs available, **so** you'll have to stand.

هیچ صندلی‌ای باقی نمانده، بنابراین باید بایستی.

sofa /'səʊfə/ *n*..... کاناپه

I fell asleep on the **sofa** in front of the TV.. روی کاناپه جلوی تلویزیون خوابم برد.

solution /sə'lu:ʃn/ *n*..... راه حل = حل = محلول

The **solutions** to the math problems are in the back of the book.

راه‌حل‌های این مسائل ریاضی در آخر کتاب وجود دارد.

sometime /'sʌmtaɪm/ *adv*..... زمانی، روزی = یک روزی، یک وقتی

The book was written **sometime** around 1970.

این کتاب در زمانی حدود سال ۱۹۷۰ نوشته شد.

We should get together **sometime**. ما باید یک وقتی دور هم جمع شویم.

sound /saʊnd/ *v*..... احساس شدن، به نظر آمدن = صدادادن = به صدا درآوردن

Their plan **sounds** good to me. نقشه آن‌ها به نظر من خوب است.

If the alarm **sounds**, leave the building immediately.

اگر زنگ خطر به صدا درآمد، فوراً ساختمان را ترک کن.

They **sounded** the alarm. آن‌ها زنگ خطر را به صدا درآوردند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



spare /sper/ v..... * مضایقه کردن، دروغ کردن * عفو کردن، چشم پوشی کردن * از کشتن (کسی) گذشتن * کنار گذاشتن، اختصاص دادن * لازم نداشتن، اضافه داشتن

No one knows why the gunman shot some people and **spared** others.

هیچ کس نمی داند که چرا مرد مسلح بعضی ها را کشت و از کشتن دیگران گذشت.

Can you **spare** me a few minutes?

آیا می شود چند دقیقه [از وقت را] به من اختصاص بدهی؟

When they go on vacation, they **spare no expense**.

آن ها وقتی به تعطیلات می روند، از هیچ خرجی مضایقه نمی کنند.

I'd love to come, but I'm afraid I can't **spare the time**.

خیلی دوست دارم بیایم، ولی متأسفانه نمی توانم زمانی را به این کار اختصاص بدهم (وقتش را ندارم).

The hotel staff **spared no pains** to make sure that our stay was as enjoyable as possible.

کارکنان هتل برای اطمینان از این که اقامت ما تا حد ممکن لذت بخش باشد، از هیچ رنجی مضایقه نمی کردند (تمام سعی خود را می کردند).

The storm **spared** our house while nearby buildings were destroyed.

طوفان از خانه ما چشم پوشی کرد (خانه ما را خراب نکرد) در حالی که ساختمان های اطراف خراب شدند.

strength /strenθ/ n..... * قدرت، نیرو، توان * استحکام * شدت

Working on a farm requires a lot of physical **strength**.

کار کردن در مزرعه به قدرت بدنی زیادی نیاز دارد.

such /sʌtʃ/ deter, pron..... * چنین، این طور * چنان، طوری * آن قدر

I'm looking for a cloth for cleaning silver. Do you have **such** a thing?

دارم دنبال پارچه ای برای تمیز کردن نقره جات می گردم. آیا چنین چیزی داری؟

Why are you in **such** a hurry?

چرا آن قدر عجله داری؟

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

You'll need some form of identification, **such as** a driver's license.

باید یک جور کارت شناسایی داشته باشی، مثلاً یک گواهی نامه رانندگی.

Questions **such as** the one you've asked are difficult to answer.

جواب دادن به سؤالاتی از قبیل سؤالی که تو پرسیده‌ای دشوار است.

suddenly /'sʌdənli/ *adv* ناگهان، یک دفعه، ناگافل، یکهو

She **suddenly** decided to quit her job.

او ناگهان تصمیم گرفت که کارش را ترک کند.

tag question /'tæg kwɛstʃən/ *n* پرسش تأییدی

The second word of a **tag question** is always a pronoun. For example,

"Ali is from Ardabil, isn't he?"

کلمه دوم در پرسش‌های تأییدی [انگلیسی] همیشه یک ضمیر است. مثلاً «علی اهل اردبیل است، مگر نه؟»

take a rest استراحت کردن

If you're tired you should **take a rest**.

اگر خسته‌ای، باید استراحت کنی.

tear /tɪr/ *n* اشک

Let me wipe away your **tears**.

بگذار اشک‌هایت را پاک کنم.

That song brings a **tear** to my eye every time I hear it.

هر بار که آن ترانه را می‌شنوم، اشک به چشمانم می‌آید.

teenager /'ti:neɪdʒər/ *n* نوجوان

A very young person who is between 13 and 19 years old is called a **teenager**.

شخص خیلی جوانی که بین ۱۳ تا ۱۹ سال سن دارد، نوجوان نامیده می‌شود.

The band is very popular among **teenagers**.

این گروه موسیقی در میان نوجوانان خیلی محبوب است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



temperature /'temprətʃər/ *n* تب = حرارت بدن = دما = درجه حرارت، دما

Water boils at a **temperature** of 100°C.

آب در دمای ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد به جوش می‌آید.

The doctor examined him and **took** his **temperature**.

دکتر او را معاینه کرد و تبش را گرفت (حرارت بدنش را اندازه گرفت).

I **have a temperature**. = I am **running a temperature**. من تب دارم.

terrible /'terəbl/ *adj* وحشتناک = شدید = مزخرف، بد، افتضاح

We just got some **terrible** news. همین الان خبر بدی دریافت کردیم.

I'm **terrible** at chess.

من در بازی شطرنج افتضاح هستم (شطرنج من افتضاح است).

textbook /'tekstbuk/ *n* کتاب درسی، درس‌نامه

The **textbook** has a Q and A section at the end of each chapter.

این کتاب درسی در انتهای هر فصل، یک بخش سؤال و جواب دارد.

tool /tu:l/ *n* ابزار، وسیله، لوازم

I don't have the right **tools** to fix the car.

من برای تعمیر کردن ماشین، ابزار مناسب را ندارم.

uncertainty /ʌn'sɜ:rtnti/ *n* عدم قطعیت، بلاتکلیفی = شک، تردید = ناپایداری، بی‌ثباتی

There is a lot of **uncertainty** about the company's future.

در مورد آینده شرکت تردیدهای زیادی وجود دارد.

unnatural /ʌn'nætʃrəl/ *adj* غیرطبیعی، غیرعادی = ساختگی

It seems **unnatural** for a child to spend so much time alone.

غیرطبیعی است که یک کودک این‌همه وقت را به تنهایی بگذراند.

Her smile looked forced and **unnatural**.

خندش زورکی و ساختگی به نظر می‌رسید.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

vase /veɪs/ *n.* گلدان

او یک گلدان گل را روی میز گذاشت. He set a **vase** of flowers on the table.

what's wrong with کسی چه اش بود

The doctors have done some tests to discover **what's wrong with** her.

پزشکان آزمایش‌هایی انجام دادند تا بفهمند او چه اش است.

whereby /wer'baɪ/ *adv.* که با آن، که از طریق آن = که به استناد آن، که به موجب آن

She made a careful plan **whereby** she might escape.

او نقشه‌ای دقیق طراحی کرد که شاید از طریق آن فرار کند.

while /waɪl/ *n, conj.* مدت، وقت = وقتی که = در حالی که

I haven't seen her for a good long **while**.

یک مدت خیلی طولانی است که او را ندیده‌ام.

وقتی که نبود، یک نفر تماس گرفت. Someone called **while** you were out.

While some think his comedy is funny, others find him rude.

در حالی که بعضی‌ها فکر می‌کنند کمدی او بامزه است، دیگران معتقدند بی‌ادبانه است.

willing /'wɪlɪŋ/ *adj.* مایل، مشتاق، موافق = مشتاقانه

If you're **willing** to fly at night, you can get a much cheaper ticket.

اگر مایل باشی که شبانه پرواز کنی، می‌توانی بلیط خیلی ارزان‌تری تهیه کنی.

yet /jet/ *adv.* [قبل از کلماتی نظیر **another** و **again** و صفت‌های برتر،

برای تأکید] باز

او باز یک جفت دیگر کفش خرید. She bought **yet another** pair of shoes.

ببخشید که باز دوباره مزاحم شما می‌شوم. I'm sorry to bother you **yet again**.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



واژگان کتاب کلاس اول دوازدهم

قدردانستن = قدردانی کردن از = درک کردن، فهمیدن /ə'pri:fiət/ v..... appreciate

There's no point buying him books - he doesn't **appreciate** them.

کتاب خریدن برای او فایده‌ای ندارد؛ او قدر آن‌ها را نمی‌داند.

You don't seem to **appreciate** the situation.

به نظر نمی‌رسد که تو وضعیت را درک کنی.

as /əz/ conj چون = وقتی که

You can go first **as** you're the oldest.

چون تو بزرگ‌تر از بقیه هستی، می‌توانی اول بروی.

I met him **as** I was leaving.

وقتی که داشتم خارج می‌شدم، او را دیدم.

cage /keɪdʒ/ n قفس = محفظه، اتاقک

I don't like seeing animals in **cages**.

دوست ندارم حیوانات را در قفس ببینم.

carry /'kæri/ v..... حمل کردن، بردن، منتقل کردن = داشتن، همراه داشتن

We only had a small suitcase, so we were able to **carry** it onto the plane.

ما فقط یک چمدان کوچک داشتیم، بنابراین توانستیم آن را به داخل هواپیما ببریم.

Malaria is a disease **carried** by mosquitoes.

مالاریا بیماری‌ای است که توسط پشه‌ها منتقل می‌شود.

Our cars **carry** a twelve-month guarantee.

خودروهای ما یک گارانتی دوازده‌ماهه دارند.

He will **carry** the memory of the accident with him for ever.

او خاطره آن تصادف را برای همیشه با خود خواهد داشت.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

cousin /'kʌzn/ n فرزند خاله، عمه، عمو یا دایی = خویشاوند دور

In English, a **cousin** is a child of a person's aunt or uncle, or, more generally, a distant relative.

در زبان انگلیسی، **cousin** یعنی خاله‌زاده، عمه‌زاده، دایی‌زاده یا عموزاده یک نفر؛ یا به طور کلی یعنی یک خویشاوند دور.

deserve /dɪ'zɜ:rv/ v استحقاق داشتن، سزاوار (چیزی) بودن، حق (کسی) بودن

واقعاً حقیقتاً **deserved** بود که بازی را ببرند. I hope they get the punishment they **deserve**.

امیدوارم به مجازاتی که سزاوارش هستند برسند.

duty /'du:ti/ n وظیفه = کار، خدمت = تکلیف

We felt it was our **duty** to help. احساس وظیفه کردیم که کمک کنیم.

end in ختم شدن به، انجامیدن به، کشیدن به

The match **ended in** a draw. بازی به یک مساوی ختم شد.

failure /'feɪljər/ n شکست، ناکامی = آدم ناموفق، کار ناموفق = ناتوانی، ضعف، نارسایی = نقص، عیب، خرابی

The success or **failure** of the plan depends on you.

موفقیت یا شکست این نقشه به تو بستگی دارد.

He was a **failure** as a teacher. او به عنوان معلم، آدم ناموفقی بود.

He died of heart **failure**. او از نارسایی قلبی مُرد.

The accident was caused by engine **failure**.

تصادف به خاطر خرابی موتور ایجاد شد.

fridge /frɪdʒ/ n یخچال

Please put the milk in the **fridge**. لطفاً شیر را داخل یخچال بگذار.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



grateful /'greɪtfl/ *adj* * سپاسگزار، متشکر، ممنون * تشکر آمیز *
خوشحال، خرسند

I'm **grateful** to you for your help. از تو به خاطر کمکت ممنونم.

She was **grateful** that she didn't have to work on the holiday.

خوشحال / سپاسگزار بود که مجبور نیست در روز تعطیل کار کند.

gulf /gʌlf/ *n* * خلیج * شکاف * اختلاف *

The Persian **Gulf** has always been and will always be Persian **Gulf**.

خلیج فارس همیشه خلیج فارس بوده، و همیشه هم خواهد بود.

The **gulf** between rich and poor is enormous.

شکاف بین غنی و فقیر خیلی زیاد است.

handle /'hændl/ *v* * کنترل کردن، از عهده برآمدن * کار کردن با *
[با دست] جابه‌جا کردن، حمل کردن

The system is **handled** by the main computer.

سیستم توسط رایانه مرکزی کنترل می‌شود.

She learned how to **handle** a weapon.

او یاد گرفت که چه‌طور با اسلحه کار کند.

The parcel was labeled: '**Handle** with care'.

روی بسته برچسب خورده بود: «با احتیاط حمل کنید».

hence /hens/ *adv* [از حالا] بعد، دیگر * بنابراین *

What will life be like a century **hence**?

یک قرن بعد، زندگی چه شکلی خواهد بود؟

He was a newcomer and **hence** had no friends here.

او تازه‌وارد بود و بنابراین هیچ دوستی این‌جا نداشت.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



honor /'ɑ:nər/ *n, v* * افتخار، احترام، آبرو *
گرامی داشتن، محترم شمردن * مفتخر ساختن

These people deserve to be treated with **honor**.

حق این مردم است که با آن‌ها با احترام برخورد شود.

They're having a dinner **in honor of** the new coach.

امشب به افتخار مربی جدید یک مهمانی شام برگزار می‌کنند.

We **feel honored** to have you here tonight.

ما مفتخریم که شما امشب در جمع ما هستید.

You should **honor** your parents. باید پدر و مادر خود را محترم بشمارید.

inform /In'fɔ:rm/ *v* مطلع کردن، باخبر کردن

We haven't yet **been informed of/about** her decision.

هنوز از تصمیم او مطلع نشده‌ایم.

lack /læk/ *n, v* فقدان، نبود، کمبود * نداشتن، کم داشتن

Her problem is **lack of** sleep. مشکل او کمبود خواب است.

What we **lack** in this house is space to store things.

آنچه در این خانه کم داریم، جا برای انبار کردن چیزهاست.

note /nəʊt/ *v* توجه کردن به، دقت کردن به، ملاحظه کردن

Please **note** that we will be closed on Saturday.

لطفاً توجه کنید که ما روز شنبه تعطیل خواهیم بود.

parrot /'pærət/ *n* طوطی * (آدم) طوطی صفت

Parrots are able to mimic human speech.

طوطی‌ها می‌توانند حرف‌زدن آدم‌ها را تقلید کنند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



present /'preznt/ *adj* **حاضر، موجود، فعلی، کنونی**

I don't have her **present** address. من نشانی فعلی او را ندارم.

The whole family was **present** at the wedding.

کل خانواده در مراسم ازدواج حاضر بودند.

robber /'ra:bər/ *n* **سارق، دزد**

The **robbers** had covered their faces with a white cloth.

سارقان صورت خود را با پارچه‌ای سفید پوشانده بودند.

steal /sti:l/ *v (stole, stolen)* **دزدیدن، دزدی کردن**

Someone **stole** my bicycle. یک نفر دوچرخه‌ام را دزدید.

thus /ðʌs/ *adv* **بدین ترتیب، بنابراین «این‌طور، این‌جور، بدین نحو»**

He didn't work hard. **Thus** he was fired. او سخت کار نمی‌کرد. بنابراین اخراج شد.

Hold the wheel in both hands, **thus**. فرمان را دودستی بگیر، این‌طوری.

umbrella /ʌm'brelə/ *n* **چتر «حفاظ، پوشش»**

You shouldn't go out in the rain without an **umbrella**.

نباید بدون چتر در باران بیرون بروی.

unconditionally /ʌnkən'diʃənəli/ *adv* **بدون قیدوشرط**

Mothers do not say, I will love you "if". They love their children **unconditionally**.

مادرها نمی‌گویند من دوست خواهم داشت «اگر». آن‌ها فرزندان خود را بدون قیدوشرط دوست دارند.

unreal /ʌn'ri:əl/ *adj* **غیرواقعی «باور نکردنی»**

Many people have **unreal** expectations of marriage.

خیلی از مردم انتظارات غیرواقعی از ازدواج دارند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

within /wɪˈðɪn/ *prep.*..... در = در محدوده = در ظرف = داخل، توی

We could hear sounds coming from **within** his apartment.

می‌توانستیم صداهایی را که از داخل آپارتمان او می‌آمد، بشنویم.

The tickets should reach you **within** the week.

بلیط‌ها باید ظرف این هفته به دست شما برسد.

کلمه‌های آشنای درس دوازدهم

actually /ˈæktʃuəli/ *adv* واقعاً، عملاً = در واقع

add /æd/ *v* جمع کردن، جمع زدن = اضافه کردن، افزودن = زیاد کردن

appropriate /əˈprəʊpriət/ *adj* مناسب

as well هم، نیز

at all [در جمله‌های منفی و سؤالی] اصلاً

at least حداقل

behavior /brɪˈheɪvjər/ *n* رفتار

birth /bɜːrθ/ *n* تولد = پیدایش، آغاز

boring /ˈbɔːrɪŋ/ *adj* خسته کننده، کسل کننده

choice /tʃɔɪs/ *n* انتخاب، گزینه = حق انتخاب = تصمیم = تنوع

Christ /kraɪst/ *n* مسیح (ع)، عیسی مسیح (ع)

close /kloʊs/ *adj, adv* نزدیک = صمیمی = دقیق

collection /kəˈlekʃn/ *n* مجموعه، کلکسیون = جمع‌آوری

combination /ˌkɑːmbɪˈneɪʃn/ *n* ترکیب = مجموعه = تلفیق

comfortable /ˈkʌmfətl/ *adj* راحت، آسوده، آرام

common /ˈkɑːmən/ *adj* رایج = عمومی = عادی = مشترک

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



contrast /'kɑ:ntræst/ n /kən'træst/ v مقایسه؛ تضاد؛ تفاوت *

مقایسه کردن؛ تضاد داشتن

create /kri'eit/ v خلق کردن، ایجاد کردن * موجب شدن

cruel /'kru:əl/ adj ظالم، بی رحم، سنگدل * بی رحمانه، ظالمانه * سخت، بد، دردناک

culture /'kʌltʃər/ n فرهنگ * پرورش، تربیت

definition /,defɪ'nɪʃn/ n تعریف * شرح * [نور و صدا] وضوح

description /dɪ'skrɪpʃn/ n توصیف، وصف * شرح

develop /dɪ'veləp/ v رشد کردن، گسترش یافتن * توسعه دادن، پرورش دادن

به وجود آمدن، ساختن * به وجود آوردن * [بیماری] دچار شدن، گرفتن

difference /'dɪfrəns/ n فرق، تفاوت * اختلاف، اختلاف نظر

disease /dɪ'zi:z/ n بیماری

dishwasher /'dɪʃwɔ:ʃər/ n ماشین ظرفشویی

do exercise ورزش کردن

donate /'daʊneɪt/ v اهدا کردن

draw /drɔ:z/ v (drew, drawn) کشیدن * رسم کردن * بیرون کشیدن

emotion /ɪ'məʊʃn/ n عاطفه، احساس، احساسات * [روان شناسی] هیجان

experience /ɪk'spɪəriəns/ n, v تجربه * تجربه کردن

experiment /ɪk'sperɪmənt/ n, v آزمایش * آزمایش کردن؛ آزمودن

famous /'feɪməs/ adj مشهور

feeling /'fi:liŋ/ n حس * احساس

forget /fər'get/ v (forgot, forgotten) فراموش کردن

for instance برای مثال، به عنوان مثال

function /'fʌŋkʃn/ n کار، وظیفه، نقش * کار کردن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

generous /'dʒenərəs/ *adj*..... سخاوتمند، سخاوتمندانه = فراوان، زیاد

go abroad..... خارج [از کشور] رفتن

health condition..... وضع سلامتی

helpful /'helpfl/ *adj*..... مفید = کمک کننده، دلسوز

holy /'houli/ *adj*..... مقدس

hopefully /'houpfəli/ *adv*..... امیدوارانه = امیدوارم، به امید خدا

housewife /'hauswaɪf/ *n*..... خانم خانه دار، خانم خانه

hunter /'hʌntər/ *n*..... شکارچی

improve /ɪm'pru:v/ *v*..... بهتر کردن، بهبود بخشیدن = بهتر شدن، بهبود یافتن

including /ɪn'klu:dɪŋ/ *prep*..... از جمله = شامل

increase /ɪn'kri:s/ *v*..... زیاد شدن = زیاد کردن

invent /ɪn'vent/ *v*..... اختراع کردن، ابداع کردن = از خود درآوردن

invention /ɪn'venʃn/ *n*..... اختراع، ابداع، خلاقیت = جعل، کذب، دروغ

inventor /ɪn'ventər/ *n*..... مخترع، ابداع کننده

main /meɪn/ *adj*..... عمده = اصلی = مهم ترین

make a mistake..... اشتباه کردن

medicine /'medɪsn/ *n*..... دارو، دوا = پزشکی، طب، طبابت

member /'membər/ *n*..... عضو

microwave oven /,maɪkrəweɪv 'ʌvn/ *n*..... [اجاق] مایکروویو

memory /'meməri/ *n*..... حافظه = خاطر، یاد

mention /'menʃn/ *v*..... ذکر کردن، اشاره کردن به، نام بردن از، گفتن

mostly /'moustli/ *adv*..... عمدتاً، بیشتر، در اکثر موارد = معمولاً

native /'neɪtɪv/ *adj*..... بومی = محلی = آب و اجدادی، مادری

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



no matter بدون توجه به این که، مهم نیست که

on one's own تنها، تک و تنها = به تنهایی

orally /'ɔ:rəli/ adv به طور شفاهی = به صورت خوراکی

plan /plæn/ n, v نقشه، طرح، برنامه = نقشه کشیدن؛ برنامه ریزی کردن؛ قصد داشتن

prefer /prɪ'fɜ:r/ v ترجیح دادن

product /'prɑ:dʌkt/ n تولید، تولیدات = محصول، کالا = نتیجه، حاصل

project /'prɑ:dʒekt/ n طرح، برنامه، پروژه = تحقیق

protect /prə'tekt/ v محافظت کردن از = دفاع کردن از

proud /praʊd/ adj مفتخر، سرفراز، سربلند = مغرور، بلندنظر = متکبر، خودخواه = غرور آفرین، شکوهمند

quite /kwaɪt/ adv کاملاً، واقعاً = تا حدی

rarely /'rerli/ adv به ندرت، گه گاه

reason /'ri:zn/ n دلیل = علت = عقل، شعور

refer /rɪ'fɜ:r/ v اشاره کردن = ارجاع دادن = مراجعه کردن

respect /rɪ'spekt/ n, v احترام = احترام گذاشتن

result /rɪ'zʌlt/ n نتیجه = ثمره، حاصل

rule /ru:l/ n قاعده، قانون = [به صورت جمع] مقررات

scientist /'saɪəntɪst/ n دانشمند

serious /'sɪriəs/ adj جدی = مهم = وخیم

set /set/ n مجموعه، رشته، گروه، دست

share /ʃer/ v تقسیم کردن، قسمت کردن

شریکی استفاده کردن از یک بک کردن به اشتراک گذاشتن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

similar /'sɪmələr/ adj همانند، مشابه، شبیه

skim /skim/ v نگاهی اجمالی انداختن به، ورق زدن، تورق کردن

smartphone /'sma:rtfoun/ n تلفن همراه هوشمند

society /sə'saɪəti/ n جامعه = انجمن

special /'speʃl/ adj مخصوص، خاص = استثنایی

success /sək'ses/ n موفقیت = شخص موفق؛ رویداد موفقیت آمیز

suitable /'su:təbl/ adj مناسب

sure /ʃʊr/ adj مطمئن = قطعی

take care of مراقبت کردن از = رسیدگی کردن به، پرداختن به

thought /θɔ:t/ n فکر = تفکر

title /'taɪtl/ n عنوان = لقب

too /tu:/ adv بیش از حد = زیاد، فراوان = نیز، هم، همچنین

topic /'tɑ:pɪk/ n موضوع = مبحث

toy /tɔɪ/ n اسباب بازی

translate /træns'leɪt/ v ترجمه کردن، ترجمه شدن = تبدیل کردن، تبدیل شدن

type /taɪp/ n نوع، گونه

value /'vælju:/ n ارزش = قیمت

wear /wer/ v (wore, worn) [لباس] پوشیدن = آرایش، تبسم، نگاه و مانند آن

داشتن، بر چهره داشتن

weave /wi:v/ v (weaved or wove, weaved or woven) بافتن، بافندگی کردن =

[داستان و مانند آن] ساختن، درست کردن

wonderful /'wʌndəfl/ adj عالی، فوق العاده = عجیب، شگفت آور

worthy /'wɔ:θi/ adj درخور، سزاوار، لایق، شایسته

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



واژگان درس دوم دوازدهم

abbreviation /ə,bri:'vi'eɪʃn/ *n* اختصار = علامت اختصاری، کوتاه‌نوشت

'U.N.' is the **abbreviation** for the United Nations.

UN علامت اختصاری سازمان ملل است.

action /'ækfən/ *n* کار، عمل، اقدام = فعالیت

I asked him to explain his **actions**.

از او خواستم تا در مورد اعمالش توضیح بدهد.

We must **take action** before it's too late.

باید قبل از این‌که خیلی دیر شود اقدامی بکنیم.

Actions speak louder than words.

(ضرب‌المثل) به عمل کار برآید، به سخندانی نیست.

advanced /əd'vænst/ *adj* پیشرفته = مترقی، نو = [سن] بالا، زیاد

The book explains both basic and **advanced** techniques.

این کتاب هم در مورد تکنیک‌های ابتدایی توضیح می‌دهد و هم [تکنیک‌های] پیشرفته.

The disease is in an **advanced** stage.

بیماری در مرحله پیشرفته است.

She began painting at an **advanced** age.

او در سن بالا نقاشی کردن را شروع کرد.

aid /eid/ *n* کمک، یاری = وسیله کمک

I can no longer read without the **aid** of glasses.

من دیگر نمی‌توانم بدون کمک عینک بخوانم.

Our teacher uses **teaching aids**, such as books and videos.

معلم ما از وسایل کمک‌آموزشی، مثل کتاب و ویدیو استفاده می‌کند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

allow /ə'laʊ/ *v* اجازه دادن = اجازه ورود دادن = امکان دادن، ممکن ساختن

They don't **allow** smoking in this hotel. = They don't **allow** people to smoke in this hotel.

آن‌ها اجازه سیگار کشیدن را در این هتل نمی‌دهند. = آن‌ها به مردم اجازه نمی‌دهند در این هتل سیگار بکشند.

Allow me to open the door for you. اجازه بده در را برایت باز کنم.

The hospital doesn't **allow** visitors after 8 p.m.

بیمارستان از ساعت ۸ شب به بعد، به ملاقات‌کنندگان اجازه ورود نمی‌دهد.

Her experience **allows** her to handle difficult situations easily.

تجربیاتش به او [این] امکان [را] می‌دهد که از پسِ موقعیت‌های سخت، به راحتی بر بیاید.

although /d:l'ðəʊ/ *conj* گرچه، اگرچه، هر چند که

Although we rarely see each other, we're still very good friends. =

We're still very good friends **although** we rarely see each other.

گرچه ما به ندرت یکدیگر را می‌بینیم، باز هم دوستان خیلی خوبی هستیم. = ما دوستان خیلی خوبی هستیم هر چند که به ندرت یکدیگر را می‌بینیم.

anthill /'ænthɪl/ *n* تپه مورچه

An **anthill** is a pile of earth created by ants when they are making their nests underground.

تپه مورچه توده‌ای خاک است که وقتی مورچه‌ها دارند لانه‌های خود را زیر زمین می‌سازند، توسط آن‌ها ایجاد می‌شود.

app /æp/ *n* = application کامپیوتر، موبایل [برنامه، نرم‌افزار]

He installed several new **apps** on his smartphone.

او روی تلفن همراه هوشمندش چندین برنامه جدید نصب کرد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



arrange /ə'reɪndʒ/ v..... مرتب کردن، منظم کردن، چیدن * تدارک دیدن، ترتیب (کاری را) دادن * قرار گذاشتن

He **arranged** some fresh fruit neatly on a plate.

او مقداری میوه تازه را مرتب توی یک بشقاب چید.

She **arranged** her hair on top of her head. او موهایش را بالای سرش مرتب کرد.

Don't worry; I'll **arrange** everything.

نگران نباش؛ من ترتیب همه کارها را می‌دهم.

She **arranged** for a car to pick us up at our house.

او با [ارائنده] یک ماشین قرار گذاشته بود تا ما را از خانه‌مان سوار کند.

arrangement /ə'reɪndʒmənt/ n..... چیدمان، چیدن، آرایش * نظم، ترتیب * تدارک * توافق

They changed the **arrangement** of furniture in the room.

آن‌ها چیدمان مبلمان توی اتاق را عوض کردند.

I helped the couple with their wedding **arrangements**.

من به آن زوج در تدارک عروسی‌شان کمک کردم.

We provide breakfast and dinner, but you make your own

arrangements for lunch.

ما صبحانه و شام را تهیه می‌کنیم، ولی خودتان باید برای ناهار تدارک ببینید.

astronaut /'æstrənɔ:t/ n..... فضانورد

The **astronauts** arrived safely back to earth after six days in space.

فضانوردان بعد از [گذراندن] شش روز در فضا، سالم به زمین برگشتند.

bilingual /,baɪ'ɪŋgwəl/ adj..... دوزبانه

Look it up in a **bilingual** dictionary.

معنی آن [کلمه] را در یک فرهنگ دوزبانه پیدا کن.

He is **bilingual** in English and Japanese.

او در انگلیسی و ژاپنی دوزبانه است (او هم انگلیسی صحبت می‌کند، هم ژاپنی).

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



body of water..... یک تکه آب (= دریاچه، دریا، خلیج و مانند آن)

The Caspian Sea is the largest **body of water** not connected with the ocean.

دریای خزر، بزرگ‌ترین تکه آبی است که به اقیانوس متصل نیست.

break /breɪk/ *n* وقفه، فاصله = استراحت، تنفس، آنتراکت * زنگ تفریح

I'm tired. Let's **take a break**. خسته‌ام. بیا یک استراحتی کنیم.

It's only five minutes until **break time**. تا زنگ تفریح فقط پنج دقیقه مانده.

It has rained for five days without a **break**.

پنج روز است که بی‌وقفه باران آمده است.

browser /'braʊzər/ *n* [اینترنت] جست‌وجوگر، مرورگر، براوزر * =

کسی که بدون قصد خرید در مغازه‌ها گشت می‌زند

Google Chrome is my favorite web **browser**.

گوگل کروم براوزر مورد علاقه من است.

There were a few **browsers** in the bookstore.

چند نفر در کتاب‌فروشی بودند که [بدون خریدکردن] فقط به کتاب‌ها نگاه می‌کردند.

by /baɪ/ *prep* برای بیان اندازه و مقدار [در = به = به اندازه]

The carpet measured four meters **by** three.

این فرش سه متر در چهار متر بود.

These books have sold **by** the thousand.

این کتاب‌ها به اندازه هزار نسخه فروش رفته است.

The workers are paid **by the hour**.

پول این کارگران به ساعت (به صورت ساعتی) پرداخت می‌شود.

claim /kleɪm/ *n* ادعا = درخواست، تقاضا = ادعای خسارت

He **made false claims** about his past job experience.

او در مورد سابقه کاری گذشته‌اش ادعاهای دروغی مطرح کرد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



تمام درخواست‌ها باید کتبی باشد. All claims must be made in writing.

The bank has a **claim** on their house and land.

بانک روی خانه و زمینشان ادعای خسارت کرده است (می‌خواهد آن‌ها را برای خودش بردارد).

ادعا کردن = اظهار داشتن = تقاضا کردن، مطالبه کردن = **claim** /kleim/ v.....

ادعای خسارت یا مالکیت کردن = به عهده گرفتن = (متعلقات خود را) گرفتن، تحویل گرفتن

They **claim** that the drug prevents hair loss.

آن‌ها ادعا می‌کنند که این دارو از ریزش مو جلوگیری می‌کند.

The organization **claims** 10,000 members.

این سازمان ادعای مالکیت ۱۰ هزار عضو دارد (مدعی است که ۱۰ هزار عضو دارد).

The terrorist group **claimed** responsibility for the attack.

آن گروه تروریستی مسئولیت حمله را به عهده گرفت.

She **claimed** her baggage and left the airport.

او چمدان‌هایش را از قسمت بار فرودگاه گرفت و فرودگاه را ترک کرد.

سرنخ، سر رشته = خبر، اطلاع. **clue** /klu:/ n.....

Science gives us **clues** about the origin of the universe.

علم درباره منشأ جهان اطلاعاتی به ما می‌دهد.

"Guess who I met today."

"Can you give me a **clue**?"

«حدس بزن امروز چه کسی را دیدم.» «می‌شود یک سرنخ به من بدهی (می‌شود

یک راهنمایی بکنی)؟»

ترکیب = مجموعه = [گاو و صندوق و مانند آن] رمز **combination** /,ka:'mbrɪ'neɪʃn/ n

Water is a **combination** of hydrogen and oxygen.

آب، ترکیبی از هیدروژن و اکسیژن است.

The drugs should not be taken **in combination**.

این داروها نباید با هم استفاده شوند.

What is the **combination** to the safe?

رمز [گاو و صندوق چیست؟]

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

common /'kɑ:mən/ *adj* مشترک، عمومی * عادی، رایج، متداول

They have a **common** ancestor. آن‌ها یک جدّ مشترک دارند.

We **have** a lot of things in **common** with each other.

ما وجه مشترک زیادی با هم داریم.

The surname 'Mohammadi' is very **common** in Iran.

نام خانوادگی «محمدی» در ایران خیلی رایج است.

communicative /kə'mju:nɪkətɪv/ *adj* خوش صحبت، خوش مشرب * ارتباطی

She was in a bad mood at breakfast and wasn't very **communicative**.

سر صبحانه بدخُلق بود و چندان خوش مشرب نبود (زیاد حرف نزد).

The **communicative** ability of the whale is highly developed.

قدرت ارتباطی نهنگ خیلی پیشرفته است.

compile /kəm'paɪl/ *v* تألیف کردن، تدوین کردن * گردآوری کردن

تهیه کردن، تنظیم کردن

It takes years to **compile** a dictionary.

تألیف کردن یک لغت‌نامه سال‌ها طول می‌کشد.

She **compiled** a list of all the milk producers in the region.

او فهرستی از تمام تولیدکنندگان شیر در منطقه تهیه کرد.

complicated /'kɑ:mpɪkətɪd/ *adj* پیچیده * تو در تو * مشکل، دشوار

The game's rules are too **complicated**.

قوانین این بازی بیش از اندازه دشوار است.

The machine has a **complicated** design.

این دستگاه، طراحی پیچیده‌ای دارد.

confusing /kən'fju:zɪŋ/ *adj* گیج‌کننده * ضدونقیض

The instructions were **confusing**.

دستورالعمل گیج‌کننده بود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



connect /kə'nekt/ v..... * [به هم] وصل کردن = متصل شدن، وصل شدن
مرتبط کردن، مرتبط شدن

A hallway **connects** the two rooms. = The two rooms **are connected** by a hallway.

یک راهرو، این دو اتاق را [به هم] وصل می کند. = این دو اتاق، با یک راهرو [به هم] وصل می شوند.

The two bones **connect** at the elbow.

این دو استخوان در آرنج [به هم] متصل می شوند.

Police were unable to **connect** her to the crime.

پلیس نتوانست او را به آن جرم مرتبط کند (ارتباط او را با آن جرم اثبات کند).

connection /kə'nekʃn/ n..... اتصال، وصل = ارتباط، ربط، رابطه = محل اتصال

The **connection** between smoking and heart disease is well known.

ارتباط بین سیگار کشیدن و بیماری قلبی به خوبی شناخته شده است.

Family **connections** can make getting a job much easier.

[داشتن] روابط خانوادگی (آشنای خانوادگی) می تواند پیدا کردن کار را خیلی آسان تر کنند.

contain /kən'tein/ v..... شامل (چیزی) بودن، حاوی (چیزی) بودن، دربرداشتن * گنجایش داشتن

Butter **contains** a lot of saturated fats.

کره حاوی مقدار زیادی چربی اشباع شده است.

The room was big enough to **contain** everyone who came to the meeting.

اتاق به قدر کافی بزرگ بود که گنجایش تمام کسانی را که به جلسه آمده بودند داشته باشد.

convert /kən'vɜ:t/ v..... تبدیل کردن، تغییر دادن = تبدیل شدن، تغییر یافتن * (به دین دیگری) درآوردن، گرویدن

How do you **convert** pounds to grams?

چگونه پوند را به گرم تبدیل می کنید؟ (چگونه پوند را به گرم تبدیل کرد؟)

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

The sofa **converts** easily **into** a bed. این کاناپه به راحتی به تخت تبدیل می‌شود.
He **converted to** Islam. او به اسلام گروید.

crop /kra:p/ *n*..... محصول = [به صورت جمع] کشت = گروه، جماعت

Coffee and rice are two of the most common **crops** grown in Laos.
قهوه و برنج دوتا از رایج‌ترین محصولات هستند که در لائوس به عمل می‌آیند.
Crop production was low last year because of the lack of rain.
تولید محصول در سال گذشته، به خاطر کمبود باران کم بود.

crowded /'kraudid/ *adj*..... پر جمعیت، شلوغ = پُر

The library was so **crowded** today! کتابخانه امروز خیلی شلوغ بود!
The room was **crowded with** people. اتاق پُر از آدم بود.

database /'deɪtəbeɪs/ *n*..... پایگاه داده‌ها، دادگان

All of our customers' information was kept **in/on a database**.
تمام اطلاعات مشتری‌هایمان در یک پایگاه داده‌ها نگه داشته می‌شد.
You have to enter a password to access the **database**.
برای دسترسی به پایگاه داده‌ها باید یک کلمه عبور وارد کنید.

definition /,defɪ'nɪʃn/ *n*..... تعریف، شرح، توصیف = [نور و صدا] روشنی، وضوح

I need a dictionary with simple **definitions**.
من به یک واژه‌نامه با تعریف‌های ساده نیاز دارم.
A week of fishing is my **definition** of a vacation.
تعریف من از تعطیلات، یک هفته ماهیگیری است.

design /dr'zeɪn/ *v*..... طراحی کردن = برنامه‌ریزی کردن = ساختن، درست کردن

A team of engineers **designed** the new engine.
گروهی از مهندسان موتور جدید را طراحی کردند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



The book is specially **designed** for foreign learners.

این کتاب به طور خاص برای شاگردان خارجی طراحی شده است.

The shoes **are designed** to keep your feet warm and dry.

این کفش [طوری] درست شده که پاهای شما را گرم و خشک نگه دارد.

direct /də'rekt/ *adj* مستقیم * بی واسطه

Is there a **direct** flight to Ahwaz? آیا پرواز مستقیمی به اهواز هست؟

This is a **direct** order from the General. این دستور مستقیم تیمسار است.

The sun shone **directly** in my eyes. خورشید مستقیماً توی چشم‌هایم می‌تابید.

disconnect /,dɪskə'nekt/ *v* قطع کردن * از هم جدا کردن * از برق کشیدن

Disconnect the old printer and connect the new one.

چاپگر قدیمی را [از کامپیوتر] جدا کن و این [چاپگر] جدید را وصل کن.

disconnection /,dɪskə'nekʃn/ *n* قطع

For those living in big cities even a few hours of **disconnection** from the Internet can be a huge problem.

برای کسانی که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، قطع اینترنت، حتی به مدت چند ساعت، می‌تواند مشکل خیلی بزرگی باشد.

effectively /ɪ'fektɪvli/ *adv* به طور مؤثری، به نحو کارامدی * در واقع، عملاً

The tablets work **more effectively** if you take a hot drink after them.

اگر بعد از این قرص‌ها یک نوشیدنی گرم بخورید، به طور مؤثرتری عمل خواهد کرد (اثر بیشتری خواهد داشت).

His wife left him when the children were small, so he **effectively** brought up the family himself.

وقتی بچه‌ها کوچک بودند، همسرش او را ترک کرد؛ بنابراین او عملاً تنهایی بچه‌ها را بزرگ کرد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

elementary /,elɪ'mentri/ *adj* **مقدماتی، ابتدایی = بنیادی = ساده**

I have an **elementary** knowledge of physics.

من یک دانش ابتدایی در زمینه فیزیک دارم.

This book contains a series of **elementary** exercises for learners.

این کتاب شامل یک سری تمرینات **مقدماتی** برای دانش آموزان است.

endanger /ɪn'deɪndʒər/ *v* **به خطر انداختن**

That one mistake **endangered** the future of the company.

همان یک اشتباه، آینده شرکت را به خطر انداخت.

enter /'entər/ *v* **وارد شدن = وارد کردن**

You will begin to feel sleepy as the drug **enters** the bloodstream.

وقتی دارو وارد جریان خون می شود، شما احساس خواب آلودگی می کنید.

You have to **enter** a password to access the database.

شما برای دسترسی به پایگاه داده ها باید یک کلمه عبور وارد کنید.

entire /ɪn'taɪər/ *adj* **کامل = تمام، همه، کل = سراسر**

She has dedicated her **entire** life to helping others.

او تمام عمرش را وقف کمک به دیگران کرده است.

entry /'entri/ *n* **[فرهنگ، دائرةالمعارف، و مانند آن] مدخل، ماده =**

ورود، اجازه ورود = ورودی، راه ورود

The Oxford English Dictionary contains full **entries** for 171,476 words in current use.

لغت نامه انگلیسی آکسفورد برای ۱۷۱ هزار و ۴۷۶ واژه رایج، مدخل کامل دارد.

The actress's **entry** into the world of politics surprised most people.

ورود آن بازیگر به جهان سیاست اکثر مردم را شگفت زده کرد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



essential /i'senʃl/ *adj* **ضروری، لازم، واجب = اساسی، مهم، اصلی**

Water is **essential for/to** living things. آب برای موجودات زنده ضروری است.

exact /ɪg'zækt/ *adj* **دقیق = صحیح، درست = عین**

The **exact** time of the accident was 2:43 p.m. زمان دقیق تصادف ۲:۴۳ عصر بود.

expand /ɪk'spænd/ *v* **گسترش دادن، منبسط کردن = گسترش یافتن، منبسط شدن**

You can **expand** your knowledge through reading.

شما می‌توانید با مطالعه، دانش خود را گسترش بدهید.

Metals **expand** when they are heated. فلزات وقتی گرم می‌شوند، منبسط می‌شوند.

fat /fæt/ *n* **چربی = روغن**

This product contains no animal **fat**.

این محصول حاوی هیچ چربی / روغن حیوانی ای نیست.

figure out **فهمیدن، پی‌بردن، سردر آوردن = حساب کردن، محاسبه کردن**

I can't **figure out** why he did it. نمی‌توانم سر دریاورم چرا این کار را کرد.

I find him really odd - I can't **figure him out** at all.

به نظر من او خیلی عجیب است؛ اصلاً نمی‌توانم او را بفهمم.

final /'faɪnl/ *adj* **نهایی، پایانی، آخرین، آخری**

She's now in her **final** year at Tehran University.

او الان آخرین سال [تحصیل] خود را در دانشگاه تهران می‌گذراند.

floor /flɔːr/ *n* **کف = کف اتاق، زمین = [ساختمان] طبقه**

The **floor** was covered with a dirty old rug.

کف اتاق با یک فرش قدیمی و کثیف پوشانده شده بود.

The bathroom **floor** needs cleaning.

کف حمام نیاز به تمیزکاری دارد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

format /'fɔ:rmæt/ *n* قالب = [کتاب] قطع = [کامپیوتر] فرمت

We've decided to change the **format** of the conference.

ما تصمیم گرفتیم شکل [برگزاری] کنفرانس را تغییر بدهیم.

free /fri:/ *adj, adv* رایگان = آزاد، رها

I got some **free** cinema tickets. من تعدادی بلیط مجانی سینما گرفتم.

In some countries, the elderly travel **free** on public transport.

در بعضی از کشورها، افراد مسن با وسایل نقلیه عمومی رایگان سفر می کنند.

We will install your dishwasher **for free**.

ما ماشین ظرفشویی تان را **مجانی** نصب می کنیم.

fresh /freʃ/ *adj* تازه = جدید، نو

Is this milk **fresh**? آیا این شیر تازه است؟

We need to take a **fresh** look at the problem.

ما باید نگاهی نو به این مسئله داشته باشیم.

generally /'dʒenrəli/ *adv* به طور کلی، در کل = معمولاً

Your health is **generally** good, but you do have a few minor problems.

[وضع] سلامت شما در کل خوب است، ولی چند مشکل جزئی دارید.

The baby **generally** wakes up three times during the night.

کودک معمولاً سه بار در طول شب بیدار می شود.

group /gru:p/ *v* دسته بندی کردن = جمع شدن، اجتماع کردن = گروه گروه شدن

The books **were grouped** by size. کتاب ها طبق اندازه دسته بندی شده بودند.

guide /gaɪd/ *n* راهنما = کتاب راهنما

سرمشق (اگر برای مثال سوم هم «کتاب راهنما» رو انتخاب کنیم)

They used the stars as a **guide** to find their way back.

آن ها از ستاره ها به عنوان راهنما استفاده کردند تا راه برگشت خود را پیدا کنند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



I bought him a **guide** to Poland. برای او یک کتاب راهنما در مورد لهستان خریدم.
The grammar **guide** is not detailed enough for an advanced student.

این کتاب راهنمای دستور زبان برای یک دانش آموز پیشرفته، چندان مفصل نیست.
Guide dogs open up the lives of the blind or visually impaired.

سگ‌های راهنما زندگی افراد نابینا و کم‌بینا را بهبود می‌بخشند.
We hired a local **guide** to get us across the mountains.
ما یک راهنمای بومی استخدام کردیم تا ما را از کوهستان رد کند.

شنوایی /'hɪrɪŋ/ n.....

A **hearing aid** is a small electronic **hearing device** that helps people with **hearing loss** hear.

سمعک یک وسیله شنوایی کوچک الکترونیکی است که به افراد دچار کم‌شنوایی کمک می‌کند بشنوند.

با مارکر مشخص کردن، مارک‌زدن *brɜːstə'saɪt/ v.....

I've **highlighted** the important words in yellow.

من کلمه‌های مهم را با مارکر زرد مشخص کرده‌ام.

اگر *ke 'ɪf/ conj.....

If I were in charge, I would do things differently.

اگر مسئولیت با من بود، کارها را طور دیگری انجام می‌دادم.
I wonder if I should wear a coat (or not).
مانده‌ام که آیا کت/پالتو بپوشم [یا نه].

خیالی، غیر واقعی /ɪ'mædʒɪnəri/ adj.....

The story happens in an **imaginary** world.

این داستان در یک دنیای خیالی رخ می‌دهد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

immediate /ɪ'mi:diət/ *adj* فوری، سریع = بی‌واسطه = نزدیک، نزدیک‌ترین

We must take **immediate** action to deal with the problem.

ما باید برای رفع این مشکل اقدام فوری انجام بدهیم.

There are few shops in the **immediate** area.

چند مغازه در همین نزدیکی هست.

immediately /ɪ'mi:diətli/ *adv* فوری، فوراً = مستقیماً، بلافاصله

We must leave **immediately**.

ما باید فوراً برویم.

His house is on the left, **immediately** after the bank.

خانه او سمت چپ است، بلافاصله بعد از بانک.

incomprehensible /ɪn,kɑ:mprɪ'hensəbl/ *adj* غیرقابل درک، نامفهوم، مبهم

It's **incomprehensible** to me why he would want to kill himself.

برای من غیرقابل درک است که چرا او باید بخواهد خودش را بکشد.

increasingly /ɪn'kri:siŋli/ *adv* به طور فزاینده، به طور روزافزون

The panda is becoming an **increasingly** rare animal.

پاندا دارد به طور فزاینده‌ای [تبدیل به] یک حیوان نادر می‌شود.

infection /ɪn'fekʃn/ *n* عفونت = سرایت، ابتلا

White blood cells help defend the body against **infection**.

گلبول‌های سفید خون به بدن کمک می‌کند در مقابل عفونت [از خودش] دفاع کند.

inner /'ɪnər/ *adj* داخلی، درونی = باطنی، معنوی

An **inner** voice told him that what he was doing was wrong.

یک ندای درونی به او می‌گفت کاری که دارد می‌کند اشتباه است.

The **inner ear** is responsible both for balance and for hearing.

گوشی داخلی هم عامل تعادل است و هم عامل شنوایی.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



insect /'ɪnsekt/ *n* حشره

Ants, beetles, butterflies and flies are all **insects**.

مورچه، سوسک، پروانه و مگس همگی حشره هستند.

intermediate /,ɪntər'mi:diət/ *adj* متوسط، وسطی = میانی

There are three levels of difficulty in this game: low, **intermediate** and high.

در این بازی سه سطح سختی وجود دارد: کم، متوسط و زیاد.

introduction /,ɪntrə'dʌkʃn/ *n* مقدمه = معرفی = ارائه، عرضه

Have you read the **introduction** to the third edition?

آیا مقدمه چاپ سوم [کتاب] را خوانده‌ای؟

My final guest on tonight's show needs no **introduction**. Please welcome Lionel Messi!

آخرین مهمان من در برنامه امشب هیچ نیازی به معرفی ندارد. لطفاً به لیونل مسی خوش آمد بگویید.

invisible /ɪn'vɪzəbl/ *adj* نامرئی = نادیده گرفته شده

Sound waves are **invisible**.

امواج صوتی نامرئی هستند.

issue /'ɪʃu:/ *n* مسئله، موضوع = [روزنامه یا مجله] نسخه، شماره

This is a big **issue**; we need more time to think about it.

این مسئله مهمی است؛ وقت بیشتری احتیاج داریم تا در موردش فکر کنیم.

There's an interesting article on page 12 of this **issue**.

یک مقاله جالب در صفحه ۱۲ این شماره [مجله/روزنامه] هست.

jump /dʒʌmp/ *v* پریدن = (از موضوعی) رد شدن، (موضوعی را) نادیده گرفتن،

جانداختن = (به طور ناگهانی) بالارفتن

She **jumped** down from the chair.

او از صندلی پایین پرید.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



I couldn't follow the talk because he kept **jumping** about **from** one topic **to** another.

من نمی توانستم حرف او را دنبال کنم چون مرتب از یک موضوع به [موضوع] دیگر می پرید.

همیشه خود را کنار کشیدن، با دیگران قاطی نشدن، **keep (oneself) to oneself**
سر کسی توی لاک خودش بودن

She was a shy girl who **kept** pretty much **to herself**.

او دختری خجالتی بود که بیشتر اوقات سرش توی لاک خودش بود.

سطح = تراز **level** /'levl/ n

The exam can be taken at three **levels**.

این امتحان می تواند در سه سطح برگزار شود.

The water **level** in the lake is much higher after heavy rain.

سطح آب این دریاچه بعد از باران سنگین خیلی بالاتر است.

[در فرهنگ، دفتر تلفن، اینترنت و مانند آن] دنبال چیزی گشتن، **look up**
چیزی را پیدا کردن، چیزی را نگاه کردن

If you don't know what a word means, you should **look it up** (in the dictionary).

اگر نمی دانید یک کلمه چه معنی ای می دهد، باید (در فرهنگ لغت) دنبال آن بگردید.

Can you **look up** the opening times on the website?

آیا می توانی در وبسایت، ساعت کار [آن جا] را نگاه کنی؟

فقدان، از دست رفتن = زیان، ضرر، خسارت = باخت، شکست **loss** /lɔ:s/ n
مرگ، داغ = گم شدن، از دست دادن

Surgeons were unable to control the **loss** of blood in the victim.

جراحان نتوانستند از دست رفتن خون (خون ریزی) قربانی، را کنترل کنند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



The company's **losses** for the year were higher than expected.

ضررهای امسال شرکت بالاتر از حد انتظار بود.

The team suffered a 3-2 **loss** in the last game.

تیم در بازی آخر دو بر سه شکست خورد.

They never got over the **loss** of their son.

آنها هرگز با داغ پسرشان کنار نیامدند.

magnet /'mægnət/ n..... آهن‌ربا، مغناطیس * (جای / چیز / آدم) پرجاذبه

Magnet attracts iron, not wood. آهن‌ربا آهن را جذب می‌کند، نه چوب را.

magnify /'mægnɪfaɪ/ v..... بزرگ کردن، درشت کردن * مبالغه کردن، بزرگ جلوه دادن

The picture shows the insect's head **magnified** ten times.

این تصویر، سر حشره را نشان می‌دهد که ده برابر بزرگ شده.

The dry summer has **magnified** the problem of water shortages.

تابستان خشک، مشکل کمبود آب را تشدید کرده است.

magnifying glass /'mægnɪfaɪɪŋ glæs/ n..... ذره بین

He uses a **magnifying glass** to read tiny print.

او از یک ذره بین استفاده می‌کند تا حروف ریز را بخواند.

middle /'mɪdl/ adj..... میانه، میانی، وسطی

She's the **middle** child of three. او بچه وسطی بین سه [بچه] است.

Middle ear infection is more common in children.

عفونت گوش میانی بین کودکان رایج‌تر است.

minor /'maɪnər/ adj..... جزئی * فرعی * کوچک، کوچک‌تر

There may be some **minor** changes to the schedule.

هنگامی است که برنامه‌های جزئی بیش‌باز

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

monolingual /məˈnɒlɪŋɡwəl/ *adj* یک‌زبانه

My problem with **monolingual** dictionaries is that they slow me down in my reading.

مشکلم با فرهنگ‌های یک‌زبانه این است که خواندنم را کند می‌کنند.

No. (also **no.**) *abbreviation* for number شماره

Do you know the people who live at **No.** 17?

آیا کسانی را که در شماره (پلاک) ۱۷ زندگی می‌کنند، می‌شناسی؟

The answers to **nos.** 13-20 are on page 21.

پاسخ شماره‌های ۱۳ تا ۲۰ در صفحه ۲۱ است.

ocean /'oʊʃn/ *n* اقیانوس

The ship quickly sank to the bottom of the **ocean**.

کشتی به سرعت غرق شد و به کف اقیانوس رفت.

offer /'ɑːfər/ *v, n* پیشنهاد کردن = عرضه کردن، ارائه دادن =

تعارف کردن = پیشنهاد، عرضه، تخفیف

We'd like to **offer** the job to you. = We'd like to **offer** you the job.

ما می‌خواهیم این شغل را به شما پیشنهاد کنیم.

They **offer** a wide range of products at reasonable prices.

آن‌ها طیف گسترده‌ای از محصولات را با قیمت‌های منطقی عرضه می‌کنند.

I really don't know enough about it to **offer** an opinion.

من واقعاً به قدر کافی درباره‌اش نمی‌دانم که نظری ارائه بدهم.

I don't really need any help, but I appreciate the **offer**.

من واقعاً به هیچ کمکی احتیاج ندارم، ولی از این پیشنهاد ممنونم.

once /wʌns/ *conj* همین‌که، وقتی‌که، به محض این‌که

Things got better **once** he found a job. همین‌که کار پیدا کرد، اوضاع بهتر شد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



یکی یکی، پشت سر هم، یکی بعد از دیگری **one after another/the other**

I'll eat chocolates **one after another** until the box is finished.

من شکلات‌ها را یکی یکی می‌خورم تا جعبه تمام شود.

منشأ، مبدأ، سرچشمه، خاستگاه، اصل * آغاز، ابتدا **origin** /'ɔ:ɪdʒɪn/ n

The **origin** of this word is unknown. منشأ این واژه ناشناخته است.

The infection was bacterial **in origin**. منشأ عفونت باکتریایی بود.

شترمرغ **ostrich** /'a:stɪtʃ/ n

The **ostrich** is a bird, but it cannot fly.

شترمرغ یک پرنده است ولی نمی‌تواند پرواز کند.

[دستور زبان] مقولهٔ دستوری **part of speech** /,pa:rt əv 'spi:tʃ/ n

There are eight **parts of speech** in the English language: noun, pronoun, verb, adjective, adverb, preposition, conjunction, and interjection.

در زبان انگلیسی هشت مقولهٔ دستوری وجود دارد: اسم، ضمیر، فعل، صفت، قید، حرف اضافه، حرف ربط و حرف ندا.

کامپیوتر شخصی، کامپیوتر **PC** /,pi: 'si:/ abbreviation for Personal Computer

The first **PC** was introduced to the world in 1975.

اولین کامپیوتر شخصی، سال ۱۹۷۵ به دنیا معرفی شد.

[زبان‌شناسی] گروه * عبارت * اصطلاح **phrase** /freɪz/ n

A small group of words without a finite verb that together have a particular meaning is called a **phrase**.

به گروه کوچکی از کلمات که فعل صرف‌شده ندارند و کنار هم یک معنی خاص دارند، گروه گفته می‌شود.

She was, in her own favorite **phrase**, 'a woman without a past'.

از، به اصطلاح محبوب خودش، «زنی بدون گذشته» بود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

plus /plʌs/ *prep, conj* به علاوه، به اضافه *نیز، همچنین، علاوه بر*
با *و* علاوه بر این، گذشته از این

The rent will be £75 a week, **plus** gas and electricity.

اجاره هفته‌ای ۷۵ پوند خواهد بود، به اضافه [هزینه] گاز و برق.

What is six **plus** four? شش به علاوه چهار چند می‌شود؟

I've got too much on at work. **Plus** my father is not well.

سر کار خیلی گرفتاری دارم. علاوه بر این، پدرم حالش خوب نیست.

pollution /pəˈluːʃn/ *n* آلودگی

The tests showed high levels of **pollution** in the air.

آزمایش‌ها میزان بالایی از آلودگی را در هوا نشان داد.

The fish are dying of water **pollution**. ماهی‌ها دارند از آلودگی آب می‌میرند.

primarily /praɪˈmerəli/ *adv* در درجه اول، اساساً، عمدتاً، بیشتر

The game is designed **primarily** for younger children.

این بازی اساساً برای کودکان کم‌سن طراحی شده است.

provide /prəˈvaɪd/ *v* تأمین کردن، تهیه کردن، تدارک دیدن، در اختیار گذاشتن، در دسترس قرار دادن

The store **provides** its customers **with** excellent service. = The store **provides** excellent service **for/to** its customers.

فروشگاه خدماتی عالی در اختیار مشتریانش می‌گذارد.

He has a wife and two young children to **provide for**.

او یک همسر و دو فرزند دارد که [باید زندگی‌شان را] تأمین کند.

Please answer questions in the space **provided**.

لطفاً به سؤالات در فضایی که در اختیار [شما] گذاشته شده پاسخ بدهید.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



منظور، مقصود، قصد، هدف purpose /'pʊ:rpəs/ n.....

The **purpose** of the new resort is to attract more tourists.

هدف این اقامتگاه جدید این است که گردشگران بیشتری را جذب کند.

We were happy to know that the money was being used **for a good purpose**.

از فهمیدن این که پول برای یک نیت خیر مصرف می شود خوشحال شدیم.

His life seemed to lack **purpose** or meaning.

به نظر می رسید زندگی اش هدف یا معنایی ندارد.

She hasn't done it **on purpose**.

او این کار را از قصد نکرده.

به خواندن ادامه دادن read on.....

That's the story so far. Now **read on**.

تا این جای داستان از این قرار بود. حالا به خواندن ادامه بده.

ذهن/ فکر کسی را خواندن read somebody's mind/thoughts.....

A: Let's go out to a movie tonight. الف: بیا امشب برویم فیلم ببینیم.

B: You **read my mind**. I was thinking the same thing.

ب: فکر من را خواندی. داشتم دقیقاً همین فکر را می کردم.

شناختن * به رسمیت شناختن * recognize /'rekəgaɪz/ v.....

تشخیص دادن * تصدیق کردن، قبول داشتن

I didn't **recognize** you at first with your new haircut.

اولش با مدل موی جدیدت تو را نشناختم.

They started talking and quickly **recognized** how much they had in common.

آنها شروع کردند به حرف زدن و خیلی زود تصدیق کردند که چه قدر وجه مشترک دارند.

توصیه کردن، سفارش کردن، پیشنهاد کردن، معرفی کردن recommend /,rekə'mend/ v.....

A friend **recommended** this restaurant.

یک دوست این رستوران را معرفی کرد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

The film is **recommended** to anyone who liked her earlier movies.

این فیلم به هر کسی که فیلم‌های قبلی او را دوست داشته پیشنهاد می‌شود.

Take only the **recommended** dose of cough syrup.

فقط به مقدار توصیه‌شده از این شربت سرفه مصرف کن.

I **recommend** that you get to the theater an hour early.

پیشنهاد می‌کنم که یک ساعت زودتر در [محل] تئاتر باشی.

republic /rɪˈpʌblɪk/ n جمهوری، حکومت جمهوری

A country without a king or queen, usually governed by elected representatives of the people and a president is called a **republic**.

کشوری بدون پادشاه یا ملکه، که معمولاً توسط گروهی از نمایندگان منتخب مردم و یک رئیس‌جمهور اداره می‌شود، **جمهوری** نام دارد.

section /ˈseksən/ n بخش، قسمت * ناحیه * قطعه

These issues will be discussed in the next **section**.

در مورد این مسائل در بخش بعدی بحث خواهد شد.

That **section** of the road is still closed.

آن قسمت از جاده هنوز بسته است.

several /ˈsevrəl/ adj, pron چند، چندین * چندتا، چند نفر * مختلف، جداگانه

He's written **several** books about India.

او چندین کتاب در مورد هند نوشته است.

I haven't read all of her books, but I've read **several**.

من همه کتاب‌های او را نخوانده‌ام، اما چندتا [از آن‌ها] را خوانده‌ام.

shape /ʃeɪp/ n شکل * وضع، وضعیت، حالت * شبح، سایه، نما

The pool was in the **shape** of a heart.

استخر به شکل یک قلب بود.

The car was in **good shape**.

ماشین در وضعیت خوبی بود.

There was a dark **shape** in the distance.

یک شبح سیاه آن ده، ها [معلوم] بود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



تکی، تک * تنها، فقط * انفرادی * مجرد single /'sɪŋɡl/ adj

I couldn't understand a **single** word she said!

نتوانستم یک کلمه از حرف‌هایی را که او زد بفهمم!

The apartments are ideal for **single** people living alone.

این آپارتمان‌ها برای افراد مجرد که تنها زندگی می‌کنند کاملاً مناسب است.

We eat rice every **single** day.

ما تک‌تک روزها برنج می‌خوریم (هر روز برنج می‌خوریم).

تلفن همراه هوشمند smartphone /'sma:rtfəʊn/ n

I loaded some new apps on my **smartphone**.

چند برنامه جدید روی تلفن همراه هوشمندم ریختم.

مار snake /sneɪk/ n

The king cobra is one of the world's deadliest **snakes**.

شاه کبرا یکی از کشنده‌ترین مارهای دنیاست.

دکه، غرفه * جا، جایگاه، پایه * ایستگاه * موضع stand /stænd/ n

You can buy almost everything from a newspaper **stand** in Iran.

در ایران می‌توانید از یک دکه روزنامه‌فروشی تقریباً همه‌چیز بخرید.

موضع تو در مورد این موضوع چیست؟ What is your **stand** on this issue?

مخفف چیزی بودن، نشان چیزی بودن * از چیزی حمایت کردن stand for

"FYI" **stands for** "for your information." است. FYI مخفف «محض اطلاع شما» است.

The color green often **stands for** nature and spring.

رنگ سبز معمولاً نشان طبیعت و بهار است.

I wouldn't **stand for** that sort of behavior, if I were you.

اگر به جای تو بودم، از چنان رفتاری حمایت نمی‌کردم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

stick /stɪk/ *v* (*stuck, stuck*) چسبیدن = چسباندن = گذاشتن، قراردادن،
 فروبردن = فروورفتن = گیر کردن، گیرافتادن

Magnets **stick** to metal. آهن‌رباها به فلز می‌چسبند.
 She **stuck** two stamps on the letter. او دو تمبر روی نامه چسبانده.
Stick these candles in the birthday cake. این شمع‌ها را روی کیک تولد بگذار.
 A thorn **stuck** in her finger. یک خار توی انگشتش فرو رفت.
 He **stuck** his hands in his pockets and walked away. او دستانش را توی جیب‌هایش فرو برد و قدم‌زدن رفت.

suffer /ˈsʌfə/ *v* [بیماری] مبتلا بودن (به)، دچار بودن = درد کشیدن = رنج کشیدن (از)

He **suffers from** asthma. او به آسم مبتلاست.
 He **suffered** a heart attack. او دچار حمله قلبی شد.
 He died instantly and did not **suffer**. او فوراً مُرد و درد نکشید.
 I hate to see animals **suffering**. متنفرم [از این] که بینم حیوانات رنج می‌کشند.
 The company **suffered** huge losses. شرکت دچار خسارت‌های زیادی شد.

superhuman /ˌsuːpəˈhjuːmən/ *adj* فوق‌بشری، خارق‌العاده

I'll never get all this work done in a week – I'm not **superhuman**!
 من هرگز نمی‌توانم این همه کار را در یک هفته تمام کنم – [یک آدم با نیروهای] فوق
 بشری [که] نیستم!
 Batman has no **superhuman** powers. He's just a wealthy guy that
 trains hard and has some cool tools.
 باتمن هیچ قدرت خارق‌العاده‌ای ندارد. او فقط یک آدم ثروتمند است که خیلی تمرین
 می‌کند و یک سری ابزار باحال دارد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



support /sə'pɔ:rt/ v * پشتیبانی کردن از، طرفداری کردن از

خرج (کسی را) دادن = نگه داشتن، تحمل کردن = کمک کردن به = تأیید کردن، اثبات کردن

I completely **support** your decision to stay.

من کاملاً از تصمیم تو برای ماندن حمایت می کنم.

The planet's atmosphere cannot **support** human life.

جو این سیاره نمی تواند حیات انسان ها را پشتیبانی کند (امکان حیات را فراهم نمی آورد).

He works two jobs to **support** his family.

او دو جا کار می کند تا خرج خانواده اش را بدهد.

Their claims are not **supported** by the evidence.

ادعاهای آن ها توسط شواهد تأیید نمی شود.

suppose /sə'pəuz/ v حدس زدن، گمان کردن، فکر کردن = خیال کردن = فرض کردن

I can't see his car, so I **suppose** that he's gone out.

نمی توانم ماشینش را ببینم، پس حدس می زنم رفته باشد بیرون.

Suppose we miss the train - what will we do then?

فرض کن از قطار جا بمانیم - آن وقت چه کار خواهیم کرد؟

She **was supposed** to be here an hour ago.

او قرار بود یک ساعت پیش این جا باشد.

surround /sə'raʊnd/ v احاطه کردن، محاصره کردن، در میان گرفتن

Tall trees **surround** the lake. = The lake is **surrounded by** tall trees.

درختان بلند، دریاچه را احاطه کرده اند. = دریاچه توسط درختان بلند احاطه شده است.

Police **surrounded** the house. = The house **was surrounded by** police.

پلیس خانه را محاصره کرد. = خانه توسط پلیس محاصره شد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

sweet /swi:t/ *n* شیرینی (= شکلات، آب‌نبات و مانند آن) * دسر

She bought a packet of **sweets** for the children.

او برای بچه‌ها یک بسته شیرینی خرید.

There was only one **sweet** on the menu - chocolate cake with cream.

تنها یک دسر توی منو بود - کیک شکلاتی با خامه.

symbol /'simbl/ *n* نماد، نشانه، علامت، سمبل

The flag is a **symbol** of our country.

این پرچم، نمادی از کشور ماست.

"+" is the **symbol** for addition.

«+» علامت جمع است.

term /tɜ:rm/ *n* اصطلاح * دوره، مدت، ترم تحصیلی

'Old man' is a slang **term** for 'father'.

«پیرمرد» اصطلاحی عامیانه به معنی «پدر» است.

For many people "success" in economic **terms** means a job and a home.

برای خیلی از مردم «موفقیت» از نظر اقتصادی یعنی یک شغل و یک خانه.

throughout /θru:'aut/ *prep* سرتاسر، سراسر * در تمام مدت، در طول، در

The museum is open daily **throughout** the year.

موزه در طول سال هر روز باز است.

She has traveled **throughout** the world.

او به سرتاسر دنیا سفر کرده است.

tip /tip/ *n* راهنمایی، پند، نصیحت

The book provides some good household cleaning **tips**.

این کتاب راهنمایی‌های خوبی برای تمیز کردن خانه ارائه می‌دهد.

transmit /træns'mit/ *v* انتقال دادن، منتقل کردن * از خود عبور دادن

[رادیو و تلویزیون] پخش کردن، پخش شدن

The data will be automatically **transmitted** from one part of the system to another.

اطلاعات به صورت خودکار از یک بخش سیستم به [بخش] دیگری منتقل می‌شود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



The radio **transmits** on two different frequencies.

این رادیو از دو فرکانس مختلف پخش می‌شود.

The anopheles mosquito **transmits** malaria to humans.

پشه آنوفل مالاریا را به انسان منتقل می‌کند.

Glass **transmits** light.

شیشه نور را از خودش عبور می‌دهد.

treasure /'treʒər/ *n* گنج، گنجینه، خزانه * موهبت، نعمت

Stories about pirates often include a search for **treasure**.

قصه‌های دزدان دریایی معمولاً یک جست‌وجو به دنبال گنج را در خود دارد.

Grandmother's nurse has been a real **treasure**.

پرستار مادربزرگ واقعاً یک موهبت بوده است.

type /taɪp/ *n* نوع، گونه * تیپ

I love these **types** of books.

من عاشق این نوع کتاب‌ها هستم.

She's the artistic **type**.

او از آن تیپ‌های هنری است.

unchangeable /ʌn'tʃeɪndʒəbl/ *adj* تغییرناپذیر، غیر قابل تغییر، ثابت

The past is **unchangeable**.

گذشته غیر قابل تغییر است.

unexpectedly /ˌʌnɪk'spektɪdli/ *adv* به طور غیرمنتظره‌ای *

ناگهانی، ناغافل * دور از انتظار

She died **unexpectedly** of a heart attack.

او ناغافل در اثر یک حمله قلبی درگذشت.

unknown /ˌʌn'nəʊn/ *adj* ناشناخته * ناشناس * گمنام * نامعلوم، نامشخص

The text was too long and full of **unknown** words.

متن، خیلی طولانی و پر از کلمات ناشناخته بود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



unsuccessfully /ˌʌnsək'sesfəli/ *adv* بدون کسب موفقیت،

بدون موفقیت، به طرز ناموفقی

They tried **unsuccessfully** to change his mind.

آنها بدون موفقیت سعی کردند تا نظرش را عوض کنند.

unsystematically /ˌʌn,sɪstə'mætrɪkli/ *adv* به طور نامنظم، به شکلی بی‌قاعده

His books were lined up **unsystematically** on the shelf.

کتاب‌هایش به طور نامنظم روی قفسه چیده شده بود.

vibration /vaɪ'breɪʃn/ *n* ارتعاش، لرزش = نوسان

Vibrations were felt hundreds of miles from the centre of the earthquake.

ارتعاشات صداها مایل دورتر از مرکز زلزله هم حس شده بود.

vocabulary /və'kæbjələri/ *n* واژگان = اصطلاحات = واژه‌نامه

Reading will increase your **vocabulary**.

مطالعه کردن [دایره] واژگان شما را افزایش می‌دهد.

When did the word 'bungalow' first enter the **vocabulary**?

واژه bungalow (خانه ویلایی) اولین بار چه زمانی وارد واژه‌نامه شد؟

watcher /'wa:tʃər/ *n* ناظر، تماشاگر = تماشاچی، بیننده

The new channel is certainly good news for the **movie watcher**.

این کانال جدید قطعاً خبر خوبی برای اهل فیلم است.

She is a **sky watcher**, always looking for aliens.

او دائم نگاهش به آسمان است، و چشمش همیشه دنبال آدم فضایی‌هاست.

whereas /ˌwer'æz/ *conj* در حالی که، در صورتی که

He must be about sixty, **whereas** his wife looks about thirty.

او باید حدوداً شصت ساله باشد، در حالی که همسرش تقریباً سی ساله به نظر می‌رسد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



هر جا (که)، هر کجا (که) *wherever* /wer'evər/ conj

Her bodyguards follow the singer **wherever** she goes.

بادیگارد‌های خواننده هر جا که او می‌رود دنبالش می‌روند.

در حالی که = اگرچه = وقتی که، در تمام مدتی که *while* /waɪl/ conj

I do every single bit of housework, **while** he just does the dishes now and again.

من تک‌تک کارهای خانه را انجام می‌دهم، در حالی که او فقط گاهی ظرف‌ها را می‌شورد.

بسیار، بسیار زیاد = به طور گسترده = کاملاً *widely* /'waɪdli/ adv

The term is **widely** used in everyday speech.

این عبارت به طور گسترده در مکالمات روزانه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Prices vary **widely** from shop to shop.

قیمت‌ها از مغازه‌ای به مغازه دیگر بسیار متفاوت است.

بال = جناح *wing* /wɪŋ/ n

I could see the plane's **wing** out of my window.

می‌توانستم بال هواپیما را از پنجره [هواپیما] ببینم.

I don't like chicken **wings** – there's not much meat on them.

من بال مرغ دوست ندارم؛ گوشت چندانی ندارد.

خرمدندان، عاقلانه *wisely* /'waɪzli/ adv

If you invest **wisely**, you can make a lot of money.

اگر عاقلانه سرمایه‌گذاری کنی، می‌توانی کلی پول در بیاوری.

تعجب کردن، متحیر بودن = خواستن که دانستن *wonder* /'wʌndər/ v

فکر کردن، به فکر افتادن، در فکر بودن

Have you ever **wondered** why the sky is blue?

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

I **wonder** if he's going to change jobs.

می‌خواهم بدانم که آیا او قرار است کارش را عوض کند [یا نه].

I **wonder** if you could tell me where the post office is.

می‌خواهم بدانم که آیا می‌توانید به من بگویید ادارهٔ پست کجاست (می‌شود لطفاً به من بگویید که ...؟).

Sometimes his behavior **makes me wonder**.

بعضی وقت‌ها رفتارش من را متعجب می‌کند.

work sth out * چیزی را پیدا کردن، دست یافتن، چیزی رسیدن، محاسبه کردن

I'm trying to **work out** a way to do it.

دارم سعی می‌کنم یک راهی برای انجام دادن این کار پیدا کنم.

We need to **work out** the total cost of the project.

باید هزینهٔ کلی پروژه را حساب کنیم.

واژگان کتاب کار درس دوم دوازدهم

absent /'æbsənt/ *adj* غایب * حواس پرت.

Shiva has been **absent** from school for three days now.

شیوا الان سه روز است که از مدرسه غایب است.

They were talking about **absent** friends.

آن‌ها داشتند در مورد دوستانِ غایب [شان] (دوستانی که آن‌جا نبودند) حرف می‌زدند.

arm /a:rm/ *n* دست (= از شانه تا مچ) * بازو * آستین

[صندلی و مانند آن] دسته * سلاح

She broke her left **arm**. = Her left **arm** was/got broken.

دست چپش شکسته است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



The jacket's **arms** are too long. آستین‌های این کت/کاپشن خیلی بلند است.

There are dirty marks on the **arm** of the sofa.

روی دسته کاناپه چندتا لکه است.

They were not carrying **arms** when they were arrested.

وقتی بازداشت شدند اسلحه حمل نمی‌کردند.

B.C. /,bi: 'si:/ *abbreviation* for Before Christ قبل از میلاد

Rome was founded in the eighth century **B.C.**

رم در قرن هشتم قبل از میلاد تأسیس شد.

behind /bi'haɪnd/ *prep* پشت، پشت سر = عقب‌تر از

Who's the girl standing **behind** Reza?

آن دختری که پشت سر رضا ایستاده کیست؟

We're **behind** schedule.

ما از برنامه عقب هستیم.

He was the man **behind** the plan to build a new hospital.

او مردی است که پشت طرح ساخت بیمارستان جدید بود (طرح مال او بود).

being /'bi:ɪŋ/ *n* موجود، شیء * هستی، وجود، حیات

Strange **beings** from outer space are still a popular subject for sci-fi films.

موجودات عجیب فضایی هنوز موضوعی محبوب برای فیلم‌های علمی تخیلی‌اند.

A nuclear war would kill millions of **living beings**.

جنگ هسته‌ای میلیون‌ها موجود زنده را خواهد کشت.

I hate him with my whole **being**.

با تمام وجودم از او بدم می‌آید.

biography /baɪ'a:grəfi/ *n* زندگی‌نامه، شرح حال

The book gives the **biographies** of all the major painters.

این کتاب شرح حال تمام نقاشان برجسته را ارائه می‌کند.

The book contains few **biographical** details.

کتاب جزئیات زندگی نامهم خیلی کمی دارد (از جزئیات زندگی او چیز زیادی نمی‌گوید).

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



bite /baɪt/ v, n (bit, bitten) نیش زدن * گاز گرفتن * گاز زدن * نیش * لقمه، تکه

An insect **bit** me on the arm. یک حشره دستم را نیش زد.

He **bit** the apple. او سیب را گاز زد.

Dog **bites** can get infected. [جای] گاز سگ ممکن است عفونی شود.

She **took** a couple of **bites** of the food. او چند لقمه از غذا خورد.

colony /'kɑ:ləni/ n اجتماع، گروه، جماعت * مستعمره‌نشینان * [جانور، باکتری و گیاه] کلنی

This building belongs to the Armenian **colony** of Chicago.

این ساختمان متعلق به جماعت ارمنی شیکاگو (ارمنی‌های مقیم شیکاگو) است.

Ant colonies can consist of millions of ants.

کلنی مورچه‌ها ممکن است میلیون‌ها مورچه را شامل بشود.

Social insects, like ants and bees, are the insects that live **in colonies**.

حشرات اجتماعی، مثل مورچه و زنبور، حشراتی هستند که به صورت گروهی زندگی می‌کنند.

commercial /kə'mɜ:ʃl/ adj, n بازرگانی، تجاری * آگهی بازرگانی، پیام بازرگانی

The **commercial** future of the company looks very good.

آینده تجاری شرکت خیلی خوب به نظر می‌آید.

We'll be back after the **commercial** break.

ما بعد از یک وقفه [مربوط به] پیام بازرگانی برمی‌گردیم.

develop wings بال درآوردن

Little by little, by continuing to eat honey the older bees have prepared, the young bees **develop wings** and grow strong.

کم‌کم، با خوردن مداوم عسل که زنبورهای مسن‌تر آماده کرده‌اند، زنبورهای جوان بال درمی‌آورند و قوی می‌شوند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



drought /draut/ n خشکسالی، کم آبی

Many farmers lost their crops last year because of **drought**.

سال گذشته، خیلی از کشاورزان محصولاتشان را به خاطر خشکسالی از دست دادند.

everywhere /'evriwer/ adv, pron, conj همه جا، هر جا، هر جایی که

He follows me **everywhere**. او همه جا دنبالم می کند.

We'll have to eat here – **everywhere** else is full.

مجبوریم این جا غذا بخوریم – همه جا [ها]ی دیگر پر است.

Everywhere we went was full of tourists.

هر جایی که می رفتیم پر از گردشگر بود.

expression /ɪk'spreʃn/ n اصطلاح، عبارت = حالت، حالت چهره، قیافه =

بیان، ابراز، اظهار

Her writing is full of old-fashioned **expressions**.

نوشته او پر از اصطلاحاتِ ازْمدافتاده است.

There was a worried **expression** on her face.

چهره اش حالتی نگران داشت.

He wrote her a poem as an **expression** of his love.

او برای ابرازِ عشقش به او، برایش شعر گفت.

find out فهمیدن، پی بردن، متوجه شدن، سر در آوردن = پرس و جو کردن

Her mother **found out** about her smoking habit.

مادرش به عادت سیگار کشیدن او پی برد.

We need to **find out** where the meeting is being held.

ما باید بفهمیم که جلسه کجا برگزار می شود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



پا = پائین = پا، فوت (= واحد طول برابر با ۳۰/۴۸ سانتی متر) /fut/ n..... **foot**

پاهایم درد می کند. My feet hurt.

آن ها پایین کوه خانه ساختند. They built a house at the **foot** of a mountain.

قد او پنج فوت (حدود ۱۵۲ سانتی متر) است. She is five **feet** tall.

کالا، کالاها، اجناس = اموال /gudz/ n..... **goods**

There is a 25% discount on all electrical **goods** until the end of the week.

تا آخر این هفته، روی تمام کالاها ی برقی یک تخفیف ۲۵ درصدی وجود دارد.

عظیم، کلان، بسیار بزرگ /hju:dʒ/ adj..... **huge**

آن ها در یک خانه بسیار بزرگ زندگی می کنند. They live in a **huge** house.

A **huge** number of people attended the ceremony.

تعداد عظیمی از مردم در مراسم شرکت کردند.

دراز کشیدن، خوابیدن = بودن، قرارداشتن /laɪ/ v (lay, lain)..... **lie**

یک گربه جلوی آتش دراز کشیده بود. A cat was **lying** in front of the fire.

یک خودکار روی میز بود. A pen **lay** on the desk.

منظم کردن، مرتب کردن، نظم بخشیدن به = /'ɔ:rgənaɪz/ v..... **organize**

سازمان دهی کردن، ترتیب دادن = تشکیل دادن = تدارک دیدن

His office is a mess. He needs someone to help him **organize** his papers.

دفتر او خیلی به هم ریخته است. به کسی نیاز دارد تا به او کمک کند برگه های او را مرتب کند.

She took a moment to **organize** her thoughts.

او لحظه ای صبر کرد تا به افکارش نظم ببخشد.

They hired someone to help **organize** their wedding.

آن ها یک نفر را استخدام کردند تا در انجام تدارکات عروسی کمکشان کند.

The players **were organized** into separate teams.

از یک تیم به تیم های جداگانه تقسیم شده بودند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



originally /ə'ɹɪdʒənəli/ *adv* در اصل، در ابتدا * مبتکرانه، با ابتکار

Originally it was a bedroom, but we turned it into a study.

در اصل یک اتاق خواب بود، اما ما آن را به یک اتاق مطالعه تبدیل کردیم.

She comes **originally** from Yazd. او اصالتاً اهل یزد است.

painful /'peɪnfl/ *adj* دردناک * آزاردهنده

The old photograph brought back **painful** memories.

عکس‌های قدیمی خاطرات دردناکی را زنده کرد.

pajamas /pə'dʒɑ:məz/ *n* پیژامه

The word 'pajamas' comes from Persian paejamah, literally "leg clothing," from pae "leg" and jamah "clothing".

کلمه «پیژامه» از «پاجامه» فارسی گرفته شده، که معنی تحت‌اللفظی آن «لباس پا» است.

passenger /'pæsɪndʒər/ *n* مسافر * سرنشین

There were two **passengers** in the car in addition to the driver.

علاوه بر راننده، دو سرنشین دیگر هم در خودرو بود.

present /'preznt/ *n, adj* هدیه * حاضر، موجود، فعلی، کنونی، حال

What can I get him for a birthday **present**?

چه چیزی می‌توانم به عنوان هدیه تولد برای او بگیرم؟

There were 200 people **present** at the meeting.

دویست نفر در جلسه حاضر بودند.

present /prɪ'zent/ *v* هدیه کردن، اهدا کردن * ارائه کردن

She **presented** a check for \$5,000 to the charity.

او یک چک ۵۰۰۰ دلاری به خیریه اهدا کرد.

The scientist **presented** his results to the committee.

دانشمند نتایج تحقیقش را به کمیته ارائه کرد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



reproduce /ˌriːprəˈduːs/ v * کپی کردن * تکثیر کردن * تولیدمثل کردن
دوباره تولید کردن

Flies **reproduce** rapidly. مگس‌ها به سرعت تولیدمثل می‌کنند.

The virus is able to **reproduce** itself very rapidly.

این ویروس قادر است خود را به سرعت تکثیر کند.

It is illegal to **reproduce** these worksheets without permission.

کپی کردن این کاربرگ‌ها بدون اجازه ممنوع است.

resource /ˈriːsɔːrs/ n منابع، ذخایر

Our country is rich in natural **resources**.

کشور ما از لحاظ منابع طبیعی غنی است.

The Internet is a useful **resource** for information.

اینترنت منبع مفیدی برای اطلاعات است.

right /raɪt/ adj درست، صحیح * راست

I hope we're doing the **right** thing.

امیدوارم کاری که داریم می‌کنیم درست باشد.

He felt a pain in his **right** eye. در چشم راست خود احساس درد می‌کرد.

scale /skeɪl/ n مقیاس * میزان * درجه، درجه‌بندی * ترازو * کفه ترازو

On a global **scale**, 77% of energy is created from fossil fuels.

در مقیاس جهانی، ۷۷ درصد انرژی از سوخت‌های فسیلی تولید می‌شود.

The Richter **Scale** is used to tell the size of earthquakes.

مقیاس ریشتر برای نشان دادن بزرگی زلزله‌ها استفاده می‌شود.

On a **scale** of 1 to 10, I give the movie a 9.

من به این فیلم از ۱ تا ۱۰، ۹ می‌دهم.

Which **scale** is more accurate, digital or dial?

کدام ترازو دقیق‌تر است، دیجیتالی یا عقربه‌ای؟

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



scavenger /'skævɪndʒər/ *n* مُردار خوار، لاشه‌خوار = زباله‌گرد

Scavengers play an important role in the ecosystem by consuming the dead animal and plant material.

مُردار خوارها با مصرف لاشه حیوانات و باقی‌مانده گیاهان، نقش مهمی در اکوسیستم بازی می‌کنند.

technical /'teknɪkl/ *adj* فنی = تخصصی

The article is full of **technical** terms.

این مقاله پر از اصطلاحات تخصصی است.

volume /'vɔ:lju:m/ *n* جلد، مُجلد = حجم = [رادیو و تلویزیون و مانند آن] صدا

The Moein Dictionary was first published in 1972 in six **volumes**.

فرهنگ معین، اولین بار در سال ۱۹۷۲ و در شش جلد چاپ شد.

How do you measure the **volume** of a gas?

چه‌طور حجم یک گاز را اندازه‌گیری می‌کنید؟

The **volume** is too loud.

صدا [یش] زیادی بلند است.

waterway /'wɔ:tərweɪ/ *n* راه آبی، آبراهه، کانال آب

Strait of Hormuz is an important **waterway** through which most of the Persian Gulf's oil flows.

تنگه هرمز یک آبراه مهم است که بیشتر نفت خلیج فارس از طریق آن جریان می‌یابد (صادر می‌شود).

whatever /wət'evər/ *determiner, pron* هر چه که = هر کاری که = هر نوع

Do **whatever** you like.

هر کاری که دوست داری بکن.

Whatever decision he made I would support it.

هر تصمیمی می‌گرفت من از آن حمایت می‌کردم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



حشرات و مانند آن بی بال wingless /'wɪŋləs/ adj

Many insects have two pairs of wings and are excellent fliers, whereas some are **wingless**.

خیلی از حشره‌ها دو جفت بال دارند و به خوبی پرواز می‌کنند، در حالی که بعضی‌هایشان بی بال هستند.

کلمه‌های آشنای درس دوازدهم

دسترسی = راه (رسیدن)، ورود access /'ækses/ n

تصادفًا، اتفاقی accidentally /,æksɪ'dentəli/ adv

به دست آوردن، رسیدن به = موفق شدن achieve /ə'tʃi:v/ v

اعتیاد = میل وافر addiction /ə'dɪkʃn/ n

باستان، باستانی، کهن = قدیمی ancient /'eɪnfənt/ adj

آشکارشدن، ظاهرشدن، پیداشدن = appear /ə'pɪr/ v
به نظر آمدن، به نظر رسیدن

مناسب appropriate /ə'prəʊpriət/ adj

حداقل at least

حمله = حمله کردن (به) attack /ə'tæk/ n, v

موجود = در دسترس = حاضر، آماده available /ə'veɪləbl/ adj

پرهیز کردن از، اجتناب کردن از = جلوگیری کردن از avoid /ə'vɔɪd/ v

[در مشرق زمین] بازار bazaar /bə'zɑ:z/ n

خسته، کسل، در حوصله bored /bɔ:rd/ adj

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



borrow /'ba:rou/ v قرض گرفتن = امانت گرفتن

cause /kɔ:z/ n, v علت، دلیل = باعث شدن، ایجاد کردن

cell phone /'sel foun/ n تلفن همراه، موبایل

collect /kə'lekt/ v آوردن؛ وصول کردن = جمع کردن

جمع کردن، جمع آوری کردن؛ جمع شدن، گرد آمدن

collocation /,kə:lə'keɪʃn/ n

[کلمات] ترکیب، همایند = [زبان شناسی] هم نشینی، باهم آیی

communicate /kə'mju:nikeɪt/ v منتقل کردن = تماس برقرار کردن = بیان کردن = حرف همدیگر را فهمیدن

consider /kən'sɪdə/ v مورد توجه قرار دادن = در نظر گرفتن، به حساب آوردن

continent /'kɑ:ntɪnənt/ n قاره

culture /'kʌltʃər/ n فرهنگ = پرورش، تربیت

destroy /dɪ'strɔɪ/ v ویران کردن = نابود کردن

details /dɪ'teɪlz/ n جزئیات

device /dɪ'vaɪs/ n ابزار، وسیله، دستگاه

earn /ɜ:rn/ v درآمد داشتن = به دست آوردن، کسب کردن

element /'elɪmənt/ n عامل = عنصر

exist /ɪg'zɪst/ v وجود داشتن = زنده بودن

familiar /fə'mɪliər/ adj آشنا = مطلع = صمیمی

far away from خیلی دور از

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



fix /fiks/ *v* تعمیر کردن * قطعی کردن، محکم کردن * [غذا] درست کردن

generate /'dʒenəreɪt/ *v* تولید کردن * به وجود آوردن

grow something پرورش دادن، کاشتن، رویاندن

guideline /'gaɪdlaɪn/ *n* رهنمود، توصیه، دستور عمل

habit /'hæbɪt/ *n* عادت

handicraft /'hændɪkræft/ *n* صنایع دستی

harmful /'hɑ:rmfl/ *adj* مضر

heavily /'hevɪli/ *adv* به شدت * به سختی * سنگین

host /həʊst/ *n, v* میزبان؛ مجری * میزبان بودن؛ مجری بودن

identify /aɪ'dentɪfaɪ/ *v* شناختن، تشخیص دادن * شناسایی کردن

تعیین هویت کردن، شناسایی کردن

imagination /ɪ,mædʒɪ'neɪʃn/ *n* قدرت تخیل * تخیل، خیال، تصور

I.T. /,aɪ 'ti:/ *n* فناوری اطلاعات

lack /læk/ *n, v* فقدان، نبود، کمبود * نداشتن، کم داشتن

liquid /'lɪkwɪd/ *n, adj* مایع

meet the needs, requests, conditions, etc. برآورده کردن،

برآورده کردن (نیاز، درخواست، شروط، و غیره)

neat /ni:t/ *adj* منظم، مرتب * تمیز * قشنگ * عالی

paradise /'pærədəɪs/ *n* بهشت

particular /pə'tɪkjələr/ *adj* خاص، به خصوص * دقیق

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



percent	/pər'sent/ n	درصد
put in order		مرتب کردن، به ترتیب چین
quit	/kwɪt/ v (quit, quit)	ترک کردن، کنار گذاشتن = دست کشیدن از
quite	/kwaɪt/ adv	کاملاً = واقعاً = تا حدی
relationship	/rɪ'leɪʃnʃɪp/ n	رابطه، ارتباط = نسبت، خویشی
situation	/ˌsɪtʃu'eɪʃn/ n	وضع، وضعیت، حالت = شرایط = موقعیت
specific	/spə'sɪfɪk/ adj	مشخص، دقیق = خاص، اختصاصی
suddenly	/'sʌdnli/ adv	ناگهان، یک دفعه، ناگافل، یکهو
suggest	/sə'dʒest/ v	پیشنهاد کردن = توصیه کردن = نشان دادن که، دلالت داشتن بر
suitable	/'su:təbl/ adj	مناسب
system of communication		نظام ارتباطی، سیستم ارتباطی
take note of		توجه کردن به
take notes		یادداشت برداشتن
tiny	/'taɪni/ adj	ریز، خرد، کوچولو، کوچک
valuable	/'væljuəbl/ adj	ارزشمند = قیمتی = مفید
whenever	/wen'evər/ adv, conj	هر وقت (که)
wild	/waɪld/ adj	وحشی
wildlife	/'waɪldlaɪf/ n	حیات وحش
wish	/wɪʃ/ n, v	آرزو، خواست، میل = آرزو کردن، آرزو داشتن، خواستن، میل داشتن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

واژگان درس سوم دوازدهم

absorb /əb'zɔ:rb/ v جذب کردن = مجذوب کردن

Let the rice cook until it has **absorbed** all the water.

بگذار برنج تا وقتی که تمام آب را جذب بکند بپزد.

The walls are made of a material that **absorbs** sound.

دیوارها از ماده‌ای درست شده که صدا را جذب می‌کند.

12-3

air conditioner /'er kændiʃənər/ n دستگاه تهویه مطبوع

An **air conditioner** is a machine that is used to cool and dry the air in a building, room, etc.

دستگاه تهویه مطبوع دستگاهی است که برای سرد و خشک کردن هوای ساختمان، اتاق و غیره از آن استفاده می‌شود.

apply /ə'plai/ v درخواست کردن، به کار بردن، اعمال کردن

استفاده کردن از [پماد، کرم و مانند آن] مالیدن = مربوط بودن، ربط داشتن

I **applied for** several jobs.

من برای چند کار درخواست دادم.

For further information, **apply to** the address below.

برای اطلاعات بیشتر، از نشانی زیر استفاده کنید (به نشانی زیر مراجعه کنید).

We **applied** the ointment to the cut.

ما پماد را روی زخم مالیدیم.

He was able to stop the bleeding by **applying pressure** to the cut.

او توانست با اعمال فشار روی زخم، خونریزی را متوقف کند.

balcony /'bælkəni/ n بالکن

We had coffee on the hotel **balcony**.

ما روی بالکن هتل قهوه خوردیم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



basis /'beɪsɪs/ *n* **اساس، پایه، مبنا، اصل**

These stories have very little **basis** in reality.

این داستان‌ها تقریباً هیچ **مبنای** واقعی‌ای ندارند.

My decision was made **on the basis of** incorrect information.

تصمیم من بر **اساس** اطلاعات نادرست گرفته شد.

He visits his grandmother **on a regular basis**.

او به **طور مرتب** به مادربزرگش سر می‌زند.

be OK with/by sb **مورد قبول (کسی) بودن، مشکلی نداشتن با**

Whatever you decide, it is **okay with/by** me.

هر چه تو تصمیم بگیری **مورد قبول** من است.

If it is **okay with/by** you, I'll leave the shopping till tomorrow.

اگر تو با آن مشکلی نداشته باشی، خرید را می‌گذارم برای فردا.

bill /bɪl/ *n* **صورت حساب، فاکتور، قبض، اسکناس**

Let's ask for the **bill**.

بگذار بگوییم **صورت حساب** را بیاورند.

He paid the telephone **bill**.

او **قبض** تلفن را پرداخت.

He gave me a 5-dollar **bill**.

او یک اسکناس ۵ دلاری به من داد.

blow /bləʊ/ *v* (*blew, blown*) **وزیدن، باد آمدن، [باد] بردن،**

[در اثر باد] افتادن، آمدن، شدن، فوت کردن، دمیدن

A cold wind **blew** from the east.

باد سردی از شرق می‌وزید.

The wind **blew** the door shut. = The door **blew** shut in the wind.

در اثر باد، در بسته شد (باد زد، در بسته شد).

He was **blowing** on his soup to cool it off.

داشت سوپش را فوت می‌کرد تا آن را خنک کند.

The referee **blew** his whistle.

دور در سوت خود دمید.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

broth /bra:θ/ *n* سوپ = آب گوشت (= آبی که گوشت در آن پخته شده)

Is it healthy for cats to eat the **broth** in chicken noodle soup if they have a cold?

آیا اگر آب مرغ سوپ رشته را به گربه‌هایی که سرماخوردگی دارند بدهیم، برایشان بد است؟

Too many cooks spoil the **broth**. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) آشپزهای متعدد سوپ را خراب می‌کنند. (معادل فارسی: آشپز که دوتا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک).

character /'kærəktər/ *n* شخصیت = خلق‌وخوی = ماهیت، ویژگی

He rarely shows his true **character**.

او به ندرت شخصیت واقعی خود را نشان می‌دهد.

She plays the film's lead **character**.

او [نقش] شخصیت اصلی فیلم را بازی می‌کند.

They modernized the house without changing its **character**.

آن‌ها خانه را به شکل مدرن درآوردند بدون این‌که ماهیت آن را تغییر بدهند.

china /'tʃaɪnə/ *n* چینی = چینی‌آلات، ظروف چینی

This vase is **china**.

این گلدان چینی است.

He broke the **china** plate accidentally.

او بشقاب چینی را تصادفاً شکست.

client /'klaɪənt/ *n* مشتری = مراجع = موکل

This is an important **client** and we do not want to lose her.

او یک مشتری مهم است و نمی‌خواهیم از دستش بدهیم.

This lawyer has many famous **clients**.

این وکیل، موکلان مشهور زیادی دارد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



cloth /klɔ:θ/ n پارچه ، کهنه، دستمال

The dress is made out of a beautiful silk **cloth**.

این لباس از یک پارچهٔ زیبای ابریشمی تهیه شده است.

Wipe the DVD with a clean dry **cloth**.

دی‌وی‌دی را با یک دستمال تمیز و خشک تمیز کن.

Cut your coat according to your **cloth**. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) کت/پالتوی خود را به اندازهٔ پارچه‌ات ببر. (معادل فارسی: پایت را به اندازهٔ گلیمت دراز کن.)

coal /kəʊl/ n زغال‌سنگ ، تکهٔ زغال‌سنگ

My grandfather worked in **coal** mines.

پدربزرگم در معادن زغال‌سنگ کار می‌کرد.

A hot **coal** fell out of the fire and burnt the carpet.

یک تکه زغال‌سنگ داغ از آتش بیرون افتاد و فرش را سوزاند.

collector /kə'lektər/ n مأمور وصول، مأمور جمع‌آوری ، [بلیط] مأمور کنترل

کلکسیونر، مجموعه‌دار ، [صنعت] کلکتور

The garbage **collector** came early today.

مأمور جمع‌آوری زباله (رفتگر) امروز زود آمد.

The painting was purchased by a private **collector**.

آن نقاشی توسط یک کلکسیونر شخصی خریداری شد.

A **solar collector** is a device that collects solar radiation from the Sun.

کلکتور خورشیدی وسیله‌ای است که پرتوهای خورشید را جمع‌آوری می‌کند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

come up with sth به (جواب، راه حل و مانند آن‌ها) رسیدن =
(پول یا یک چیز مورد نیاز را) تهیه کردن

We finally **came up with** a solution to our problem.

ما بالاخره به راه‌حلی برای مشکلمان رسیدیم.

component /kəm'pounənt/ n..... جزء، بخش = قطعه

He sells spare computer **components**. او قطعات یدکی کامپیوتر می‌فروشد.

Hard work has been a major **component** of his success.

سخت‌کوشی بخش مهمی از موفقیت او بوده است.

conclude /kən'klu:d/ v..... پایان‌دادن = نتیجه گرفتن

The meeting **concluded** at noon. جلسه، ظهر پایان یافت.

We **conclude** from our review of the evidence that they are right.

از بررسی شواهد نتیجه می‌گیریم که حق با آن‌هاست.

Let me make just a few **concluding** remarks.

اجازه بدهید من چند نکته پایانی را عرض کنم.

Don't miss tonight's **concluding** episode.

قسمت پایانی [سرپال] امشب را از دست نده.

consist of..... تشکیل‌شدن از، شامل (چیزی) بودن

Their diet **consisted** largely of vegetables.

بیشتر برنامه غذایی آن‌ها از سبزیجات تشکیل می‌شد.

consume /kən'su:m/ v..... مصرف کردن، صرف کردن

The new lights **consume** less electricity.

لامپ‌های جدید، برق کم‌تری مصرف می‌کنند.

People today **consume** a lot of tea and coffee.

امروزه مردم جای و قهوه زیادی مصرف می‌کنند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



cool /ku:l/ v خنک کردن، سرد کردن * خنک شدن، سرد شدن

The fan **cools** the engine. این پروانه موتور را خنک می‌کند.

Allow the cake to **cool** before slicing. قبل از بریدن، بگذارید کیک خنک شود.

cooperate /kou'a:pəreɪt/ v همکاری کردن، مشارکت کردن * کمک کردن، یاری کردن

The two groups agreed to **cooperate with** each other.

آن دو گروه توافق کردند با هم همکاری کنند.

Witnesses were unwilling to **cooperate**.

شاهدان مایل نبودند که همکاری کنند.

cost /kɔ:st/ n هزینه، خرج، مخارج * قیمت، بها

She attends college at a **cost** of \$15,000 a year.

او با هزینه ۱۵ هزار دلار در سال به کالج می‌رود.

What's the difference in **cost** between the two projects?

این دو پروژه از نظر هزینه چه فرقی دارند؟

Increase the thermostat setting to one degree. It is the simplest way to reduce the **cooling cost** of your home.

درجه تنظیمات ترموستات را یک واحد بالا ببر. این ساده‌ترین راه برای کم کردن هزینه سرمایش خانه شماست.

cost /kɔ:st/ v (cost, cost) قیمت داشتن * هزینه داشتن، خرج برداشتن

به قیمت (چیزی) تمام شدن

How much did it **cost**?

چه قدر قیمت داشت؟

The meal **cost** us about £40.

غذا برایمان ۴۰ پوند خرج برداشت.

That one mistake almost **cost** him his life.

همان یک اشتباه به قیمت زندگی تمام شد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



چیزی را خط زدن cross sth out

If you think it's wrong, **cross it out** and write it again.

اگر فکر می‌کنی اشتباه است، آن را خط بزنی و دوباره بنویسی.

تحویل delivery /dɪ'lɪvəri/ n تحویل نامه و محموله‌های پستی

The company offers free **delivery** with orders over \$100.

شرکت برای سفارشات بالای ۱۰۰ دلار، تحویل رایگان ارائه می‌دهد.

Please pay for goods **on delivery**.

لطفاً پول اجناس را هنگام تحویل بپردازید.

The restaurant doesn't **do deliveries**.

این رستوران تحویل [غذا] ندارد (غذا را برای مشتری ارسال نمی‌کند).

خواسته، درخواست demand /dɪ'mænd/ n, v [اقتصاد] تقاضا

خواستن، مطالبه کردن لازم داشتن، نیازمند بودن به

They refused her **demand** for a pay rise.

آن‌ها با درخواست او برای افزایش حقوق مخالفت کردند.

The workers said they would not end the strike until their **demands** were met.

کارگرها گفتند تا وقتی که خواسته‌های آن‌ها برآورده نشود، به اعتصاب پایان نمی‌دهند.

The reporter **demand**ed to see the documents.

گزارشگر درخواست کرد که مدارک را ببیند.

The situation **demands** immediate action.

این وضعیت نیازمند اقدام فوری است.

ترسیدن (از)، وحشت کردن (از) dread /dred/ v

She **dreads** her husband finding out.

او می‌ترسد که شوهرش بفهمد.

A burnt child **dreads** the fire. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) بچه‌ای که سوخته از آتش می‌ترسد. (معادل فارسی: مارگزیده از

ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد)

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



environment /ɪn'vaɪrənmənt/ *n* محیط زیست

او در یک محیط پرمحبت بزرگ شد. He grew up in a loving **environment**.

We're not doing enough to protect the **environment** from pollution.

ما به اندازه کافی برای محافظت از محیط زیست در برابر آلودگی کاری نمی‌کنیم.

equivalent /ɪ'kwɪvələnt/ *n, adj* برابر، معادل = هم‌ارز، هم‌ارزش

Ta'rof is a Persian word for which English has no **equivalent**.

تعارف کلمه‌ای فارسی است که هیچ معادلی در زبان انگلیسی ندارد.

These two words have **equivalent** meanings.

این دو کلمه معنی‌های برابر دارند.

fall /fɔ:l/ *n* سقوط = [عمل] افتادن، زمین خوردن

افت، کاهش = بارش، ریزش

او به دنبال سقوط از اسب کشته شد. She was killed in a **fall** from a horse.

A **fall** in the oil price leads to a rise in other prices.

کاهش قیمت نفت منجر به افزایش دیگر قیمت‌ها می‌شود.

The **rise and fall of the tide** is due to lunar influence.

جزر و مد در اثر [کشش] ماه است.

His article compares the **rise and fall of** different empires.

مقاله او ظهور و سقوط امپراتوری‌های مختلف را [با هم] مقایسه می‌کند.

fan /fæn/ *n* بادبزنی، پنکه، هواکش، [خودرو] پروانه، وسیله خنک‌کننده

طرفدار، دوستدار، هوادار

There was no air conditioning, just a ceiling **fan** turning slowly.

هیچ [دستگاه] تهویه مطبوعی وجود نداشت، فقط یک پنکه سقفی که آهسته می‌چرخید.

I am a huge football **fan**.

من طرفدار بده باقری فوتبالم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

fantastic /fæn'tæstɪk/ *adj* بسیار خوب، عالی * عجیب و غریب، شگفت
زیاد، فوق العاده

The meal was **fantastic**! غذا عالی بود!

The train runs at **fantastic** speeds. این قطار با سرعت زیادی حرکت می کند.

feather /'feðər/ *n* پر

A **feather** pillow is filled with back **feathers** and wings of geese and duck.

یک بالش پر از پرهای پشت و بال های غاز و اردک پر می شود.

Her suitcase felt as **light as a feather**. چمدان او به سبکی پر بود.

fitness /'fɪtnəs/ *n* سلامت، آمادگی بدنی، سرحالی * شایستگی، صلاحیت

I'm trying to improve my **fitness** by cycling to work.

دارم سعی می کنم با دوچرخه سر کار بروم تا آمادگی بدنی ام را بهبود ببخشم.

No one questioned her **fitness** for the job.

هیچ کس در شایستگی او برای این کار شک نداشت.

flock /flɑ:k/ *v* دسته دسته رفتن، فوج فوج رفتن * جمع شدن، ازدحام کردن

Thousands of people **flock** to the beach each weekend.

هر آخر هفته هزاران نفر فوج فوج به ساحل می روند.

Birds of a feather **flock** together. (English Proverb)

(ضرب المثل انگلیسی) پرندگان هم قماش با هم در یک دسته پرواز می کنند. (معادل

فارسی: کبوتر با کبوتر، باز با باز)

fly /flaɪ/ *v* (flew, flown) پرواز کردن، پریدن * به پرواز درآوردن

Insects were **flying** over the water.

حشره های روی آب در حال پرواز کردن بودند.

Children were **flying** kites in the park.

بچه ها بادبادک هایشان را در پارک به پرواز درآوردند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



forever /fər'evər/ *adv* همیشه، برای همیشه، تا ابد

یکریز، مدام، مکرر = یک مدت طولانی

او قول داد که تا ابد عاشقم خواهد بود. He promised he'd love me **forever**.

I've been waiting **forever** for the doctor.

یک مدت طولانی است که منتظر دکترم.

formula /'fɔ:rmjələ/ *n* فرمول = طرح، راه حل = روش، دستور عمل

The product is made using a secret **formula**.

این محصول با استفاده از یک فرمول سری ساخته می شود.

There's no **magic formula** for winning - just lots of hard work.

برنده شدن هیچ دستور عمل جادویی ای ندارد؛ فقط کار خیلی زیاد.

fuel /'fju:əl/ *n* سوخت = [مجازی] عامل محرک

Plutonium is a **fuel** used to produce nuclear energy.

پلوتونیوم سوختی است که برای تولید انرژی هسته ای از آن استفاده می شود.

Some natural resources, such as natural gas and **fossil fuel**, cannot be replaced.

بعضی از منابع طبیعی، از قبیل گاز طبیعی و سوخت فسیلی، نمی تواند جایگزین شود.

garbage /'ga:rbɪdʒ/ *n* آشغال، زباله = مزخرف، چرت و پرت

Please take out the **garbage**. لطفاً زباله را ببر [بگذار] بیرون.

Throw the can in the **garbage**. قوطی را توی سطل زباله بینداز.

Maybe you should read a book instead of watching that **garbage** on TV.

شاید بهتر باشد به جای تماشا کردن این چرت و پرت تلویزیون، کتاب بخوانی.

generate /'dʒenəreɪt/ *v* تولید کردن = به وجود آوردن

The new power plant will **generate** enough electricity for 2000 homes.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



His theories have **generated** a great deal of interest among other scientists.

فرضیه‌های او علاقه زیادی در بین دیگر دانشمندان به وجود آورده است.

give off (از خود) بیرون دادن، ساطع کردن،

متصاعد کردن، منتشر کردن

The garbage **gave off** an unpleasant smell.

زباله بوی بدی (از خود بیرون) می‌داد.

The chimneys **gave off** thick, black smoke.

دودکش‌ها دود غلیظ و سیاهی بیرون می‌دادند.

12-3

global /'gləʊbl/ *adj* جهانی . کلی . گُروی

English is becoming a **global** language.

انگلیسی دارد به یک زبان جهانی تبدیل می‌شود.

This report offers a **global** picture of the economy.

این گزارش تصویری کلی از اقتصاد کشور ارائه می‌دهد.

global warming /,gləʊbl 'wɔ:rmɪŋ/ *n* ... افزایش دمای زمین، گرم شدن کره زمین

Greenhouse gases are responsible for **global warming**.

گازهای گلخانه‌ای مسبب افزایش دمای زمین هستند.

gone /gɔ:n/ *adj* ناپدید . رفته . مُرده . گذشته . تمام

All my money is **gone** and I have nothing to buy food with.

تمام پول‌هایم تمام شده، و هیچ پولی ندارم که با آن غذا بخرم.

gradually /'grædʒuəli/ *adv* به تدریج، رفته رفته، کم کم

Global warming **gradually** decreases the amount of ice covering seas around the North Pole.

افزایش دمای زمین رفته رفته میزان یخی را که دریاهای اطراف قطب شمال را پوشانده، کاهش می‌دهد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



از تخم بیرون آمدن = از تخم درآوردن hatch /hætʃ/ v

امروز صبح دهتا جوجه از تخم بیرون آمدند. Ten chicks **hatched** (out) this morning.

Don't count your chickens before they **hatch**. (English Proverb)

(ضربالمثل انگلیسی) جوجه‌هایت را قبل از این که از تخم بیرون بیایند، بشمار. (معادل فارسی: جوجه را آخر پائیز می‌شمارند.)

حرارت، گرما، گرمی = گرم کردن، گرم شدن heat /hi:t/ n, v

The crops were damaged by drought and extreme **heat**.

محصولات در اثر خشکسالی و گرمای شدید از بین رفتند.

I **heated** the vegetables in the microwave.

من سبزیجات را در مایکروویو گرم کردم.

گله، رَمِه herd /hɜ:rd/ n

In the distance, we could see a **herd** of elephants.

در دوردست می‌توانستیم یک گلهٔ فیل را ببینیم.

Zebras live **in herds**. گوراسپها (گورخرها) به صورت گله‌ای زندگی می‌کنند.

انرژی آبی hydropower /'haɪdrə'paʊər/ n

Using **hydropower** as a renewable source of electricity can affect a river's ecosystem and habitats.

استفاده از انرژی آبی به عنوان یک منبع تجدیدپذیر برق ممکن است روی اکوسیستم و زیستگاه‌های یک رودخانه تأثیر بگذارد.

مطلع کردن، باخبر کردن inform /ɪn'fɔ:rm/ v

I am sorry to have to **inform** you that your flight has been delayed.

متأسفانه مجبورم که به شما اطلاع بدهم که پروازتان تأخیر دارد.

We haven't yet been **informed** of her decision.

ما هنوز از تصمیم او مطلع نشده‌ایم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



joint /dʒɔɪnt/ *n* مفصل = اتصال، محل اتصال

She has pain in her muscles and **joints**.

او در ماهیچه‌ها و مفصل‌های خود درد دارد.

kinetic /kɪˈnetɪk/ *adj* جنبشی

If **kinetic energy** is the energy of motion then, naturally, the **kinetic energy** of an object at rest should be zero.

اگر انرژی جنبشی انرژی مربوط به حرکت باشد، پس طبیعتاً انرژی جنبشی شی‌ای که ساکن است باید صفر باشد.

landfill /ˈlændfɪl/ *n* گورستان زباله، محل دفن زباله = دفن زباله

Ninety percent of American rubbish is dumped in **landfills**.

نود درصد زباله‌های آمریکایی در محل‌های دفن زباله خالی می‌شود.

lead /liːd/ *v* (*led, led*) راهنمایی کردن، هدایت کردن، رهبری کردن =

جلورفتن، راه نشان دادن = جلو بودن = منتهی شدن، منجر شدن

I think we've chosen the right person to **lead** the expedition.

فکر می‌کنم شخص مناسبی را برای رهبری کردن سفر تحقیقاتی انتخاب کرده‌ایم.

I don't know the way, so you'd better **lead**.

من راه را بلد نیستم، پس بهتر است که تو **جلو بروی** (راه را نشان بدهی).

Smoking **leads to** lung cancer. سیگار کشیدن منجر به سرطان ریه می‌شود.

light /laɪt/ *v* (*lit or lighted, lit or lighted*) روشن کردن = روشن شدن

They **lighted/lit** the room with candles. آن‌ها اتاق را با شمع روشن کردند.

The coals were damp, and the fire wouldn't **light**.

غال سنگ‌ها مرطوب بود، و آتش روشن نمی‌شد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



likelihood /'laɪklihud/ *n* احتمال

A poor diet increases the **likelihood** of serious health problems.

رژیم غذایی بد احتمال [ابتلا به] بیماری‌های جدی را افزایش می‌دهد.

In **all likelihood** it will rain tomorrow. به احتمال قوی فردا باران خواهد آمد.

load /loud/ *n* بار * ظرفیت * حجم کاری

The truck was carrying a heavy **load** of coal.

کامیون، بار سنگینی از زغال‌سنگ را حمل می‌کرد.

magic /'mædʒɪk/ *n, adj* سحر، جادو، جادوگری * سحرآمیز، جادویی

He suddenly appeared as if by **magic**.

انگار که جادو شده باشد، او ناگهان ظاهر شد.

He claims to know the **magic formula** for financial success.

او ادعا می‌کند که برای موفقیت مالی یک فرمول (دستورعمل) جادویی بلد است.

margin /'mɑ:rdʒən/ *n* حاشیه، لبه، کناره * مرز، حد

Please write your name in the left **margin** of the page.

لطفاً اسم خود را در حاشیهٔ چپ صفحه بنویسید.

Mountains lie at the city's northern **margins**.

کوه‌ها در کنارهٔ شمالی شهر قرار دارند.

mouth /maʊθ/ *n* دهان * دهانه

They told him to keep his **mouth** closed when chewing and not to talk with his **mouth** full.

آن‌ها به او گفتند که وقتی [غذا را] می‌جود دهان خود را بسته نگه دارد و با دهان پر حرف نزند.

Don't look a gift horse in the **mouth**. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) به دهان اسب پیشکشی نگاه نکن. (معادل فارسی: دندان اسب

پیشکشی را نمی‌شمرند)

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

namely /'neɪmli/ *adv* یعنی، بدین معنی که، اگر دقیق بخواهم بگویم

They brought lunch, **namely** sandwiches, chips, and soda.

آن‌ها ناهار آوردند، اگر دقیق بخواهم بگویم: ساندویچ، چیپس و نوشابه.

natural gas /,nætʃrəl 'gæs/ *n*..... گاز طبیعی

Most houses in Iran are heated by **natural gas**.

بیشتر خانه‌های ایران با گاز طبیعی گرم می‌شوند.

nonrenewable /,nɑ:n rɪ'nu:əbl/ *adj*..... [منابع طبیعی] تمام‌شدنی، تجدیدنپذیر

[قرارداد و مانند آن] غیرقابل تمدید

Fossil fuels are **nonrenewable** and rapidly running out.

سوخت‌های فسیلی تجدیدنپذیر هستند و به سرعت دارند تمام می‌شوند.

nuclear /'nu:kliər/ *adj*..... هسته‌ای، اتمی

Nuclear energy comes from uranium, a nonrenewable resource that must be mined.

انرژی هسته‌ای از اورانیوم گرفته می‌شود، یک منبع تجدیدنپذیر که باید از زمین استخراج شود.

obey /ə'beɪ/ *v*..... اطاعت کردن، فرمان بردن

He always **obeys** his parents. او همیشه از [دستورات] والدینش اطاعت می‌کند.

Falling objects **obey** the laws of physics.

اشیا در حال سقوط از قوانین فیزیک فرمان می‌برند (پیروی می‌کنند).

oil /ɔɪ/ *n*..... نفت = روغن

The price of crude **oil** is expected to rise.

توقع می‌رود که قیمت نفت خام بالا برود.

Unlike popular belief, olive **oil** can be used for frying.

برعکس باور رایج، روغن زیتون می‌تواند برای سرخ کردن استفاده شود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



طبیعی (= بدون استفاده از مواد شیمیایی در کشاورزی) **organic** /ɔːr'gænik/ n.....
آلی * عضوی

My grandfather is an **organic** gardener.

پدربزرگم باغبان **طبیعی**/ارگانیک است (در باغبانی از مواد شیمیایی استفاده نمی‌کند).

How can we tell if a fruit is **organic**?

چگونه می‌توانیم تشخیص بدهیم که یک میوه **طبیعی**/ارگانیک است؟

تابلو، صفحه * [دیوار، در، پنجره] قاب * **panel** /'pænl/ n.....
میزگرد، شرکت‌کنندگان در میزگرد

Solar panels are used to power satellites.

برای تأمین برق ماهواره‌ها از **صفحات** (پنل‌های) **خورشیدی** استفاده می‌شود.

The room was visible through the door's glass **panel**.

اتاق از پشت قاب شیشه‌ای در دیده می‌شد.

Three of the members **on the panel** are doctors.

سه تن از اعضای میزگرد دکتر هستند.

کامل، بی‌نقص، سالم، درست * دقیق * خوب، عالی **perfect** /'pɜːfɪkt/ *adj*.....

The car is in **perfect** condition.

این ماشین در یک وضعیت **سالم** است (این ماشین سالم است).

Yes, you made a mistake, but it's okay; nobody's **perfect**.

بله، تو اشتباه کردی، ولی اشکالی ندارد؛ هیچ کس بی‌نقص نیست.

She spoke **perfect** English.

او انگلیسی را **عالی** صحبت می‌کرد.

Practice makes **perfect**. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) تمرین [کار را] کامل می‌کند. (معادل فارسی: کار نیکوکردن از پُرکردن است).

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



pollute /pə'lu:t/ v آلوده کردن = فاسد کردن، منحرف کردن

Waste from the factory has **polluted** the river.

پسماندهای کارخانه رودخانه را آلوده کرده است.

power /'paʊər/ n, v قدرت، توان، نیرو، انرژی، برق = به کار انداختن

Some politicians are hungry for **power**.

بعضی از سیاستمداران تشنه قدرت هستند.

How many watts of **power** does a refrigerator use per day?

یک یخچال در روز چند وات برق مصرف می کند؟

In the future electricity will be used to **power** all road vehicles.

در آینده برای به کار انداختن تمام وسایل نقلیه از الکتریسیته استفاده خواهد شد.

practical /'præktɪkl/ adj عملی = مفید، قابل استفاده = کاری، اهل عمل

The book suggests some **practical** ways to save money.

این کتاب راه های عملی برای پس انداز کردن پول ارائه می دهد.

She has a lot of **practical** experience in dealing with these kinds of problems.

او تجربه مفید زیادی در [نحوه] برخورد با این نوع مشکلات دارد.

The shoes are nice, but they're not very **practical**.

این کفش زیباست، ولی چندان قابل استفاده نیست.

proverb /'pra:vɜ:rb/ n مثل، ضرب المثل

There is an old Arab **proverb** that everything you write or speak should pass through three gates: Is this kind? Is this necessary? Is this true?

یک ضرب المثل قدیمی عربی هست که می گوید: «هر چیزی که می نویسی یا می گویی باید از سه دروازه بگذرد: آیا دلسوزانه است؟ آیا لازم است؟ آیا حقیقت دارد؟»

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



radiation /ˌreɪdiˈeɪʃn/ *n* تشعشع، اشعه، پرتو * تابش، انرژی تابشی

About 35 percent of incoming solar **radiation** is reflected back to space.

حدود ۳۵ درصد از پرتوهای دریافتی از خورشید دوباره به فضا بازتاب می‌شود.

It is well known that **radiation** can cause mutation.

این [مسئله] به خوبی شناخته شده است که تشعشع می‌تواند باعث جهش [ژنی] شود.

reduce /rɪˈduːs/ *v* کم کردن، پایین آوردن، تنزل دادن * کم‌شدن، پایین آمدن

The medicine **reduces** the risk of infection.

این دارو خطر [ابتلا به] عفونت را کم می‌کند.

remind /rɪˈmaɪnd/ *v* به یاد (کسی) آوردن، یادآوری کردن * به یاد انداختن

Remind me to buy some groceries after work.

به من یادآوری کن که بعد از کار کمی خواروبار بخرم.

The song **reminded** her of their wedding day.

آن آهنگ او را یاد روز عروسی‌شان انداخت.

renewable /rɪˈnuːəbl/ *adj* [منابع طبیعی] تجدیدپذیر، تمام‌نشدنی

[قرارداد و مانند آن] قابل تمدید

Forests are **renewable** natural resources.

جنگل‌ها منابع طبیعی تجدیدپذیر هستند.

replace /rɪˈpleɪs/ *v* جایگزین کردن * جای (چیزی) را گرفتن

سر جای خود گذاشتن

I **replaced** the old rug with a new one.

من یک قالیچه نو را جایگزین قالیچه قدیمی کردم.

Will computers ever completely **replace** books?

آیا هرگز رایانه جای کتاب را کاملاً خواهد گرفت؟

He carefully **replaced** the vase on the shelf.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



require /rɪ'kwaɪər/ v نیاز داشتن، احتیاج داشتن * ملزم کردن

Please telephone this number if you **require** any further information.

اگر به هر اطلاعات بیشتری نیاز داشتی، به این شماره زنگ بزن.

The game **requires** great skill. این بازی به مهارت زیادی نیاز دارد.

result /rɪ'zʌlt/ n نتیجه * ثمره، حاصل * جواب

The book is the **result** of years of hard work.

این کتاب حاصل سال‌ها کار سخت است.

As a result of the accident, he was out of work for three months.

در نتیجه تصادف، او سه ماه بیکار بود.

He broke his arm and, **as a result**, he won't be playing in the tournament.

دستش شکست و در نتیجه، قادر نخواهد بود که در این تورنمنت بازی کند.

revolve /rɪ'vɑ:l/ v چرخیدن * چرخاندن، به گردش درآوردن

The fan **revolved** slowly. پنکه آهسته می‌چرخید.

The planets **revolve** around the sun. سیاره‌ها دور خورشید می‌چرخند.

rise /raɪz/ n افزایش * ترقی * طلوع * بلندی

We watched the **rise** and fall of the waves.

ما بالا رفتن و پایین آمدن موج‌ها را تماشا کردیم.

The **rise and fall of the tide** is due to lunar influence.

جزر و مد تحت تأثیر ماه است.

The book describes the empire's **rise and fall**.

این کتاب ظهور و سقوط این امپراتوری را شرح می‌دهد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



تاق، سقف /ru:f/ n.....

چمدان‌ها را روی سقف ماشین بگذار. Put the luggage on the **roof** of the car.

او یک تکه پیتزای داغ را گاز زد و سقف دهانش سوخت. He bit into a hot slice of pizza and burned the **roof** of his mouth.

او یک تکه پیتزای داغ را گاز زد و سقف دهانش سوخت.

دویدن « کار انداختن » اداره کردن /rʌn/ v (ran, run).....

جریان یافتن، جاری شدن

He **runs** faster than anyone else on the team.

او سریع‌تر از بقیه اعضای تیم می‌دود.

He has no idea how to **run** a factory.

او اصلاً نمی‌داند که چه‌طور باید یک کارخانه را اداره کرد.

You should **run** the engine for a few minutes before you start driving.

باید قبل از شروع به رانندگی، موتور را چند دقیقه راه بیندازی (بگذارای موتور چند دقیقه کار کند).

The doctors need to **run** some more **tests**.

دکترها نیاز دارند که آزمایش‌های بیشتری انجام بدهند.

آب لوله‌کشی، آب تصفیه‌شده « آب جاری، آب روان » running water

I can hear the sound of **running water**.

می‌توانم صدای آب جاری / روان را بشنوم.

Some of these older houses still don't have **running water**.

بعضی از این خانه‌های قدیمی هنوز آب لوله‌کشی ندارند.

جدا، جداگانه، مجزا /'seprət/ adj

There are **separate** restrooms for men and women.

برای مردان و زنان، دستشویی‌های جداگانه وجود دارد.

براق، درخشان /'ʃaɪni/ adj

He was wearing **shiny** black shoes.

او کفش‌های مشکی براق پوشیده بود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

sight /saɪt/ *n*..... بینایی، دید، نگاه، نظر، منظره، چشم‌انداز

[به صورت جمع دیدنی‌ها]

Your **sight** weakens as you get older.

هر چه سن شما بالاتر برود، دیدتان [به همان نسبت] ضعیف می‌شود.

Our tour guide showed us the **sights**.

راهنمای تور دیدنی‌ها را به ما نشان داد.

Out of **sight**, out of mind. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) خارج از دید، خارج از فکر. (معادل فارسی: از دل برود هر آن‌که از دیده برفت.)

solar /'soulər/ *adj*..... خورشیدی، شمسی

Solar power is the conversion of the sun's energy into heat and electricity.

نیروی خورشیدی یعنی تبدیل انرژی خورشید به گرما و برق.

Pluto, the ninth planet of the **Solar System**, was discovered in 1930.

پلوتون، نهمین سیاره منظومه شمسی، در سال ۱۹۳۰ کشف شد.

source /sɔːrs/ *n*..... منبع، منشأ، علت

His job is the family's main **source** of income.

شغل او منبع اصلی درآمد خانواده است.

The reporter has refused to reveal his **sources**.

گزارشگر از افشاکردن منابع [خبری] خود امتناع کرده است.

spoil /spɔɪl/ *v* (spoiled or spoilt, spoiled or spoilt)..... خراب کردن، فاسد کردن

فاسد کردن، خراب شدن، فاسدشدن، لوس کردن، تُنر کردن

Don't let the bad news **spoil** our evening.

اجازه نده این خبر بد شب ما را خراب کند.

The milk was beginning to **spoil**.

شیر داشت کم‌کم فاسد می‌شد.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



والدینش او را **لوس** بار آوردند. He was **spoiled/spoil** by his parents.

Too many cooks **spoil** the broth. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) آشپزهای خیلی زیاد سوپ را خراب می‌کنند. (معادل فارسی: آشپز که دوتا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.)

stable /'steɪbl/ *n* اسب‌داری، محل پرورش اسب

She rode the horse back to the **stable**.

او اسب را دوباره به اصطبل برگرداند (او سوار بر اسب به اصطبل برگشت).

string /strɪŋ/ *n* نخ، ریسمان، بند، سیم * زنجیر، رشته، ریشه، ردیف

incandescent light bulb به اشتباه به جای

string light bulb (لامپ رشته‌ای) از ترکیب string light bulb (لامپ رشته‌ای) استفاده کرده است.

She tied a **string** around the boxes. او جعبه‌ها را با نخ/سیم بست.

He owns a **string** of movie theaters.

او یک رشته (چندین) سالن سینما از خودش دارد.

We used four **strings** of lights to decorate the room.

ما برای تزئین اتاق از چهار رشته/ریشه لامپ استفاده کردیم.

succeed /sək'si:d/ *v* موفق‌شدن، پیشرفت‌کردن، به جایی رسیدن *

از عهده برآمدن

She hopes to **succeed** at her job. او امیدوار است که در کارش موفق شود.

The plan just might **succeed**. چه بسا این طرح به جایی برسد.

supply /sə'plai/ *n, v* تدارک، تهیه، تأمین * مقدار، موجودی، ذخیره

(به صورت جمع) ضروریات * در دسترس گذاشتن، تأمین‌کردن، در اختیار (کسی)

قراردادن * [نیاز] برآوردن

He bought a month's **supply** of cooking oil.

او به مقدار یک ماه روغن یخت‌ویز خرید (او به اندازه مصرف یک ماه روغن خرید).

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

The company **supplied** us with the necessary money.

شرکت پول لازم را در اختیار ما قرار داد.

Electrical power is **supplied** by underground cables.

برق از طریق کابل‌های زیرزمینی تأمین می‌شود.

supporting /sə'pɔ:rtɪŋ/ *adj* تأییدکننده

[بازیگر] نقش دوم، مکمل، اضافی، کمکی

There is no **supporting** evidence for her claim.

هیچ شواهد تأییدکننده‌ای برای ادعای او وجود ندارد.

She won the award for best **supporting** actress.

او جایزه بهترین هنرپیشه مکمل (نقش دوم) زن را بُرد.

take in به داخل کشیدن، جذب کردن

Plants **take in** water and carbon dioxide and convert them with the help of sunlight into sugar and oxygen.

گیاهان آب و دی‌اکسید کربن را جذب می‌کنند و با کمک نور خورشید آن‌ها را به قند و اکسیژن تبدیل می‌کنند.

Fish **take in** oxygen through their gills.

ماهی‌ها اکسیژن را از طریق آبشش‌های خود جذب می‌کنند.

tide /taɪd/ *n* موج، جزر و مد

Is the **tide** rising or falling?

آیا دریا در حال جزر است یا مد؟

At **high tide** the water covers the rocks completely.

هنگام مد، آب سنگ‌ها را کاملاً می‌پوشاند.

You can walk across the sandbar at **low tide**.

می‌توانی هنگام جزر در طول دماغه شنی قدم بزنی.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



tower /'taʊər/ *n* **بُرج**

The Eiffel **Tower** is named after the engineer Gustave Eiffel, whose company designed and built the **tower**.

برج ایفل به نام مهندس گوستاو ایفل که شرکتش این برج را طراحی کرد و ساخت نام‌گذاری شده.

Yazd is famous for its **wind towers**, which help to catch passing air to cool down the interior of buildings.

یزد به خاطر برج‌های بادی (بادگیرهای) خود که کمک می‌کند هوای جاری را بگیرد فضای داخلی ساختمان‌ها را خنک کند، معروف است.

truck /trʌk/ *n* **کامیون، ماشین باری**

The road was blocked by an overturned **truck**.

یک کامیون چپ کرده بود و جاده بسته شده بود.

use up **تمام چیزی را مصرف کردن، تمام کردن، به پایان رساندن**

Don't **use up** all the milk, we need some for breakfast.

تمام شیر را مصرف نکن، کمی برای صبحانه نیاز داریم.

variety /və'raɪəti/ *n* **تنوع، گوناگونی، نوع، گونه**

My life needs more **variety**. زندگی‌ام نیاز به تنوع بیشتری دارد.

The company sells a **variety of** gardening products.

شرکت انواع محصولات باغبانی را می‌فروشد.

warn /wɔːrn/ *v* **هشدار دادن به، اخطار کردن به، گوشزد کردن به**

Nobody **warned** me about the dangers.

هیچ کس در مورد آن خطرات به من هشدار نداد.

I **warned** him to be careful, but he didn't listen to me.

هشدار به او اخطار کردم که مراقب باشد، ولی او به حرف من گوش نکرد.
کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



waste /weɪst/ *n, v* هدر دادن، تلف کردن، اتلاف، زباله

That meeting achieved absolutely nothing - it was a complete **waste** of time.

آن جلسه به هیچ عنوان دستاوردی نداشت؛ اتلاف کامل وقت بود.

Britain produces 20 million tones of household **waste** each year.

بریتانیا هر سال ۲۰ میلیون تُن زباله خانگی تولید می‌کند.

Don't **waste** water during the summer drought.

در خشکسالی/کم‌آبی تابستان، آب را هدر نده.

whether /'weðə/ *conj* که آیا، همراه با [or] چه، خواه

I don't know **whether** they were invited (or not).

من نمی‌دانم که آیا آن‌ها هم دعوت شده‌اند (یا نه).

Whether we succeed or fail, we must try.

چه موفق بشویم چه شکست بخوریم، باید سعی خود را بکنیم.

wind machine /'wɪnd məʃiːn/ *n* آسیای بادی، توربین بادی، دستگاه تولید باد

Wind machines use blades to collect the wind's kinetic energy.

توربین‌های بادی با استفاده از پره‌های خود انرژی جنبشی باد را جمع‌آوری می‌کنند.

wind turbine /'wɪnd tɜːrbɪn/ *n* توربین بادی، ژنراتور بادی

A **wind turbine** is a tall structure with blades that are blown round by the wind and produce power to make electricity.

توربین بادی سازه‌ای مرتفع است که پره‌هایی دارد که توسط باد چرخانده می‌شود و نیروی لازم را برای تولید برق ایجاد می‌کند.

work /wɜːrk/ *v* به نفع کسی بودن، برای چیزی خوب بودن، عملی بودن، نتیجه‌بخش بودن، اثر کردن

You need to do what **works best** for you. باید کاری را بکنی که به نفعت است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



Red curtains would **work well** in this room.

پرده‌های قرمز برای این اتاق خیلی خوب است.

The medicine seems to be **working**. به نظر می‌رسد که دارو دارد اثر می‌کند.

work out خوب از آب درآمدن، خوب از کار درآمدن *
بهبود یافتن، روبه‌راه شدن، بهبود یافتن

Things don't always **work out** the way you want them to.

کارها همیشه آن‌طور که تو می‌خواهی خوب از آب در نمی‌آید.

worm /wɜ:rm/ n..... کرم

We always used worms as bait for fishing.

ما همیشه از کرم به عنوان طعمه برای ماهی‌گیری استفاده می‌کردیم.

The early bird catches the **worm**. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) پرندهٔ سحرخیز کرم را شکار می‌کند. (معادل فارسی: سحرخیز باش تا کامروا باشی.)

واژگان کتاب کار درس سوم دوازدهم

absence /'æbsəns/ n..... غیبت، غیاب * فقدان، نبود

The decision was made in my **absence**. تصمیم در غیاب من گرفته شد.

Absence makes the heart grow fonder. (English Proverb)

(ضرب‌المثل انگلیسی) غیبت (دوری) باعث می‌شود دل شیفته‌تر شود. (معادل فارسی: دوری و دوستی!)

alternative /ɔ:l'tɜ:rənətv/ n, adj جایگزین، راه (دیگر) *
دیگر، متناوب، تناوبی

They left me no **alternative** but to call the police.

برای من هیچ راه دیگری نگذاشتند به‌جز این‌که به پلیس زنگ بزنم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

Do you have an **alternative** solution?

آیا یک راه‌حل جایگزین داری؟

background /'bækgraʊnd/ *n* پس‌زمینه، زمینه = سابقه، پیشینه

Objects in the **foreground** are drawn larger than those in the **background**.

اشیائی که در پیش‌زمینه هستند بزرگ‌تر از اشیاء پس‌زمینه رسم می‌شوند.

Let me provide you with some **background** on this problem.

بگذار یک پیشینه‌ای در رابطه با این مسئله در اختیارت قرار بدهم.

He and his wife come from similar social **backgrounds**.

او و زنش پیشینه اجتماعی مشابهی دارند.

12-3

benefit /'benɪfɪt/ *n, v* سود، بهره، مزیت = سودرساندن به،

فایده‌داشتن برای، بهره‌مندشدن از

These changes will be **to your benefit**. این تغییرات به نفع تو خواهد بود.

Benefit is paid monthly. سود به شکل ماهیانه پرداخت می‌شود.

New medicines **benefit** thousands of people.

داروهای جدید برای هزاران نفر از مردم فایده دارد.

Many patients will **benefit from** the new drug.

بیماران زیادی از این داروی جدید بهره‌مند خواهند شد.

community /kə'mju:nəti/ *n* اجتماع، جامعه = جمعیت، جماعت، گروه

He's well-known in the local **community**.

او در جامعه محلی شناخته شده است.

There's a large Christian **community** living in this area.

یک گروه بزرگ از مسیحیان در این ناحیه زندگی می‌کنند.

constantly /'kɑ:nstəntli/ *adv* دائماً، مرتب، همواره، پیوسته

Fashion is **constantly** changing.

مد دائماً در حال تغییر است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



به چیزی پرداختن، درباره چیزی بودن = با کسی رفتار کردن، **deal with**
برخورد کردن، دادوستد داشتن = از عهده چیزی برآمدن، کنار آمدن با

The book **deals with** World War II. این کتاب درباره جنگ جهانی دوم است.
He **deals fairly with** all his customers. او با تمام مشتریان خود عادلانه رفتار می کند.
He needs to learn how to **deal with** his anger. او باید یاد بگیرد که چه طور از عهده عصبانیت خودش بر بیاید.
She's still trying to **deal with** her son's death. او دارد همچنان سعی می کند تا با مرگ پسرش کنار بیاید.

هضم کردن، هضم شدن = فهمیدن، درک کردن **digest** /dar'dgest/ v

He has trouble **digesting** certain foods. او در هضم کردن بعضی از غذاها مشکل دارد.
آرام بنشین و بگذار غذایت هضم شود. Sit still and allow your meal to **digest**.
This section is so difficult to **digest**, I shall have to read it again later. فهمیدن این قسمت خیلی سخت است، باید آن را بعداً دوباره بخوانم.

معلولیت = نقص، نقص عضو = ناتوانی، عجز **disability** /,dɪsə'bɪləti/ n

It's a serious disease that can cause **disability** or death. این بیماری یک بیماری وخیم است و می تواند باعث معلولیت یا مرگ شود.

اقتصاد = صرفه جویی **economy** /ɪ'kɑ:nəmi/ n

An increase in tourism will help the city's **economy**. افزایش گردشگری به اقتصاد شهر کمک خواهد کرد.
This can be done by machines with more speed and **economy**. این کار می تواند توسط دستگاه ها با سرعت و صرفه جویی بیشتری انجام شود.
They've had to **make economies** since their father lost his job. آن ها از وقتی پدرشان کارش را از دست داده، مجبور بوده اند که صرفه جویی کنند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

The **fuel economy** of a car is the relationship between the distance traveled and the amount of fuel consumed.

مصرف سوخت در خودرو رابطه بین مسافت طی شده و میزان سوخت مصرفی است.

fall asleep..... (کسی) خوابش بردن

He was so tired that he **fell asleep** at his desk.

او آنقدر خسته بود که پشت میزش خوابش برد.

12-3

flashlight /'flæʃlaɪt/ n چراغ قوه = [عکاسی] فلاش

He shone a **flashlight** in the girl's face.

او نور چراغ قوه را توی صورت دختر انداخت.

fond /fɑ:nd/ adj علاقه مند، دلبسته = شیفته، دلباخته = گرم، صمیمانه

She was very **fond of** horses. او به اسبها خیلی علاقه مند بود.

Many of us have **fond** memories of our childhoods.

خیلی از ما خاطرات گرمی از دوران کودکی مان داریم.

Absence makes the heart grow **fonder**. (English Proverb)

(ضرب المثل انگلیسی) غیبت (نبودن) باعث می شود دل شیفته تر شود. (معادل فارسی: دوری و دوستی!)

gadget /'gædʒɪt/ n ابزار، وسیله، دستگاه

The kitchen is equipped with all the latest **gadgets**.

آشپزخانه به تمام وسیله های جدید مجهز است.

gasoline (also gas) /'gæsəli:n/ n بنزین

I'll stop and get some **gasoline/gas** – we're running low.

من ایستادم و کمی بنزین می زنم؛ [بنزینمان] کم است.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



hold /hould/ v (held, held)..... گنجایش داشتن * نگه داشتن * گرفتن،

در دست گرفتن * داشتن، دارا بودن * تشکیل دادن، برگزار کردن

Computers can **hold** huge amounts of information.

رایانه‌ها می‌توانند حجم عظیمی از اطلاعات را در خود نگه دارند.

Can you **hold** the bag while I open the door?

می‌شود تا من در را باز می‌کنم، این کیف را نگه داری؟

I asked the shop to **hold** the dress for me until this afternoon.

از مغازه خواستم تا لباس را تا امروز عصر برایم نگه دارد.

We should **hold** a meeting to discuss this.

ما باید جلسه‌ای تشکیل بدهیم تا در مورد این [مسئله] بحث کنیم.

hybrid /'haɪbrɪd/ adj..... [خودرو] دوگانه‌سوز * [گیاه] پیوندی * دورگه

The car is a **hybrid** vehicle that uses both electricity and gasoline.

این خودرو یک وسیله نقلیه دوگانه‌سوز است که هم از برق استفاده می‌کند، هم از بنزین.

The new **hybrid** crops are much better at resisting disease.

محصولات پیوندی جدید در برابر بیماری خیلی مقاوم‌ترند.

last /læst/ v ادامه یافتن، طول کشیدن * دوام داشتن، دوام آوردن

The drought **lasted** for several months. خشکسالی/کم‌آبی چندین ماه طول کشید.

This weather won't **last**.

این هوا دوامی ندارد.

She won't **last long** in that job.

او در آن شغل زیاد دوام نمی‌آورد.

These shoes should **last you** till next year.

این کفش‌ها باید تا سال بعد برای تو دوام بیاورند (برایت کار کنند).

other than..... به‌جز، غیر از

We're open every day **other than** Friday.

ه^۱ هر روز باز هستیم، به‌جز جمعه

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

I saw a movie, but **other than that**, I didn't do much last weekend.

یک فیلم دیدم، ولی به جز آن، کار چندانی در تعطیلات آخر هفته گذشته انجام ندادم.

outlet /'autlet/ *n* **پریز (برق) * خروجی**

The appliance can be connected to any standard **outlet**.

این وسیله می‌تواند به هر پریز برق استاندارد وصل شود.

The river has two **outlets** into the lake.

رودخانه دو خروجی به داخل دریاچه دارد.

12-3

overcome /,oʊvər'kʌm/ *v* (*overcame, overcome*)

شکست دادن، چیره شدن بر، غلبه کردن بر

Iran **overcame** Japan in a thrilling match.

ایران در یک مسابقه هیجان‌انگیز ژاپن را شکست داد.

He **overcame** his fear of heights and climbed the ladder.

او بر ترس خود از ارتفاع غلبه کرد و از نردبام بالا رفت.

My mother **was overcome with** emotion and burst into tears.

احساسات بر مادرم چیره شد و زد زیر گریه.

plug /plʌg/ *n, v* **[برق] دوشاخه * درپوش**

[با in یا into] به برق زدن، وصل کردن به، وصل شدن به

The only way to turn the machine off is to pull the **plug**.

تنها راه خاموش کردن دستگاه این است که دوشاخه آن را بکشی.

Of course the radio isn't working – you haven't **plugged it in**!

البته که رادیو کار نمی‌کند، تو آن را به برق نزدادی!

The keyboard **plugs in** at the back of the computer.

صفحه کلید به پشت، ایانه وصل می‌شود.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



portable /'pɔ:rtəbl/ *adj* قابل انتقال * قابل حمل، دستی

Portable devices such as MP3 players are becoming increasingly popular.

وسایل قابل حمل مانند دستگاه پخش ام‌پی‌تری به طور فزاینده‌ای در حال محبوب‌شدن هستند.

remote /rɪ'mout/ *adj* دور * دورافتاده، پرت

The mission is to transport medical supplies to **remote** regions of the globe.

مأموریت، رساندن تجهیزات پزشکی به مناطق دورافتاده جهان است.

The story happened in the **remote** past. داستان در گذشته دور اتفاق افتاده.

remote-controlled /rɪ'mout kən'trould/ *adj* با کنترل از راه دور

The boy was playing with a **remote-controlled** toy car.

پسر داشت با یک ماشین اسباب‌بازی کنترل از راه دور بازی می‌کرد.

right /rait/ *adv* مستقیم * درست، دقیقاً * فوری، زود، همین الان

We went **right** home after the game. ما بعد از بازی مستقیم به خانه رفتیم.

The parking lot is **right** in front of the building.

پارکینگ دقیقاً جلوی ساختمان است.

You guessed **right**.

درست حدس زدی.

I'll be **right** back.

من زود برمی‌گردم.

roll /roul/ *v* غلتیدن، غلتاندن * رفتن، حرکت کردن

کار کردن، به کار انداختن

Roll the cameras when I say "action."

وقتی گفتم «حرکت» دوربین را به کار بینداز.

The ball **rolled** down the hill.

توپ غلتید و از تپه پایین رفت.

Everybody is here. We're **ready to roll**.

همه هستند. آماده‌ام که شروع کنم.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



select /sɪˈlekt/ v انتخاب کردن، برگزیدن

Please **select** one item from the list. لطفاً یک مورد را از توی فهرست انتخاب کن.

The restaurant **was** recently **selected** as the best in the area.

رستوران اخیراً به عنوان بهترین رستوران این ناحیه انتخاب شد.

Copy the **selected** text.

متن انتخاب شده را کپی کن.

store /stɔːr/ v نگهداری کردن، (در جایی) گذاشتن * ذخیره کردن

در انبار نگاه داشتن، انبار کردن

The medicine should **be stored** at room temperature.

دارو باید در دمای اتاق نگهداری شود.

The solar panels **store** energy.

صفحات (پنل‌های) خورشیدی انرژی را [در خود] ذخیره می‌کنند.

I've **stored** my thick sweaters and jackets until next winter.

پلیورها و کاپشن‌های ضخیم را برای زمستان سال بعد در انبار گذاشته‌ام.

stove /stəʊv/ n اجاق گاز، گاز * بخاری

She put the pan on the **stove** over medium heat.

او قابلمه را روی شعله متوسط روی گاز گذاشت.

The room was heated by a wood-burning **stove**.

اتاق با یک بخاری هیزمی گرم می‌شد.

turn /tɜːn/ v گشتن، چرخیدن، گرداندن * چرخاندن

برگشتن * تبدیل کردن، تبدیل شدن

The wheels of the car began to **turn**.

چرخ‌های ماشین شروع به چرخیدن کرد.

She **turned** the wheel sharply to the left.

او فرمان را سریع به سمت چپ چرخاند.

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



veggie /'vedʒi/ *n*..... [به صورت جمع] سبزیجات * (شخص) گیاه‌خوار

Eat your **veggies**.

سبزیجات را بخور.

The restaurant is popular with **veggies**.

این رستوران بین گیاه‌خواران محبوب است.

کلمه‌های آشنای درس ۳ دوازدهم

abbreviation /ə,bri:vi'eɪʃn/ *n*..... اختصار * علامت اختصاری، کوتاه‌نوشت

achieve /ə'tʃi:v/ *v*..... به دست آوردن، رسیدن به * موفق‌شدن

ancient /'eɪnfənt/ *adj*..... باستان، باستانی، کهن * قدیمی

anger /'æŋɡər/ *n*..... خشم، عصبانیت

apologize /ə'pɒ:lədʒaɪz/ *v*..... عذرخواهی کردن

arrange /ə'reɪndʒ/ *v*..... مرتب کردن، منظم کردن، چیدن * قرار گذاشتن

تدارک دیدن، ترتیب (کاری را) دادن * قرار گذاشتن

arrangement /ə'reɪndʒmənt/ *n*..... چیدمان، چیدن، آرایش * نظم، ترتیب

تدارک * قرار * توافق

as well هم، نیز

available /ə'veɪləbl/ *adj*..... موجود * در دسترس * حاضر، آماده

based on براساس، بر مبنای

bear /ber/ *n*..... خرس

behind /br'haind/ *prep* پشت، پشت سر * عقب‌تر از

birth /bɜ:rθ/ *n* تولد * پیدایش، آغاز

borrow /'ba:rou/ *v* قرض گرفتن * امانت گرفتن

cause /kɔ:z/ *n, v* علت * دلیل * باعث‌شدن، ایجاد کردن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- centre = center /'sentər/ *n*..... مرکز . وسط . کانون، هستهٔ اصلی
- charge /tʃɑːrdʒ/ *n, v*..... شارژ . شارژ کردن، شارژ شدن
- charging unit دستگاه شارژ، جایگاه شارژ
- collect /kə'lekt/ *v* آوردن؛ وصول کردن . جمع کردن، جمع آوری کردن؛ جمع شدن، گرد آمدن
- combine /kəm'baɪn/ *v* ترکیب کردن . ترکیب شدن
- common /'kɑːmən/ *adj* رایج . عمومی . عادی . مشترک
- communication /kə,mjuːnɪ'keɪʃn/ *n* ارتباط . ارتباطی . سرایت، انتقال
- confusing /kən'fjuːzɪŋ/ *adj* گیج کننده . ضدونقیض
- consider /kən'sɪdər/ *v* مورد توجه قرار دادن . در نظر گرفتن، به حساب آوردن
- convert /kən'vɜːrt/ *v* تبدیل کردن، تغییر دادن . تبدیل شدن، تغییر یافتن
- count /kaunt/ *v* شمردن . حساب کردن، به حساب آوردن، به حساب آمدن
- create /kri'eɪt/ *v* خلق کردن، ایجاد کردن . موجب شدن
- design /dɪ'zaɪn/ *v* طراحی کردن . برنامه ریزی کردن . ساختن، درست کردن
- device /dɪ'vaɪs/ *n* ابزار، وسیله، دستگاه
- die out منقرض شدن
- distance /'dɪstəns/ *n* مسافت، فاصله . دوری
- engine /'endʒɪn/ *n* موتور [قطار] لوکوموتیو
- especially /ɪ'speʃəli/ *adv* مخصوصاً
- event /ɪ'vent/ *n* رویداد، حادثه، اتفاق . مسابقه

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



excellent /'eksələnt/ adj	عالی، فوق‌العاده، درجه یک
experience /ɪk'spɪəriəns/ n, v	تجربه * تجربه کردن
experiment /ɪk'spɛrɪmənt/ n, v	آزمایش * آزمایش کردن؛ آزمودن
favorite /'feɪvərɪt/ adj, n	مورد علاقه * [شخص یا چیز] مورد علاقه
find out	فهمیدن، پی‌بردن، متوجه‌شدن، سر درآوردن * پرس‌وجو کردن
generation /,dʒenə'reɪʃn/ n	تولید * نسل
get familiar with	آشنا شدن با
gift /gɪft/ n	هدیه * استعداد
goal /gəʊl/ n	هدف * [فوتبال و غیره] گل یا دروازه
goods /gʊdz/ n	کالا، کالاهای، اجناس * اموال
guideline /'gaɪdlaɪn/ n	رهنمود، توصیه، دستورعمل
hand-sized	به اندازه کف دست، کوچک
harm /hɑ:rm/ n, v	آسیب، زیان * آسیب‌رساندن به، صدمه‌زدن به
harmful /'hɑ:rmfl/ adj	مُضر
heat source	منبع گرمایی
highway sign	تابلوی بزرگراه
huge /hju:dʒ/ adj	عظیم، کلان، بسیار بزرگ
illness /'ɪlnəs/ n	بیماری
include /ɪn'klu:d/ v	دربرداشتن، شامل‌بودن * گنجاندن، اضافه کردن
increase /ɪn'kri:s/ v	زیاد شدن * زیاد کردن
insect /'ɪnsekt/ n	حشره
in short	خلاصه کلام، به طور خلاصه، خلاصه

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل‌های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- instead /ɪn'sted/ *adv* در عوض، به جایش
- introduce /,ɪntrə'du:s/ *v* معرفی کردن، ارائه دادن، عرضه کردن
- kite /kaɪt/ *n* بادبادک
- liquid /'lɪkwɪd/ *n, adj* مایع
- local /'ləʊkl/ *adj* محلی، موضعی
- look for دنبال (کسی یا چیزی) گشتن/بودن
- lower /'ləʊər/ *v* پایین آوردن، کم کردن، پایین آمدن، کم شدن
- machine /mə'ʃi:n/ *n* دستگاه، ماشین
- main /meɪn/ *adj* عمده، اصلی، مهم ترین
- material /mə'tɪriəl/ *n* ماده، جنس، اطلاعات
- meaningful /'mi:nɪŋfl/ *adj* بامعنی، معنی دار
- measure /'meʒər/ *v* اندازه گرفتن، (اندازه) داشتن
- mechanical power نیروی مکانیکی، انرژی مکانیکی
- mention /'menʃn/ *v* ذکر کردن، اشاره کردن به، نام بردن از، گفتن
- mind /maɪnd/ *n* ذهن
- move to نقل مکان کردن به
- once /wʌns/ *conj* همین که، وقتی که، به محض این که
- organize /'ɔ:rgənaɪz/ *v* منظم کردن، مرتب کردن، نظم بخشیدن به
- سازماندهی کردن، ترتیب دادن، تشکیل دادن، تدارک دیدن
- pay a check پرداختن صورت حساب
- place /pleɪs/ *v* قرار دادن، گذاشتن
- plan /plæn/ *n, v* نقشه، طرح، برنامه، نقشه کشیدن؛ برنامه ریزی کردن؛ قصد داشتن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



pollution	/pə'lu:ʃn/ n	آلودگی
practice	/'præktɪs/ v	تمرین کردن • عمل کردن (به)، به کار بستن (به یک حرفه) مشغول بودن
present	/'preznt/ adj	حاضر، موجود، فعلی، کنونی
principal	/'prɪnsəpl/ n	مدیر مدرسه • رئیس دانشگاه/دانشکده • رئیس
prize	/praɪz/ n	جایزه • پاداش
process	/'praɪses/ n	فرایند، جریان، روند • روش
produce	/prə'du:s/ v	تولید کردن، ساختن
		ایجاد کردن، باعث شدن • [فیلم و مانند آن] تهیه کردن
product	/'prɑ:dʌkt/ n	تولید، تولیدات • محصول، کالا • نتیجه، حاصل
provide	/prə'vaɪd/ v	تأمین کردن، تهیه کردن، در اختیار قرار دادن
racehorse	/'reɪshɔ:rs/ n	اسب مسابقه
reach	/ri:tʃ/ n, v	دسترس، دسترس • رسیدن به، دست یافتن به
reason	/'ri:zn/ n	دلیل • علت • عقل، شعور
recent	/'ri:snt/ adj	اخیر • تازه، جدید
regular	/'regjələ/ adj	عادی، معمولی • مرتب، منظم، باقاعده
review	/ri'vju:/ n, v	مرور، بررسی، گزارش • مرور کردن، واریسی کردن
rich	/rɪtʃ/ adj	غنی، پُربار • ثروتمند
sauce	/saʊs/ n	سس
save	/seɪv/ v	صرفه جویی کردن • پس انداز کردن • نجات دادن
similar	/'sɪmələ/ adj	همانند، مشابه، شبیه
skill	/skɪl/ n	مهارت • تخصص

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

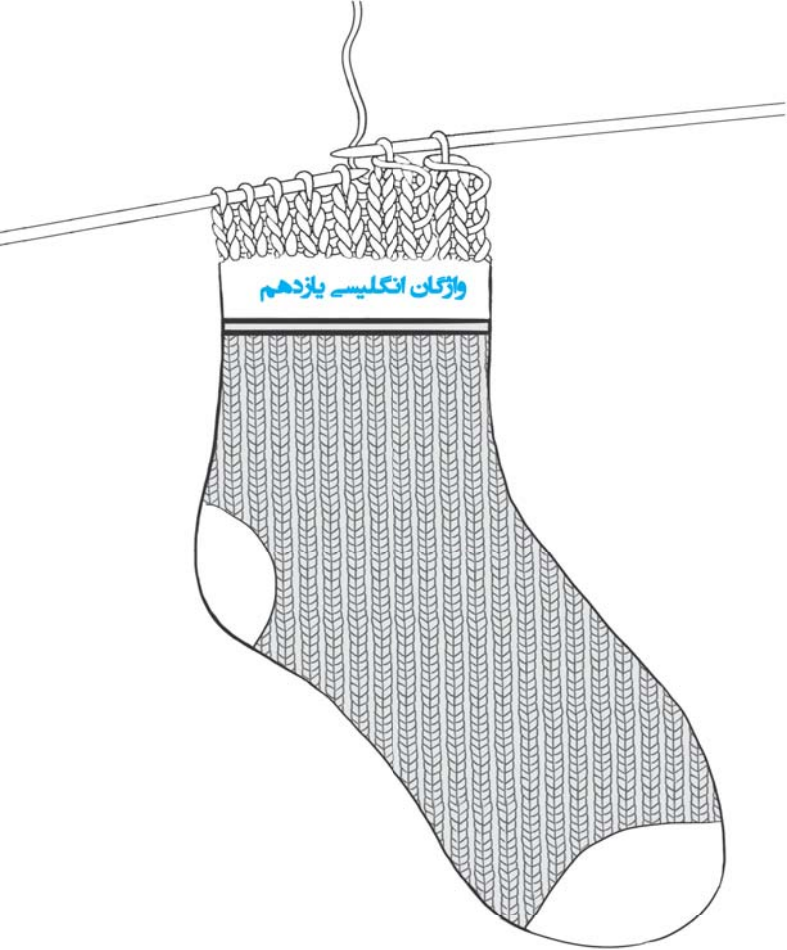
برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

snack /snæk/ n	غذای سبک، حاضری، تنقلات، هله هوله
space station /'speɪs steɪʃn/ n	ایستگاه فضایی
stone /stoun/ n	سنگ، جواهر
strange /streɪndʒ/ adj	عجیب، غیر عادی، نا آشنا
structure /'strʌktʃər/ n	ساخت، ساختار، نظام، نظم، ساختمان، بنا
suggest /sə'dʒest/ v	پیشنهاد کردن، توصیه کردن، نشان دادن که، دلالت داشتن بر
suitcase /'su:tkeɪs/ n	چمدان
surround /sə'raʊnd/ v	احاطه کردن، محاصره کردن، در میان گرفتن
symbol /'sɪmbəl/ n	نماد، نشانه، علامت، سمبل
tiny /'taɪni/ adj	ریز، خرد، کوچولو، کوچک
try /traɪ/ v	سعی کردن، امتحان کردن
turn off	[چراغ و مانند آن] خاموش کردن، [شیر آب و مانند آن] بستن
upset /ʌp'set/ adj	متأسف، ناراحت
vacuum cleaner /'vækjuəm kli:nər/ n	جارو برقی
valuable /'væljuəbl/ adj	ارزشمند، قیمتی، مفید
videophone /'vɪdiəʊfəʊn/ n	تلفن تصویری
visible /'vɪzəbl/ adj	قابل رؤیت، قابل دیدن، مشهود، آشکار
voluntary /'vɒləntəri/ adj	داوطلب، دواطلبانه
weigh /weɪ/ v	وزن داشتن، وزن کردن، سنجیدن
wheel /wi:l/ n	چرخ، [اتومبیل] فرمان، چرخش
widely /'waɪdli/ adv	بسیار، بسیار زیاد، به طور گسترده، کاملاً

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

Madre **www.3gaam.com**

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

واژگان درس اول یازدهم

ability /ə'bɪləti/ n	توانایی	قابلیت
absolutely /'æbsəlu:tli/ adv	کاملاً	مطلقاً • حتماً، مسلماً
according to /ə'kɔ:rdɪŋ tə/ prep	بنابر، طبق	• به قول، به گفته
additional /ə'dɪʃənəl/ adj	اضافی، اضافی	• بیش‌تر، دیگر
almost /'ɔ:lmoust/ adv	تقریباً	
around /ə'raʊnd/ adv	دور و بر، تقریباً	• این دور و بر، همین نزدیکی‌ها
at last	بالأخره	
available /ə'veɪləbl/ adj	موجود	• در دسترس • حاضر، آماده
based on	براساس، بر مبنای	
belief /br'i:fi/ n	اعتقاد، باور	• تصور، خیال، عقیده • اعتماد، اطمینان
besides /br'saɪdz/ prep, adv	علاوه بر، سوای	• به علاوه
broadcasting /'brɔ:dkæstɪŋ/ n	[رادیو و تلویزیون]	پخش، اجرای برنامه
candle /'kændl/ n	شمع	
century /'sentʃəri/ n	قرن	
communicate /kə'mju:nɪkeɪt/ v	منتقل کردن	• تماس برقرار کردن •
	بیان کردن	• حرف همدیگر را فهمیدن
communication /kə'mju:nɪ'keɪʃn/ n	ارتباط	• ارتباطی • سرایت، انتقال
continent /'kɑ:ntɪnənt/ n	قاره	
cultural /'kʌltʃərəl/ adj	فرهنگی	
deaf /def/ adj	گر، ناشنوا	• بی‌توجه، بی‌اعتنا
despite /dr'spaɪt/ prep	با وجود، برخلاف	• به رغم
die out	منقرض شدن	• ریشه کن شدن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



difference /'dɪfrəns/ n.....	فرق، تفاوت « اختلاف، اختلاف نظر
disappear /,dɪsə'pɪr/ v	ناپدید شدن، محو شدن « گم شدن،
	غیبش زدن « برطرف شدن
endangered /ɪn'deɪndʒəd/ adj	در معرض خطر
exchange /ɪks'tʃeɪndʒ/ n, v	مبادله، معاوضه، عوض «
	مبادله کردن، ردوبدل کردن، با هم عوض کردن
exist /ɪg'zɪst/ v.....	وجود داشتن « زنده بودن
experience /ɪk'spɪəriəns/ n, v.....	تجربه « تجربه کردن
explain /ɪk'spleɪn/ v	توضیح دادن، شرح دادن
explanation /,eksplə'neɪʃn/ n	توضیح، شرح
farming /'fɑ:rmɪŋ/ n	کشاورزی، زراعت « دامداری
favorite /'feɪvərɪt/ adj, n.....	مورد علاقه « [شخص یا چیز] مورد علاقه
fluently /'flu:əntli/ adv	روان، با فصاحت
foreigner /'fɔ:reɪnər/ n	خارجی
frequently /'fri:kwəntli/ adv.....	زیاد، فراوان « اغلب « به دفعات
grade /greɪd/ n	[امتحان] نمره « درجه « میزان
grass /græs/ n	علف « چمن « علفزار
greatly /'greɪtli/ adv.....	بسیار زیاد، خیلی، به شدت
host /houst/ n, v.....	میزبان؛ مجری « میزبان بودن؛ مجری بودن
imagine /ɪ'mædʒɪn/ v	تصور کردن « خیال کردن، فکر کردن
institute /'ɪnstɪtu:t/ n.....	مؤسسه « انجمن « نهاد
interest /'ɪntrəst/ n, v.....	علاقه؛ کشش؛ نفع « علاقه مند کردن،

توجه: (کسی را به چیزی) جلب کردن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



interesting /'ɪntrəstɪŋ/ *adj* جالب، گیرا

interestingly /'ɪntrəstɪŋli/ *adv* جالب است که ... ، شگفت این که ...

interview /'ɪntərvju:/ *v* مصاحبه کردن با = از (کسی) پرس و جو کردن،
از (کسی) سؤال و جواب کردن

keep off وارد جایی نشدن = وارد چیزی نشدن = [غذا و غیره] پرهیز کردن از

largely /'la:rdʒli/ *adv* عمدتاً، بیش تر = زیاد، به مقدار زیاد

live /laɪv/ *adj* زنده = روشن = سرزنده

loaf /louf/ *n* دانه نان، قُرس نان

luckily /'lʌkɪli/ *adv* خوشبختانه

make up ساختن، تشکیل دادن

means /mi:nz/ *n* وسیله = راه، شیوه، روش

meet the needs, requests, conditions, etc. بر آوردن،

بر آورده کردن (نیاز، درخواست، شروط، و غیره)

mental /'mentl/ *adj* ذهنی = روانی

mind /maɪnd/ *n* ذهن

mother tongue /,mʌðər 'tʌŋ/ *n* زبان مادری

native /'neɪtɪv/ *adj* بومی = محلی = آبا و اجدادی، مادری

nearly /'nɪrli/ *adv* تقریباً

news /nu:z/ *n* خبر، اخبار = سوژه جالب، خبر داغ

no matter بدون توجه به این که، مهم نیست که

nowadays /'naʊədeɪz/ *adv* امروزه، این روزها

orally /'ɔ:əli/ *adv* به طور شفاهی = به صورت خوراکی

parking lot /'pɑ:kiŋ 'lɔ:t/ *n* پارکینگ

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



percent /pər'sent/ n	درصد
physical /'fɪzɪkl/ adj	بدنی، جسمی • مادی • واقعی • فیزیکی
pick /pɪk/ v	برداشتن • انتخاب کردن • [میوه و گل] چیدن
point /pɔɪnt/ n	نکته • مطلب • امتیاز
popular /'pɑ:pjələər/ adj	محبوب، پُرطرفدار • عمومی، رایج
population /,pɑ:pju'leɪʃn/ n	جمعیت
project /'prɑ:dʒekt/ n	طرح، برنامه، پروژه • تحقیق
range /reɪndʒ/ v	متغیر بودن، نوسان داشتن • گسترش داشتن • امتداد داشتن
region /'ri:dzən/ n	منطقه، ناحیه
scan /skæn/ v, n	نگاه اجمالی انداختن به، ویرانداز کردن • نگاه
sign /saɪn/ n	علامت، نشانه • تابلو • آگهی، اعلان
sign language /'saɪn læŋgwɪdʒ/ n	زبان اشاره
simply /'sɪmpli/ adv	فقط • واقعاً • کاملاً • ساده، به سادگی
skill /skɪl/ n	مهارت • تخصص
slice /slaɪs/ n	تکه، قطعه • ورقه، برش
society /sə'saɪəti/ n	جامعه • انجمن
space /speɪs/ n	فضا • جا
specific /spə'sɪfɪk/ adj	مشخص، دقیق • خاص، اختصاصی
surprising /sə'praɪzɪŋ/ adj	تعجب آور، شگفت‌انگیز
take notice	توجه کردن
therefore /'ðerfɔ:r/ adv	بنابراین • در نتیجه
think of	(کاری را) در نظر داشتن، به فکر (کسی یا چیزی) بودن

درباره (کسی یا چیزی) نظر داشتن • (کسی یا چیزی را) به یاد آوردن
 کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

to be honest راستش را بخواهی
 turn off [چراغ و مانند آن] خاموش کردن = [شیر آب و مانند آن] بستن
 turn on [چراغ و مانند آن] روشن کردن = [شیر آب و مانند آن] باز کردن
 valuable /'væljuəbl/ *adj* ارزشمند = قیمتی = مفید
 vary /'veri/ *v* متفاوت بودن، (با هم) فرق داشتن = تغییر کردن، نوسان داشتن
 wish /wɪʃ/ *n, v* آرزو، خواست، میل
 آرزو کردن، آرزو داشتن، خواستن، میل داشتن
 you're welcome [در جواب تشکر] خواهش می‌کنم

واژگان کتاب کار درس اول یازدهم

access /'ækses/ *n* دسترسی = راه (رسیدن)، ورود
 add /æd/ *v* جمع کردن، جمع زدن = اضافه کردن، افزودن = زیاد کردن
 appear /ə'pɪr/ *v* آشکار شدن، ظاهر شدن، پیداشدن =
 به نظر آمدن، به نظر رسیدن
 area /'eɪrɪə/ *n* منطقه، ناحیه = قسمت، بخش
 be afraid ترسیدن = [اول شخص] متأسفانه
 brain /breɪn/ *n* مغز = ذهن
 certainly /'sɜ:rtɪnli/ *adv* بدون تردید، مطمئناً، یقیناً = [در پاسخ سؤال] البته!
 classmate /'klæsmeɪt/ *n* هم‌کلاسی، هم‌شاگردی
 confident /'kɒnfɪdənt/ *adj* مطمئن، خاطر جمع = اطمینان‌بخش
 consider /kən'sɪdə/ *v* مورد توجه قرار دادن =
 در نظر گرفتن، به حساب آوردن
 decide /dɪ'saɪd/ *v* تصمیم گرفتن = مشخص کردن، تعیین کردن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



escape /ɪ'skeɪp/ v	فرار کردن، در رفتن = نجات یافتن، خلاص شدن
hint /hɪnt/ n	توصیه، راهنمایی = اشاره، کنایه = یک ذره
improve /ɪm'pru:v/ v	بهبود کردن، بهبود بخشیدن = بهتر شدن، بهبود یافتن
improvement /ɪm'pru:vmənt/ n	بهبود شدن، بهبود، اصلاح = پیشرفت
item /'aɪtəm/ n	فقره، رقم، چیز، قلم = بخش
label /'leɪbl/ n, v	برچسب؛ مارک = برچسب زدن
mainly /'meɪnli/ adv	بیش تر، عمدتاً، اساساً
mistake /mɪ'steɪk/ n	اشتباه، خطا
make sure	مطمئن شدن = دوباره دیدن = [در خطاب] یادت باشد، مواظب باش
media /'mi:diə/ n	رسانه ها
mention /'menʃn/ v	ذکر کردن، اشاره کردن به، نام بردن از، گفتن
necessary /'nesəseri/ adj	لازم، ضروری = واجب
pack /pæk/ n	بسته = دسته، مشت، دست = کوله پشتی
plenty /'plenti/ n, pron	مقدار زیاد، تعداد زیاد، مقدار کافی = وفور، فراوانی
quite /kwaɪt/ adv	کاملاً، واقعاً = تا حدی
suggest /sə'dʒest/ v	پیشنهاد کردن = توصیه کردن
	نشان دادن که، دلالت داشتن بر
unit /'ju:nɪt/ n	واحد، یکا = عدد، دانه، تا = بخش، قسمت
useful /'ju:sfl/ adj	مفید = رضایت بخش

واژگان درس دوم یازدهم

above all	از همه مهم تر، در درجه اول
addiction /ə'dɪkʃn/ n	اعتیاد = میل وافر

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- amount /ə'maunt/ *n* مقدار، تعداد، اندازه
- asleep /ə'sli:p/ *adj* خواب، خوابیده
- at all [در جمله‌های منفی و سؤالی] اصلاً
- balanced /'bælənst/ *adj* متوازن، متعادل * هماهنگ، متناسب
- be born متولدشدن
- bike /baɪk/ *n, v* دوچرخه * دوچرخه‌سواری کردن * با دوچرخه رفتن
- bit /bɪt/ *n* ذره، کمی * تکه، قطعه
- blood pressure /'blʌd prefə/ *n* فشار خون
- busy /'bɪzi/ *adj* مشغول، سرگرم * گرفتار * پُرکار
- call back دوباره تلفن کردن * [در جواب تلفن کسی] تلفن کردن
- calm /kɑ:m/ *adj* آرام
- cause /kɔ:z/ *n, v* علت، دلیل * باعث‌شدن، ایجاد کردن
- certain /'sɜ:rtən/ *adj* مطمئن * حتمی * بعضی، برخی * معین، خاص
- check in [هتل] به پذیرش مراجعه کردن، اتاق گرفتن * [فرودگاه] بار خود را تحویل دادن
- come on یالا!، بجنب! * بی‌خیال!
- common /'kɑ:mən/ *adj* رایج * عمومی * عادی * مشترک
- condition /kən'dɪʃn/ *n* وضع، وضعیت، حالت * شرط
- confuse /kən'fju:z/ *v* گیج کردن * عوضی گرفتن
- contain /kən'teɪn/ *v* حاوی (چیزی) بودن، شامل (چیزی) بودن
- cook /kʊk/ *n, v* آشپز * آشپزی کردن، پختن
- couch potato /'kaʊtʃ pətetou/ *n* خوره تلویزیون
- create /kri'eɪt/ *v* خلق کردن، ایجاد کردن * موجب شدن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



cure /kjʊr/ n, v	درمان = درمان کردن
cycle /'saɪkl/ n, v	دوچرخه = دوچرخه سواری کردن، با دوچرخه رفتن
death /deθ/ n	مرگ
decrease /dɪ'kri:s/ v	کم شدن، کاهش یافتن = کم کردن، کاهش دادن
depressed /dɪ'prest/ adj	افسرده، غمگین
details /dɪ'teɪlz/ n	جزئیات
develop /dɪ'veləp/ v	[بیماری] دچار شدن، گرفتن، به وجود آمدن
diet /'daɪət/ n	برنامه غذایی روزانه، رژیم غذایی، غذای روزمره
disagree /,dɪsə'ɡri:/ v	مخالفت کردن، مخالف بودن = با هم اختلاف داشتن
dish /dɪʃ/ n	دیس، بشقاب، گود، ظرف = غذا
dislike /dɪs'laɪk/ v	دوست نداشتن، بد آمدن از
disorder /dɪs'ɔ:rdər/ n	بی نظمی، به هم ریختگی = بیماری، اختلال
education /,edʒu'keɪʃn/ n	آموزش = تحصیل، تحصیلات
effective /ɪ'fektɪv/ adj	مؤثر = نتیجه بخش = چشم گیر
emergency /ɪ'mɜ:rdʒənsɪ/ n	وضع اضطراری = [قبل از اسم] اضطراری
emotion /ɪ'mouʃn/ n	عاطفه، احساس، احساسات = [روان شناسی] هیجان
emotional /ɪ'mouʃənl/ adj	عاطفی، احساساتی = پراحساس
enjoy /ɪn'dʒɔɪ/ v	لذت بردن از = برخوردار بودن از
event /ɪ'vent/ n	رویداد، حادثه، اتفاق = مسابقه
excellent /'eksələnt/ adj	عالی، فوق العاده، درجه یک
exciting /ɪk'saɪtɪŋ/ adj	هیجان انگیز، مهیج
forbidden /fər'bɪdn/ adj	ممنوع، قدغن، غیر مجاز
for sure	مطمئن، به طور یقین

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- frequency /'fri:kwənsi/ *n*..... تکرار = وفور، فراوانی
- fully /'fʊli/ *adv*..... کاملاً
- function /'fʌŋkʃn/ *n*..... کار، وظیفه، نقش = کارکرد
- gain weight..... چاق شدن
- general /'dʒenrəl/ *adj*..... عمومی = کلی
- get away..... فرار کردن = دور شدن
- get up..... بلند شدن = برخاستن
- goal /gəʊl/ *n*..... هدف = [فوتبال و غیره] گل یا دروازه
- habit /'hæbɪt/ *n*..... عادت
- hang out..... گشتن، چرخیدن، پرسه زدن
- harmful /'hɑ:rmfl/ *adj*..... مضر
- health /helθ/ *n*..... سلامت، تندرستی = وضع جسمانی = بهداشت
- heart attack /'hɑ:t ətæk/ *n*..... حمله قلبی
- heartbeat /'hɑ:rtbi:t/ *n*..... ضربان قلب
- hike /haɪk/ *n, v*..... پیاده روی = پیاده روی کردن
- hobby /'hɑ:bi/ *n*..... سرگرمی
- homeless /'houmləs/ *adj*..... بی خانه = بی خانمان، آواره
- however /haʊ'evər/ *adv*..... هر چند = با وجود این = هر چه قدر
- hurry up..... عجله کردن
- identify /aɪ'dentɪfaɪ/ *v*..... شناختن، تشخیص دادن =
- شناسایی کردن، تعیین هویت کردن
- impossible /ɪm'pɔ:səbl/ *adj*..... غیر ممکن
- improve /ɪm'pru:v/ *v*..... بهبود یافتن، بهتر شدن، بهبود بخشیدن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



incomplete /ˌɪnkəm'pli:t/ *adj*..... ناقص « ناتمام

incorrect /ˌɪnkə'rekt/ *adj*..... غلط، نادرست

influence /'ɪnfluəns/ *n, v*..... نفوذ، تأثیر، اثر

تحت تأثیر قرار دادن، اثر گذاشتن روی

invitation /ˌɪnvɪ'teɪʃn/ *n*..... دعوت « دعوت نامه « کارت دعوت

jog /dʒɑ:g/ *n, v*..... دوی آهسته « آهسته دویدن

keep on ادامه دادن « ادامه یافتن

key /ki:/ *n, adj*..... کلید « کلیدی، مهم

laughter /'læftər/ *n*..... خنده « صدای خنده

lifestyle /'laɪfstɑɪl/ *n*..... سبک زندگی، شیوه زندگی

look after مواظبت کردن از « رسیدگی کردن به

measure /'meʒər/ *v*..... اندازه گرفتن « (اندازه) داشتن

medical /'medɪkl/ *adj*..... پزشکی

member /'membər/ *n*..... عضو

middle /'mɪdl/ *n*..... وسط، میان، اواسط

mission /'mɪʃn/ *n*..... مأموریت « [نظامی] پرواز، سفر فضایی

nope /nəʊp/ *intj*..... نه، نچ

notice /'nəʊtɪs/ *n*..... آگهی، اعلان « تابلو، علامت

physical /'fɪzɪkl/ *adj*..... بدنی، جسمی « مادی « واقعی « فیزیکی

physically /'fɪzɪkli/ *adv*..... از لحاظ جسمی « از لحاظ ظاهر

predict /prɪ'dɪkt/ *v*..... پیش بینی کردن « پیشگویی کردن

prepare /prɪ'per/ *v*..... آماده کردن « آماده شدن

prevent /prɪ'vent/ *v*..... جلوگیری کردن از، نگذاشتن « پیشگیری کردن از

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

produce /prə'du:s/ *v* * تولید کردن، ساختن * ایجاد کردن، باعث شدن *

[فیلم و مانند آن] تهیه کردن

properly /'prə:pərlɪ/ *adv* درست * به طور مناسبی

rarely /'rerli/ *adv* به ندرت، گه گاه

reality /ri'æləti/ *n* واقعیت * حقیقت

reason /'ri:zn/ *n* دلیل * علت * عقل، شعور

recent /'ri:snt/ *adj* اخیر * تازه، جدید

recreational /,rekri'eɪʃnəl/ *adj* تفریحی

regular /'regjələr/ *adj* مرتب، منظم، با قاعده * عادی، معمولی

relationship /rɪ'leɪʃnʃɪp/ *n* ربط، رابطه، ارتباط * نسبت، خویشی

relative /'relatɪv/ *n* خویشاوند

replay /'ri:pleɪ/ *v* [مسابقه] تکرار کردن *

[فیلم و موسیقی] دوباره گذاشتن، دوباره پخش کردن

rethink /,ri:'θɪŋk/ *v* (rethought, rethought) تجدیدنظر کردن،

دوباره بررسی کردن

retire /rɪ'taɪər/ *v* بازنشسته شدن * بازنشسته کردن

risk /rɪsk/ *n, v* خطر، احتمال خطر * ریسک کردن،

به خطر انداختن، خطر (چیزی را) پذیرفتن

rush /rʌʃ/ *n, v* عجله، هجوم، شلوغی * عجله کردن،

با عجله رفتن / آمدن، هجوم بردن

sail /seɪl/ *v* با کشتی رفتن * قایق رانی کردن

scientific /,saɪən'tɪfɪk/ *adj* علمی * فنی، ماهرانه

seem /si:m/ *linking verb* به نظر آمدن، به نظر رسیدن

serious /'sɪəriəs/ *adj* جدی * مهم، دشوار

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



serving /'sɜ:rvɪŋ/ n	غذا [پُرس = علم تغذیه] واحد
situation /,sɪtʃu'eɪʃn/ n	وضع، وضعیت، حالت = شرایط = موقعیت
skim /skɪm/ v	نگاهی اجمالی انداختن به، ورق زدن، تورق کردن
social /'səʊʃl/ adj	اجتماعی = معاشرتی
sportsperson /'spɔ:rtspɜ:rsn/ n	ورزشکار
stage /steɪdʒ/ n	مرحله = صحنه
take away	(چیزی را از کسی) گرفتن = منها کردن = سلب کردن
take part	شرکت کردن
taste /teɪst/ n, v	سلیقه، ذوق = چشایی، طعم، مزه = چشیدن، مزه داشتن
title /'taɪtl/ n	عنوان = لقب
topic /'tɒ:pɪk/ n	موضوع = مبحث
try /traɪ/ v	سعی کردن = امتحان کردن
turn around/round	برگشتن = دور زدن = مسیر (خود) را تغییر دادن
unhealthy /ʌn'helθi/ adj	ناسالم = مُضرّ، غیربهداشتی = ناخوش، بیمار
unimportant /ʌnɪm'pɔ:rtnt/ adj	کم اهمیت، بی اهمیت
unsafe /ʌn'seɪf/ adj	خطرناک، ناامن، نامطمئن = در خطر، ناایمن
watch out	مراقب بودن، مواظب بودن
worry /'wɜ:ri/ n, v	نگرانی = نگران بودن = نگران کردن
you win	خیلی خوب، قبول، باشه

واژگان کتاب کار درس دوم یازدهم

addict /'ædɪkt/ n	[شخص] معتاد
ahead /ə'hed/ adv	پیش، جلو = پیشاپیش = از قبل = پیش رو
appropriate /ə'prəʊpɪət/ adj	مناسب

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- as well هم، نیز
- avoid /ə'vɔɪd/ v پرهیز کردن از، اجتناب کردن از * جلوگیری کردن از
- depression /dɪ'preʃn/ n افسردگی
- device /dɪ'vaɪs/ n ابزار، وسیله، دستگاه
- enable /ɪ'neɪbl/ v قادر ساختن، امکان دادن به
- flat /flæt/ adj مسطح، هموار، صاف * [لاستیک] پنچر
- groceries /'ɡrouʃəri:z/ n خواربار
- harm /hɑ:rm/ n, v آسیب، زیان * آسیب رساندن به، صدمه زدن به
- impatient /ɪm'peɪʃnt/ adj ناشکیبا * کم طاقت * بی صبرانه
- indirect /,ɪndə'rekt/ adj غیر مستقیم * کج
- kind /kaɪnd/ n نوع، جور
- limit /'lɪmɪt/ n, v حد، مرز، محدودیت، محدوده * محدود کردن
- look out! [در خطاب] بپا! مواظب باش!
- mind /maɪnd/ v اهمیت دادن، توجه کردن * مواظب بودن * ناراحت شدن
- mineral /'mɪnərəl/ n, adj ماده معدنی * معدنی
- miracle /'mɪrəkl/ n معجزه
- nervous /'nɜ:rvəs/ adj نگران، مضطرب، ترسیده * عصبی * [مربوط به] اعصاب
- particular /pə'tɪkjələr/ adj خاص، به خصوص * دقیق
- press /pres/ v فشار دادن * اتو کردن
- proportion /prə'pɔ:ʃn/ n نسبت * تناسب * سهم، قسمت، بخش
- redo /,ri:'du: / v (redid, redone) دوباره انجام دادن
- redouble /rɪ'dʌbl/ v [دو برابر] افزایش دادن، مضاعف کردن
- shut /ʃʌt/ v (shut, shut) بستن * بسته شدن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



socialize /'səʊʃəlaɪz/ v	معاشرت کردن، آشناسدن، با هم دیدار کردن
specialist /'speʃəlɪst/ n	متخصص
spend /spend/ v (spent, spent)	خرج کردن = صرف کردن = گذراندن
thought /θɔ:t/ n	فکر = تفکر
type /taɪp/ n	نوع، گونه
vacuum cleaner /'vækjuəm kli:nər/ n	جارو برقی
various /'veriəs/ adj	گوناگون، متنوع = متفاوت، مختلف
wellness /'welnəs/ n	سلامت = بهزیستی، بهداشت
worthy /'wɜ:θi/ adj	درخور، سزاوار، لایق، شایسته

واژگان درس سوم یازدهم

achieve /ə'tʃi:v/ v	به دست آوردن، رسیدن به = موفق شدن
agree /ə'gri:/ v	موافقت کردن = موافق بودن
amazed /ə'meɪzd/ adj	متعجب، شگفت زده، حیرت زده
amused /ə'mju:zd/ adj	سرگرم = به خنده افتاده = حاکی از خرسندی
appreciate /ə'pri:ʃiət/ v	قدر (چیزی را) دانستن = قدردانی کردن از = درک کردن
art /ɑ:rt/ n	هنر
artistic /ɑ:r'tɪstɪk/ adj	هنری = هنرمندانه
artwork /'ɑ:rtwɜ:rk/ n	اثر هنری = [کتاب، مجله و مانند آن] طرح، تصویر، عکس
at least	حداقل
attempt /ə'tempt/ n, v	سعی، تلاش = سعی کردن، اقدام کردن به
beauty /'bju:ti/ n	زیبایی = (شخص یا چیز) زیبا
bored /bɔ:rd/ adj	خسته، کسل، بی حوصله

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- business /'biznəs/ *n* شغل، کار، کسب و کار، دادوستد = موضوع، مسئله
 calligraphy /kə'lɪgrəfi/ *n* خوش نویسی، خطاطی
 carpet /'kɑ:rpɪt/ *n* فرش، قالی = موکت
 catch /kætʃ/ *v* (caught, caught) گرفتن = دستگیر کردن = رسیدن به
 charity /'tʃærəti/ *n* خیریه = مؤسسه خیریه = صدقه، کمک
 cheerful /'tʃɪrfl/ *adj* شاد، سر حال = شادی آفرین
 collection /kə'lekʃn/ *n* مجموعه، کلکسیون = جمع آوری
 confused /kən'fju:zd/ *adj* آشفته = گیج، سردرگم
 craft /kræft/ *n* صنعت، حرفه، فن = صنایع دستی
 creative /kri'eɪtɪv/ *adj* خلاق، سازنده = بدیع
 custom /'kʌstəm/ *n* رسم، سنت، عُرْف = عادت
 decorative /'dekəreɪtɪv/ *adj* تزئینی، زینتی
 depend (on) /dɪ'pend/ *v* وابسته بودن (به)، متکی بودن (به) = بستگی داشتن (به) = روی (کسی یا چیزی) حساب کردن
 discount /'dɪskaʊnt/ *n*, /dɪs'kaʊnt/ *v* تخفیف = تخفیف دادن
 diversity /daɪ'vɜ:rsəti/ *n* تنوع، گوناگونی = اختلاف، تفاوت
 draw /drɔ:/ *v* (drew, drawn) کشیدن = رسم کردن = بیرون کشیدن
 earn /ɜ:rn/ *v* درآمد داشتن = به دست آوردن، کسب کردن
 economy /ɪ'kɑ:nəmi/ *n* اقتصاد = صرفه جویی
 excited /ɪk'saɪtɪd/ *adj* هیجان زده، ذوق زده = تحریک شده، برانگیخته
 expect /ɪk'spekt/ *v* انتظار داشتن = منتظر (کسی یا چیزی) بودن
 توقع (چیزی را) داشتن
 fall /fɔ:l/ *v* (fell, fallen) افتادن = زمین خوردن = سقوط کردن = کم شدن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



- feeling /'fi:liŋ/ *n* حس = احساس
- fingerprint /'fɪŋɡəprɪnt/ *n* [معمولاً به صورت جمع] اثر انگشت = انگشت‌نگاری
- for instance برای مثال، به عنوان مثال
- former /'fɔ:rmə/ *adj* سابق، قدیمی = گذشته
- fortunate /'fɔ:rtʃənət/ *adj* خوش‌شانس، خوشبخت = خوب، مساعد
- frightened /'fraɪtnd/ *adj* وحشت‌زده، ترسیده
- get along کنار آمدن، جور بودن
- handicraft /'hændɪkræft/ *n* صنایع دستی
- hand-made /,hænd'meɪd/ *adj* دست‌ساز، دست‌دوز، دست‌باف، کار دست
- hard-working /,hɑ:rd 'wɜ:rkɪŋ/ *adj* سخت‌کوش، پُرکار، جدی
- have to (had to, had to) باید، مجبور بودن
- homeland /'houmlænd/ *n* وطن، میهن، سرزمین آبا و اجدادی
- humankind /,hju:mən'kaɪnd/ *n* نوع بشر، انسان
- identify /aɪ'dentɪfaɪ/ *v* شناختن، تشخیص دادن = شناسایی کردن، تعیین هویت کردن
- imagination /ɪ,mædʒɪ'neɪʃn/ *n* قدرت تخیل = تخیل، خیال، تصور
- including /ɪn'klu:dɪŋ/ *prep* از جمله = شامل
- income /'ɪnkʌm/ *n* درآمد
- introduce /,ɪntrə'du:s/ *v* معرفی کردن = ارائه دادن، عرضه کردن
- item /'aɪtəm/ *n* قلم، فقره، رقم، چیز
- look for دنبال (کسی یا چیزی) گشتن / بودن
- lovely /'lʌvli/ *adj* زیبا، قشنگ = خوشایند = خوب، عالی = دوست‌داشتنی
- lucky /'lʌki/ *adj* خوش‌بخت، خوش‌شانس = شانس

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



material /mə'tɪriəl/	n	 ماده • جنس • پارچه • اطلاعات
metal /'metl/	n	 فلز • [قبل از اسم] فلزی
moral /'ma:rəl/	adj	 اخلاقی • وجدانی
name /neɪm/	v	 اسم گذاشتن، نامیدن • نام بردن، ذکر کردن
nation /'neɪʃn/	n	 ملت • کشور
nearby /nɪr'baɪ/	adj, adv	 نزدیک • در همین نزدیکی، همین دور و بر
opposite /'a:pəzət/	n, adj	 متضاد • مخالف، ضدّ، عکس، برعکس
		روبرو، مقابل
pack /pæk/	v	 بستن، بسته بندی کردن • وسایل (خود را) جمع کردن
painting /'peɪntɪŋ/	n	 نقاشی • تابلوی نقاشی
pleasure /'pleʒər/	n	 خوشی، لذت • تفریح • دلخوشی
pottery /'pɑ:təri/	n	 سفال، ظروف سفالی • سفالگری
practice /præktɪs/	v	 تمرین کردن • عمل کردن (به)، به کار بستن
		(به یک حرفه) مشغول بودن
prize /praɪz/	n	 جایزه • پاداش
produce /prə'du:s/	v	 تولید کردن • ایجاد کردن
product /'prɑ:dʌkt/	n	 تولید، تولیدات • محصول، کالا • نتیجه، حاصل
promise /'prɑ:mɪs/	n, v	 قول، وعده • قول دادن، وعده دادن
proud /praʊd/	adj	 متکبر، سرفراز، سربلند • مغرور، بلندنظر
		متکبر، خودخواه • غرور آفرین، شکوه مند
recognize /'rekəɡnaɪz/	v	 شناختن • به رسمیت شناختن • تصدیق کردن، قبول داشتن
refer /rɪ'fɜ:r/	v	 اشاره کردن • ارجاع دادن • مراجعه کردن
reference /'refrəns/	n	 مرجع • ارجاع • اشاره

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



reflect /rɪ'flekt/ *v* نشان دادن، نشان دهنده (چیزی) بودن *

منعکس کردن، منعکس شدن * فکر کردن، اندیشیدن

result /rɪ'zʌlt/ *n* نتیجه * ثمره، حاصل

rich /rɪtʃ/ *adj* غنی، پُربار * ثروتمند

rise /raɪz/ *v* (rose, risen) بلندشدن، برخاستن * بالا آمدن، بالارفتن * طلوع کردن

rug /rʌg/ *n* فرش * قالیچه * پتوی کوچک

run /rʌn/ *v* (ran, run) دویدن * اداره کردن

satisfied /'sætɪsfaid/ *adj* راضی، خشنود * رضایت‌مندانه

shocked /ʃa:kt/ *adj* حیرت‌زده، بهت‌زده، شوکه

silk /sɪlk/ *n* ابریشم * (قبل از اسم) ابریشمی

skillful /'skɪlfʊl/ *adj* ماهر * ماهرانه

sociable /'səʊfəbl/ *adj* اجتماعی، معاشرتی * خونگرم، زودآشنا *

گرم، باحال، پرشور

soft /sɔ:ft/ *adj* نرم * شُل * لطیف * ملایم، آرام

souvenir /,su:və'nɪr/ *n* یادگاری * سوغات

special /'speʃl/ *adj* مخصوص، خاص * استثنایی

surprised /sər'praɪzd/ *adj* شگفت‌زده، متعجب

take note of توجه کردن به

take notes یادداشت برداشتن

tile /taɪl/ *n* کاشی * کفپوش

to death بی‌نهایت، فوق‌العاده

to tell the truth راستش را بخواهی

totally /'təʊtəli/ *adv* کاملاً، به کلی

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- touching /'tʌtʃɪŋ/ *adj* متأثر کننده، تأثر انگیز، تکان دهنده
- traditional /trə'dɪʃənl/ *adj* سنتی = مرسوم = قدیمی، کهن
- uncertain /ʌn'sɜ:rtən/ *adj* نامطمئن، مردد = نامعلوم، مبهم
- unique /ju'ni:k/ *adj* منحصر به فرد، تک، یگانه = بی نظیر
- value /'vælju:/ *v* ارزش قائل شدن برای = قیمت گذاری کردن
- vast /væst/ *adj* پهناور، وسیع = کلان، عظیم = [جمعیت و مانند آن] زیاد، کثیر
- weave /wi:v/ *v* (weaved or wove, weaved or woven) بافتن، بافندگی کردن = [داستان و مانند آن] ساختن، درست کردن
- well done! آفرین! بارک الله! مرحبا!
- well-known /,wel 'nəʊn/ *adj* سرشناس، معروف = شناخته شده، آشکار
- what for? چرا؟ برای چی؟
- whenever /wen'evər/ *conj* هر وقت (که)
- workshop /'wɜ:rkʃa:p/ *n* کارگاه
- worried /'wɜ:rid/ *adj* نگران، مضطرب
- yeah /jeə/ *adv* آره، آهان

واژگان کتاب کار درس سوم یازدهم

- accept /æk'sept/ *v* پذیرفتن، قبول کردن
- advise /əd'vaɪz/ *v* توصیه کردن، سفارش کردن = نصیحت کردن
- artifact /'ɑ:rtɪfækt/ *n* [اثر باستانی] مصنوع، شیء دست ساز
- attitude /'ætɪtʊ:d/ *n* نگرش، طرز فکر = برخورد، رفتار
- begin /bɪ'ɡɪn/ *v* (began, begun) شروع کردن = شروع شدن
- behavior /bɪ'heɪvɪər/ *n* رفتار

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

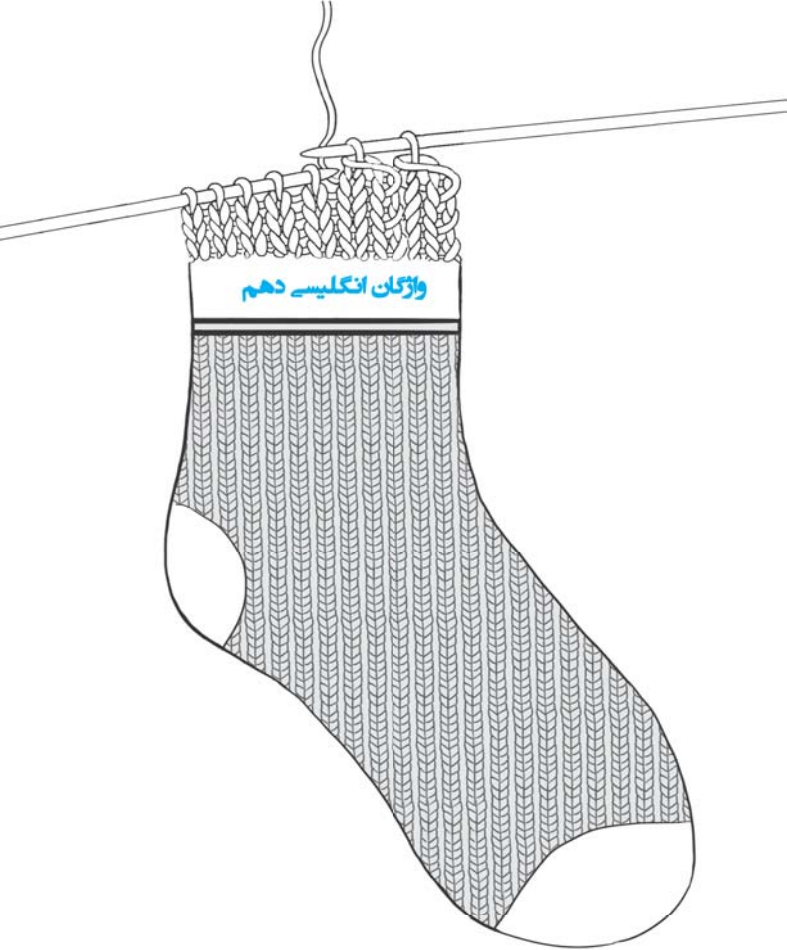


- bow** /bau/ *v* تعظیم کردن، خم شدن = خم کردن
- combination** /,ka:mbi'neiʃn/ *n* ترکیب = مجموعه = تلفیق
- different from/to** متفاوت با
- element** /'elɪmənt/ *n* عامل = عنصر
- essay** /'eseɪ/ *n* مقاله = انشا
- face** /feɪs/ *v* روبه‌رو شدن با = رو کردن به = مقابل (کسی یا چیزی) بودن
- greet** /gri:t/ *v* سلام کردن به = ادای احترام کردن به = خوش آمد گفتن به = استقبال کردن از
- hug** /hʌg/ *n, v* آغوش، بغل = بغل کردن، در آغوش گرفتن
- include** /ɪn'klu:d/ *v* در بر داشتن، شامل بودن = گنجاندن، اضافه کردن
- interest** /'ɪntrəst/ *v* علاقه‌مند کردن، توجه (کسی را به چیزی) جلب کردن
- lend** /lend/ *v* (*lent, lent*) قرض دادن، وام دادن = در اختیار (کسی) قرار دادن
- miss** /mɪs/ *v* [قطار و مانند آن] جماندن از، نرسیدن به = از دست دادن = دلتنگ شدن برای
- press palms** [سلام و ادای احترام] قرار دادن کف دست‌ها به روی هم
- public transportation** /,pʌblɪk 'træns'pɔ:t'eɪʃn/ *n* حمل‌ونقل عمومی
- وسایل حمل‌ونقل عمومی
- respectful** /rɪ'spektfl/ *adj* مؤدب، باادب = مؤدبانه، محترمانه
- shake hands** با هم دست دادن
- share** /ʃer/ *v* تقسیم کردن، قسمت کردن = شریکی استفاده کردن از، شریک بودن = به اشتراک گذاشتن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

Madre **www.3gaam.com**

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



واژات دوز اول دهم

alive /ə'laɪv/ adj	زنده
amazing /ə'meɪzɪŋ/ adj	حیرت انگیز = فوق العاده
anymore /eni 'mɔːr/ adv	دیگر، از این به بعد
boring /'bɔːrɪŋ/ adj	خسته کننده، کسل کننده
cut down	قطع کردن = کم کردن
danger /'deɪndʒər/ n	خطر
destroy /dɪ'strɔɪ/ v	ویران کردن = نابود کردن
die out	منقرض شدن
earth /ɜːrθ/ n	زمین = خاک = خشکی
endangered /ɪn'deɪndʒəd/ adj	در معرض خطر
especially /ɪ'speʃəli/ adv	مخصوصاً
for example	برای مثال
forest /'fɔːrɪst/ n	جنگل
future /'fjuːtʃər/ n	آینده
hear /hɪr/ v (heard, heard)	شنیدن
hope /haʊp/ n, v	امید، امیدواری = امیدداشتن، امیدوار بودن
hopeful /'haʊpfəl/ adj	امیدوار = امیدوار کننده
hopefully /'haʊpfəli/ adv	امیدوارانه = امیدوارم، به امید خدا
human /'hjuːmən/ n	انسان
hunt /'hʌnt/ v	شکار کردن

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



hunter	/ˈhʌntər/	n		شکارچی
hurt	/hɜːrt/	v (hurt, hurt)		آسیب رساندن به = درد کردن
idea	/aɪˈdiːə/	n		فکر = تصور = نظر، عقیده
in this way				به این ترتیب
increase	/ɪnˈkriːs/	v		زیاد شدن = زیاد کردن
injure	/ˈɪndʒər/	v		مجروح کردن، آسیب رساندن به
instead	/ɪnˈsted/	adv		در عوض، به جایش
interested	/ˈɪntrəstɪd/	adj		علاقه مند
lake	/leɪk/	n		دریاچه
living thing				موجود زنده
lose	/luːz/	v (lost, lost)		گم کردن، از دست دادن = باختن
low	/ləʊ/	adj		کوتاه = کم عمق = پایین = کم
natural	/ˈnætʃrəl/	adj		طبیعی
nature	/ˈneɪtʃər/	n		طبیعت = ذات = ماهیت
nowadays	/ˈnaʊədeɪz/	adv		امروزه، این روزها
pain	/peɪn/	n		درد
pay attention to				توجه کردن به
plain	/pleɪn/	n		دشت
plant	/plænt/	n		گیاه
protect	/prəˈtekt/	v		محافظت کردن از = دفاع کردن از
put out				[آتش، سیگار و ...] خاموش کردن



اخیراً / recently / 'ri:sntli/ *adv*
 ایمن، در امان = سالم = بی خطر = امن / safe / seɪf/ *adj*
 نجات دادن = پس انداز کردن = صرفه جویی کردن / save / seɪv/ *v*
 مراقبت کردن از = رسیدگی کردن به، پرداختن به / take care of/

واژگان کتاب کار درس اول دهم

متوسط = معمولی / average / 'ævərɪdʒ/ *adj*
 آوردن / bring / brɪŋ/ *v* (brought, brought)
 تبدیل کردن به، تغییر دادن به / change into
 مورد توجه قرار دادن = در نظر گرفتن، به حساب آوردن / consider / kən'sɪdər/ *v*
 مفید = کمک کننده، دلسوز / helpful / 'helpfl/ *adj*
 اطلاعات / information / ,ɪnfər'meɪʃn/ *n*
 کشتن / kill / kɪl/ *v*
 رفتن = ترک کردن = گذاشتن = جا گذاشتن / leave / li:v/ *v* (left, left)
 ملی / national / 'næʃnəl/ *adj*
 [زمان] فاصله، طول، دوره / span / spæn/ *n*
 داوطلب = دواطلبانه / voluntary / 'vɔ:ləntəri/ *adj*
 عالی، فوق العاده = عجیب، شگفت آور / wonderful / 'wʌndərfəl/ *adj*

واژگان درس دوم دهم

خارج از کشور، خارج / abroad / ə'brɔ:d/ *adv*
 واقعاً، عملاً = در واقع / actually / 'æktʃuəli/ *adv*
 علیه / against / ə'geɪnst/ *prep*

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



alike /ə'laɪk/ <i>adj</i>	شبهه • یکسان
blood /blʌd/ <i>n</i>	خون
brave /breɪv/ <i>adj</i>	شجاع • شجاعانه
carry /'kæri/ <i>v</i>	حمل کردن، بردن • منتقل کردن
cell /sel/ <i>n</i>	سلول
clear /klaɪr/ <i>adj, v</i>	شفاف؛ صاف؛ پاک؛ واضح • پاک کردن
collect /kə'lekt/ <i>v</i>	آوردن؛ وصول کردن • جمع کردن، جمع آوری کردن؛ جمع شدن، گرد آمدن
compare /kəm'per/ <i>v</i>	مقایسه کردن • تشبیه کردن • قابل مقایسه بودن
creation /kri'eɪʃn/ <i>n</i>	آفرینش، خلقت، ایجاد • مخلوقات • ابتکار، نوآوری، ابداع
cross /krɒs/ <i>v</i>	عبور کردن از، رد شدن از • (همدیگر را) قطع کردن
defend /dɪ'fend/ <i>v</i>	دفاع کردن از • حفاظت کردن از
delicious /dɪ'lɪʃəs/ <i>adj</i>	خوشمزه، لذیذ
describe /dɪ'skraɪb/ <i>v</i>	توصیف کردن • شرح دادن، تعریف کردن
do exercise	ورزش کردن
donate /'daʊneɪt/ <i>v</i>	اهدا کردن
drop /dra:p/ <i>n, v</i>	قطره، چکه، ذره • افتادن • انداختن
extra /'ekstrə/ <i>adj, adv</i>	اضافی، اضافه، دیگر هم • فوق العاده، بیش از حد
fact /fækt/ <i>n</i>	واقعیت، حقیقت، امر مسلم
far /fɑ:r/ <i>adj, adv</i>	دور، دورست • خیلی، بسیار، زیاد
fatly /'fæti/ <i>adj</i>	چرب

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



gift /gift/ n	هدیه • استعداد
healthy /'helθi/ adj	سالم • سر حال • مفید، مناسب
heart /hɑ:t/ n	قلب
interest /'intrəst/ n, v	علاقه؛ کشش؛ نفع • علاقه‌مند کردن، توجه (کسی را به چیزی) جلب کردن
interesting /'intrəstɪŋ/ adj	جالب، گیرا
laugh /læf/ n, v	خنده • خندیدن
light /laɪt/ v (lit or lighted, lit or lighted)	روشن کردن • روشن شدن
liquid /'lɪkwɪd/ n, adj	مایع
material /mə'tɪriəl/ n	ماده • جنس • اطلاعات
microbe /'maɪkrəʊb/ n	میکروب، موجود ذره‌بینی
moon /mu:n/ n	ماه • قمر
nationality /,næʃə'næləti/ n	ملیت
near /nɪr/ adj, adv, prep	نزدیک • نزدیک • نزدیک به
neat /ni:t/ adj	منظم، مرتب • تمیز • قشنگ • عالی
observatory /əb'zɜ:vətɔ:ri/ n	رصدخانه
of course	البته؛ البته که • مسلماً، حتماً
orbit /'ɔ:rbɪt/ n, v	مدار • در مدار حرکت کردن، دورزدن
organ /'ɔ:rgən/ n	اندام، عضو
planet /'plænɪt/ n	سیاره • کره زمین
power /'paʊər/ n	قدرت، توان • نیرو، انرژی، برق
powerful /'paʊəfl/ adj	قوی، قدرتمند
pump /pʌmp/ v	تلمب • کردن • آفتاب زدن • پمپ

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

quality /'kwa:ləti/ n	کیفیت = ویژگی
ring /rɪŋ/ n	حلقه = انگشتر = دایره
rocky /'rɑ:ki/ adj	سنگی = سنگلاخ
sign /sain/ n	علامت، نشانه = تابلو = آگهی، اعلان
soldier /'souldʒər/ n	سرباز
strange /streɪndʒ/ adj	عجیب، غیر عادی = نا آشنا
suitable /'su:təbl/ adj	مناسب
sure /ʃʊr/ adj	مطمئن = قطعی
thousand /'θauznd/ n	هزار
ugly /'ʌgli/ adj	زشت = ناخوشایند
wonder /'wʌndər/ n	بهت، شگفتی = جای تعجب = [به صورت جمع] عجایب
wonderful /'wʌndərfl/ adj	عالی، فوق العاده = عجیب، شگفت آور
wooden /'wʊdn/ adj	چوبی

واژگان کتاب کار درس دوم دهم

among /ə'mʌŋ/ prep	(در) بین = از جمله
area /'eriə/ n	منطقه، ناحیه = قسمت، بخش
attack /ə'tæk/ n, v	حمله = حمله کردن (به)
body /'ba:di/ n	بدن = جسم، جرم = توده
careless /'kerləs/ adj	بی احتیاط = بی توجه
close /kloʊs/ adj, adv	نزدیک = صمیمی = دقیق
definition /,defɪ'nɪʃn/ n	تعریف = شرح = [نور و صدا] وضوح
disease /di'zi:z/ n	بیماری

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



- fight /faɪt/ *n, v (fought, fought)* جنگ، مبارزه، دعوا * جنگیدن (با)، دعوا کردن، مبارزه کردن
- fill in پُر کردن، تکمیل کردن
- in fact در واقع، در حقیقت
- land /lænd/ *n* زمین * خشکی * سرزمین
- look /lʊk/ *linking verb* به نظر آمدن
- on one's own تنها، تک و تنها * به تنهایی
- round /raʊnd/ *adj* گرد * کروی
- sick /sɪk/ *adj* بیمار، ناخوش
- still /stɪl/ *adv* هنوز * با وجود این
- worry /'wɜ:ri/ *n, v* نگرانی * نگران کردن؛ نگران بودن

واژگان درس سوم دهم

- action /'ækʃn/ *n* کار، عمل، اقدام * فعالیت * کنش
- at first اول، در ابتدا، در آغاز
- attend /ə'tend/ *v* حضور یافتن (در)، شرکت کردن (در)، رفتن (به) * مراقبت کردن، رسیدگی کردن * دقت کردن، توجه کردن
- be after sb/sth به دنبال کسی یا چیزی بودن
- belief /br'i:li:f/ *n* اعتقاد، باور * تصور، خیال، عقیده * اعتماد، اطمینان
- believe /br'i:li:v/ *v* باور کردن، اعتقاد داشتن * اعتماد داشتن، تصور کردن
- Believe me! باور کن [راست می‌گویم]!
- bulb /bʌlb/ *n (= light bulb)* لامپ

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

cool /ku:l/ <i>adj, intj</i>	عالی، محشر، معرکه، باحال
cradle /'kreɪdl/ <i>n</i>	گهواره = مهد، خاستگاه
develop /dɪ'veləp/ <i>v</i>	رشد کردن، گسترش یافتن = توسعه دادن، پرورش دادن
	به وجود آمدن، ساختن = به وجود آوردن = [بیماری] دچار شدن به، گرفتن
emphasis /'emfəsɪs/ <i>n</i>	تأکید = [زبان شناسی] تکیه
energetic /,enər'dʒetɪk/ <i>adj</i>	فعال، پرانرژی، نیرومند، پر قدرت، پرتحرک
experiment /ɪk'sperɪmənt/ <i>n, v</i>	آزمایش = آزمایش کردن؛ آزمودن
express /ɪk'spres/ <i>v</i>	بیان کردن، اظهار کردن، ابراز کردن =
	نشان دادن، علنی کردن، ظاهر کردن
famous /'feɪməs/ <i>adj</i>	مشهور
feel weak	احساس ضعف کردن؛ ضعیف بودن
firefighter /'faɪəfaɪtər/ <i>n</i>	آتش نشان، مأمور آتش نشانی
gain /geɪn/ <i>n, v</i>	سود، نفع؛ افزایش = به دست آوردن، کسب کردن؛ افزایش یافتن
get around	[خبر، بیماری و مانند آن] پخش شدن، شایع شدن
give up.....	رها کردن = دست کشیدن از = [عادت] ترک کردن، کنار گذاشتن
go out	[چراغ یا آتش] خاموش شدن؛ [برق] رفتن، قطع شدن
grave /greɪv/ <i>n</i>	گور، قبر
grow up	بزرگ شدن
hit /hɪt/ <i>n, v (hit, hit)</i>	ضربه، برخورد = زدن، ضربه زدن، خوردن به
invent /ɪn'vent/ <i>v</i>	اختراع کردن، ابداع کردن = از خود در آوردن
invention /ɪn'venʃn/ <i>n</i>	اختراع، ابداع، خلاقیت = جعل، کذب، دروغ
inventor /ɪn'ventər/ <i>n</i>	مخترع، ابداع کننده

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



jump /dʒʌmp/ n, v	پریدن
knowledge /'nɑ:lɪdʒ/ n	دانش، شناخت = اطلاع، آگاهی
laboratory /'læbrətɔ:ri/ n, adj	آزمایشگاه = آزمایشگاهی
light /laɪt/ n	نور، روشنایی = چراغ
lose interest in	علاقه خود را (به چیزی یا کسی) از دست دادن
make noise	سروصدا کردن
medicine /'medɪsn/ n	دارو، دوا = پزشکی، طب، طبابت
narrate /nə'reɪt/ v	نقل کردن، روایت کردن، تعریف کردن
pain /peɪn/ n	درد
pass away	فوت کردن، از دنیا رفتن
patient /'peɪfnt/ n, adj	بیمار = صبور؛ صبورانه
publish /'pʌblɪʃ/ v	منتشر کردن = چاپ کردن
put aside	کنار گذاشتن
put out	[آتش، چراغ، سیگار و ...] خاموش کردن
quit /kwɪt/ v (quit, quit)	ترک کردن، کنار گذاشتن = دست کشیدن از
recite /rɪ'saɪt/ v	از حفظ خواندن = درس جواب دادن = (با صدای بلند) گفتن
remember /rɪ'membə/ v	به یاد آوردن = به یاد داشتن
research /rɪ'sɜ:rtʃ/ n, v	تحقیق، پژوهش = تحقیق کردن؛ بررسی کردن
researcher /rɪ'sɜ:rtʃə/ n	محقق، پژوهشگر
sadly /'sædli/ adv	متأسفانه = با اندوه = به نحو اسف انگیزی
scientist /'saɪəntɪst/ n	دانشمند

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

seek /si:k/ v (sought, sought) دنبال (چیزی) گشتن،

جست و جو کردن = سعی کردن

solve /sɒlv/ v حل کردن

state /steɪt/ n وضع، حالت

success /sək'ses/ n موفقیت = شخص موفق؛ رویداد موفقیت آمیز

successful /sək'sesfl/ adj موفق = موفقیت آمیز

suddenly /'sʌdnli/ adv ناگهان، یک دفعه

thousands of هزاران = تعداد بسیار زیادی

translation /træns'leɪʃn/ n ترجمه

translator /træns'leɪtər/ n مترجم

try /traɪ/ v سعی کردن = امتحان کردن

unfortunately /ʌn'fɔ:rtʃənətli/ adv متأسفانه

value /'vælju:/ n ارزش = قیمت

واژگان کتاب کار درس سوم دهم

alone /ə'loun/ adj, adv تنها = به تنهایی

ashamed /ə'ʃeɪmd/ adj شرمنده، خجالت زده

behave /br'heɪv/ v رفتار کردن = مؤدب بودن

column /'kɔ:ləm/ n ستون

dear /dɪr/ adj, n عزیز، محبوب = آدم دوست داشتنی =

[در خطاب] عزیزم! جانم!

description /drɪ'skɪpʃn/ n توصیف، شرح

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



have fun (به کسی) خوش گذشتن؛ سرگرم شدن؛ تفریح کردن

heavily /'hevili/ *adv* به شدت = به سختی = سنگین

history /'histri/ *n* تاریخ، تاریخچه = شرح حال = سابقه

injured /'ɪndʒəd/ *adj* مجروح، مصدوم، زخمی

interview /'ɪntərvju:/ *n* مصاحبه، گفت‌وگو

let's (let us) /lets/ *short form* بیا، بیایید، بگذار، بگذارید

memory /'meməri/ *n* حافظه = خاطره، یاد

next door /,nekst 'dɔ:r/ *adj, adv* پهلویی، بغلی، دیوار به دیوار، مجاور

observe /əb'zɜ:v/ *v* مشاهده کردن = دیدن = تحت نظر داشتن

personality /,pɜ:rsə'næləti/ *n* شخصیت = چهرهٔ سرشناس

poet /'pouət/ *n* شاعر

rich /rɪtʃ/ *adj* ثروتمند = پرمایه، غنی، پربار

think about دربارهٔ (چیزی یا کسی) فکر کردن؛ به (چیزی یا کسی) فکر کردن

university /,ju:nɪ'vɜ:rsəti/ *n* دانشگاه

wait /weɪt/ *v* صبر کردن، منتظر بودن، منتظر ماندن

واژگان درس چهارم دهم

abroad /ə'brɔ:d/ *adv* خارج از کشور، خارج

activity /æk'tɪvəti/ *n* فعالیت = کار، عمل، اقدام = سرگرمی، تفریح

agency /'eɪdʒənsi/ *n* آژانس، مؤسسه = اداره = شعبه، نمایندگی

agent /'eɪdʒənt/ *n* نماینده = نمایندهٔ کارگزاری، واسطه

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

- ancient** /'eɪnfənt/ *adj* باستان، باستانی، کهن * قدیمی
- attract** /ə'trækt/ *v* جذب کردن، به سوی خود کشیدن *
جلب کردن، به خود جلب کردن
- attraction** /ə'trækʃn/ *n* جذابیت، کشش * جاذبه * شیفتگی، دلبستگی
- attractive** /ə'træktɪv/ *adj* جذاب، زیبا * خوشایند * جالب، جالب توجه
- be located in/near/on/etc.** (در جایی) قرار داشتن، (در جایی) واقع شدن
- billion** /'bɪljən/ *n* میلیارد * یک عالمه، یک دنیا
- book** /buk/ *v* رزرو کردن * [در دفتر] ثبت کردن، وارد کردن *
[داور] اخطار دادن
- booklet** /'buklət/ *n* کتابچه، دفترچه * جزوه
- bravely** /'breɪvli/ *adv* شجاعانه، با شجاعت
- ceremony** /'serəməʊni/ *n* مراسم * تشریفات * تعارف
- choice** /tʃɔɪs/ *n* انتخاب، گزینه * حق انتخاب * تصمیم * تنوع
- comfortable** /'kʌmfətəbl/ *adj* راحت، آسوده، آرام
- continent** /'kɑːntɪnənt/ *n* قاره
- contrast** /'kɑːntræst/ *n* / kən'træst/ *v* مقایسه؛ تضاد؛ تفاوت *
مقایسه کردن؛ تضاد داشتن
- contrastive** /kən'træstɪv/ *adj* مقایسه‌ای
- cruel** /'kruːəl/ *adj* ظالم، بی‌رحم، سنگدل * بی‌رحمانه، ظالمانه * سخت، بد، دردناک
- culture** /'kʌltʃər/ *n* فرهنگ * پرورش، تربیت
- desert** /'dezərt/ *n* بیابان، کویر

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



destination	/,destɪ'neɪʃn/	n	مقصد
domestic	/də'mestɪk/	adj	خانگی، خانوادگی • داخلی • اهلی
embassy	/'embəsi/	n	سفارت، سفارتخانه
entertainment	/,entər'teɪnmənt/	n	تفریح، سرگرمی • وسیله تفریح، برنامه تفریحی
exactly	/ɪg'zæktli/	adv	دقیقاً
familiar	/fə'mɪliər/	adj	آشنا • مطلع • صمیمی
flight	/flaɪt/	n	پرواز
foreign	/'fɔ:rən/	adj	خارجی
form	/fɔ:rm/	v	ساختن، تشکیل دادن • تشکیل شدن
four-season	/fɔ:r'si:zn/	adj	چهار فصل
generous	/'dʒenərəs/	adj	سخاوتمند، سخاوتمندانه • فراوان، زیاد
historical	/hɪ'stɔ:rɪkl/	adj	تاریخی • [مربوط به] تاریخ
holy	/'houli/	adj	مقدس
home-made	/,houm 'meɪd/	adj	خانگی
honestly	/'ɑ:nɪstli/	adv	صادقانه، حقیقتاً، واقعاً • راستش، راستش را بخواهی
hospitable	/hɑ:'spɪtəbl/	adj	مهمان نواز • مساعد، مطلوب، مناسب
host	/houst/	n, v	میزبان؛ مجری • میزبان بودن؛ مجری بودن
image	/'ɪmɪdʒ/	n	تصویر • تصویر ذهنی، تصور
international	/,ɪntə'næʃnəl/	adj	بین‌المللی، جهانی

خرد، وپرت، آشغال‌ها، زباله‌ها، زباله‌های آلوده و آشغال /junk/ dʒʌŋk/ n

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

link /lɪŋk/ <i>n, v</i>	ارتباط = متصل کردن؛ ارتباط داشتن
loud /laʊd/ <i>adj, adv</i>	[صدا] بلند، رسا
manner /'mænər/ <i>n</i>	طرز، طور، حالت = رفتار
meal /mi:l/ <i>n</i>	غذا = وعده غذا
midday /'mɪd'deɪ/ <i>n</i>	ظهر، نیمروز
midnight /'mɪdnaɪt/ <i>n</i>	نیمه شب، نصف شب = دیروقت
mostly /'mɒstli/ <i>adv</i>	عمدتاً، بیش تر، در اکثر موارد = معمولاً
neatly /'ni:tli/ <i>adv</i>	به طور مرتبی، خیلی پاکیزه، بسیار تمیز = به دقت، دقیقاً
necessity /nə'sesəti/ <i>n</i>	ضرورت، لزوم = نیاز، احتیاج
obligation /,əˈblɪ'geɪʃn/ <i>n</i>	اجبار = وظیفه، تعهد
paradise /'pærədaɪs/ <i>n</i>	بهشت
patiently /'peɪfntli/ <i>adv</i>	با شکیبایی، صبورانه، باحوصله
pay for	پول چیزی را پرداخت کردن
pilgrim /'pɪlgrɪm/ <i>n</i>	زائر
plan /plæn/ <i>n, v</i>	نقشه، طرح، برنامه = نقشه کشیدن؛ برنامه ریزی کردن؛ قصد داشتن
play /pleɪ/ <i>v</i>	[ساز، موسیقی، و مانند آن] نواختن، زدن، اجرا کردن، گذاشتن، پخش کردن
popular /'pɒːpjələr/ <i>adj</i>	محبوب، پُرطرفدار = عمومی، رایج
possibility /,pɒːsə'bɪləti/ <i>n</i>	اسکان، احتمال = پیشاسد، اتفاق
probably /'prɒːbəbli/ <i>adv</i>	احتمالاً، احتمال دارد که ...
proper /'prɒːpər/ <i>adj</i>	مناسب

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



pyramid /'pɪrəˌmɪd/ n	هرم
quiet /'kwaɪət/ adj, n	ساکت، بی صدا، آهسته = سکوت، آرامش
range /reɪndʒ/ n	مجموعه = طیف، محدوده = انواع
relating to	مربوط به = درباره
respect /rɪ'spekt/ n, v	احترام = احترام گذاشتن
rudely /'ruːdli/ adv	بی ادبانه، گستاخانه
rule /ruːl/ n	قاعده، قانون = [به صورت جمع] مقررات
safely /'seɪfli/ adv	با احتیاط = صحیح و سالم = با اطمینان
set /set/ n	مجموعه، رشته، گروه، دست
shrine /fraɪn/ n	مرقد، حرم = زیارتگاه
similar /'sɪmələər/ adj	همانند، مشابه، شبیه
site /saɪt/ n	محل، مکان، جا = وبسایت
suggestion /sə'dʒestʃən/ n	پیشنهاد
sunrise /'sʌnraɪz/ n	طلوع آفتاب
sunset /'sʌnset/ n	غروب (آفتاب)
take time	وقت گرفتن، طول کشیدن
tour /tuər/ n, v	گردش، تور، سفر = گردش کردن (در)، دیدن کردن (از)
tourism /'tʊrɪzəm/ n	جهانگردی، گردشگری، توریسم
tourist /'tʊrɪst/ n	جهانگرد، گردشگر، توریست
traditional /trə'dɪʃənəl/ adj	سنتی = مرسوم
vacation /və'keɪʃn/ n	تعطیلات = تعطیلی، مرخصی
wide /waɪd/ adj	پهن

پهن عریض، گسترده، گسترده کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.

واژگان کتاب کار درس چهارم دهم

- arrive /ə'raɪv/ v رسیدن، وارد شدن = آمدن
- baggage /'bæɡɪdʒ/ n چمدان، بار، اثاثیه = کوله بار
- balloon /bə'lu:n/ n بالون = بادکنک = ابر (= محل نوشتن گفت و گو در داستان مصور)
- boat /bəʊt/ n قایق
- check in [فروودگاه] بار خود را تحویل دادن = [هتل] اتاق گرفتن؛ به پذیرش مراجعه کردن
- comfortably /'kʌmfətəbli/ adv به راحتی، راحت = بی دردسر
- course /kɔ:rs/ n دوره، درس
- differently /'dɪfrəntli/ adv به گونه‌ای دیگر، طور دیگر
- experience /ɪk'spɪəriəns/ n, v تجربه = تجربه کردن
- forget /fər'get/ v (forgot, forgotten) فراموش کردن
- guest /ɡest/ n مهمان
- journey /'dʒɜ:ni/ n سفر، مسافرت
- local /'ləʊkl/ adj, n محلی؛ موضعی = [به صورت جمع] محلی‌ها، اهالی محل
- main /meɪn/ adj عمده = اصلی = مهم‌ترین
- means /mi:nz/ n وسیله = راه، شیوه، روش
- point /pɔɪnt/ n نکته = مطلب
- prefer /prɪ'fɜ:r/ v ترجیح دادن
- res /rest/ n, v استراحت

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.



search /sɜ:rtʃ/ v, n	جست و جو = گشتن، جست و جو کردن
ship /ʃɪp/ n	کشتی
smoke /smoʊk/ v	سیگار کشیدن
souvenir /,su:və'ni:r/ n	یادگاری = سوغات
speed /spi:d/ n	سرعت
surf /sɜ:rf/ v	[اینترنت] جست و جو کردن در، گشتن در = موج سواری کردن (روی)
war /wɔ:r/ n	جنگ

کانال تلگرام کل گام به گام های دوازدهم

Madre www.3gaam.com

برای عضویت در کانال و دسترسی به فایل های ویژه همین الان اینجا کلیک کنید.